

# تنبيه التأمین

نگارش

حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی

(سلطان علیشاه)

به پیوست

رساله خواب مغناطیسی

نگارش

حاج سلطان حسین تابنده گنابادی

(رضاعلیشاه)

سرشناسه	: سلطان‌علیشاه، سلطان‌محمد بن حیدر، ۱۲۵۱-۱۳۲۷ق.
عنوان و پدیدآور	: تنبیه الثائمین / نگارش سلطان‌محمد بیدختی گنابادی (سلطان‌علیشاه) به پیوست خواب مغناطیسی؛ نگارش سلطان‌حسین تابنده گنابادی (رضاعلیشاه).
مشخصات نشر	: تهران: حقیقت، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری	: بیست و چهار، ۱۶۰ ص: مصور.
فروست	: مجموعه محبوب: شماره ۱۲
شابک	: ۱۵۰۰۰ ریال 964-7040-87-3
یادداشت	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر به مناسبت یکصدمین سالگرد شهادت مرحوم حاج ملا سلطان‌محمد بیدختی گنابادی (۱۳۲۷-۱۴۲۷ قمری) منتشر شده است
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۴۳-۱۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: رویت.
موضوع	: خواب دیدن.
موضوع	: خواب مصنوعی.
شناسه افزوده	: تابنده، سلطان‌حسین، ۱۲۹۳-۱۳۷۱
رده‌بندی کنگره	: ۸ س ۲ / ۱۱۰۸ BF
رده‌بندی دیویی	: ۱۳۵ / ۳
شماره کتابخانه ملی	: ۲۵۵۸۶-۸۵ م

#### تنبیه الثائمین به پیوست رساله خواب مغناطیسی

تألیف: مرحوم حاج ملا سلطان‌محمد بیدختی گنابادی - مرحوم حاج سلطان‌حسین تابنده گنابادی  
مجموعه محبوب: شماره ۱۲  
ویراستار: محمدعلی طاوسی  
نوبت چاپ: چاپ اول سنگی: ۱۳۲۳ قمری؛ چاپ دوم: ۱۳۱۸ شمسی؛ چاپ سوم: ۱۳۵۷ شمسی  
چاپ اول انتشارات حقیقت (با حروف چینی جدید و اضافات): ۱۳۸۵  
ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴  
صندوق پستی: ۳۳۵۷-۱۱۳۶۵  
تلفن: ۸۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۸۷۹۱۶۵۲  
تلفن مرکز پخش: ۵۵۶۳۳۱۵۱  
Email: nashr\_haghighat@yahoo.com  
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه  
حروفچینی و چاپ: شرکت چاپ خواجه  
قیمت: ۱۵۰۰ تومان  
شابک: ۳-۸۷-۷۰۴۰-۹۶۴  
ISBN: 964 - 7040 - 87 - 3

به مناسبت یکصدمین سالگرد شهادت مرحوم حاج

ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی

(۱۳۲۷ - ۱۴۲۷ قمری)



## فهرست مطالب

یادداشت ناشر چاپ چهارم .....	نه
مقدمهٔ چاپ چهارم .....	یازده
مقدمهٔ چاپ سوم .....	بیست و سه
رساله تنبیه التائبین .....	۱
مقدمه: در بیان حقیقت خواب و بیان کیفیت رویا چه صادق و چه	
کاذب .....	۷
تنمّه: در بیان کیفیت استدلال به مقدمات و آیات بر نتایج و معلومات ..	۱۵
تتمیم دیگر: در بیان فواید خواب تا اینکه هنگام استدلال جستن از خواب	
بر علم و حکمت و رأفت حق - تعالی شأنه - و سایر مدلولات خواب،	
شخص ناظر بر بصیرت باشد و حاجت به استدلال زیاد نباشد .....	۱۹
باب اول: در بیان دلالت خواب بر وجود صانع حکیم و علیم و قدیر و	
مرید .....	۲۵
باب دوم: در بیان بودن خواب، نمونهٔ موت و رویای صادق، نمونهٔ حشر و	
حساب و ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و رجعت .....	۲۹

- باب سوم: در بیان دلالت خواب و رویای صادقه بر عالمی دیگر سوای این عالم طبع که آن عالم مجرد از ماده و علایق ماده است و ثابت و غیرزایل است و محیط است به این عالم به حیثیتی که صور موجودات این عالم در آن عالم ثبت است، چه گذشته و چه آینده ..... ۳۳
- باب چهارم: در بیان دلالت رویای صادقه بر مجرد خیال و قوای باطنیه خیال ..... ۳۷
- باب پنجم: در بیان دلالت رویای صادقه بر جواز اجتماع ماضیات و آتیات در سعید واحد ..... ۴۱
- باب ششم: در بیان دلالت رویای صادقه بر صحت نبوت و رسالات و صدق مقال انبیا(ع) و اولیا(ع) ..... ۴۳
- باب هفتم: در بیان دلالت رویای صادقه بر صحت و فایده عبادات و ریاضات و مجاهدات که علماء اعلام و عرفای والامقام از زمان آدم(ع) تا این زمان تحریر و ترغیب می نموده اند و برخلاف آن تخویف و توعید داشته اند و من بعدهم، مشایخ ائمه(ع) این شیوه را منظور و مردم را بر عبادات و مجاهدات، ترغیب و تشویق می خواهند نمود ..... ۴۹
- باب هشتم: در بیان دلالت رویای صادقه بر مجرد لطیفه انسانی ..... ۶۳
- باب نهم: در بیان دلالت رویای صادقه بر وجود بدن مثالی و مغایرت آن با تن طبیعی و مجرد آن از ماده ..... ۶۵
- باب دهم: در بیان دلالت رویای صادقه بر بقای لطیفه انسانی با جنود خیالی خود، بعد از خرابی تن ملکی ..... ۶۷
- باب یازدهم: در بیان اینکه وحی انبیا(ع) می تواند در خواب باشد، چنانکه

- در اخبار بسیار به این اشعار شده است ..... ۶۹
- باب دوازدهم: در بیان جواز مسائلات قبر و عذاب قبر و برزخ ..... ۷۱
- باب سیزدهم: در بیان اینکه ممکن است که برای بعض انبیا(ع) و برای بعض اتباع آنها خواص مُلکی و ملکوتی اشیا معلوم شود ..... ۷۳
- باب چهاردهم: در بیان وجود بهشت صوری و دوزخ صوری و تصدیق نمودن به وجود این دو، در عالم آخرت، خارج از وجود انسان ... ۷۵
- رساله خواب مغناطیسی ..... ۷۷
- مقدمه ..... ۷۹
- مانیتیزم (مغناطیس) چیست؟ ..... ۸۱
- خواب ..... ۸۹
- خواب مصنوعی ..... ۹۷
- راه‌های خواب مغناطیسی ..... ۱۰۷
- مقایسه خواب طبیعی و مصنوعی ..... ۱۱۵
- رویا ..... ۱۲۱
- رویا در خواب مصنوعی ..... ۱۲۷
- نظر عرفانی به خواب مصنوعی ..... ۱۳۱
- کتابی که در نوشتن رساله خواب مصنوعی مورد اعتماد بوده‌اند ..... ۱۴۳
- فهرست‌ها ..... ۱۴۵
- آیات شریفه، روایات، عبارات و اشعار عربی ..... ۱۴۷
- اشعار فارسی ..... ۱۵۱
- اعلام (اشخاص، اماکن و کتاب‌ها) ..... ۱۵۳





## یادداشت ناشر چاپ چهارم

در چاپ چهارم کتاب حاضر، نکات ذیل مورد توجه قرار گرفت:

۱. اغلاط مطبعی چاپ سوم کتاب تنبیه الأئمنین با رجوع به نسخه خطی مؤلف محترم که در کتابخانه مزار سلطانی بیدخت موجود است، مقایسه و اصلاح گردید و در مواردی که نسخه خطی مذکور ناخوانا بود با مراجعه به نسخه خطی دیگر که با خط بسیار خوانا و خوبی در رمضان ۱۳۲۳ قمری نگاشته شده ولی کاتب نسخه خود را معرفی نکرده و فقط در انتهای آن نوشته است: «به قلم یک نفر فدایی غلامان آستان مبارک حضرت مولا...» - و اکنون این نسخه در کتابخانه شادروان آقای حاج علی تابنده موجود است - مقابله گردید. علاوه بر این دو نسخه خطی، چاپ اول سنگی کتاب که در شوال ۱۳۲۳ قمری، منتشر شده بود، مورد مراجعه قرار گرفت. در پایان کتاب نیز تصویر صفحه اول دو نسخه خطی مذکور گراور شده است.

۲. اغلاط مطبعی موجود در رساله خواب مغناطیسی ضمیمه کتاب تنبيه التائمين با رجوع به چاپ اول رساله مذکور اصلاح گردید.
۳. کل کتاب، مطابق با موازین ویراستاری صوری از حیث علائم و نشانه‌های سجاوندی، ویرایش و حروفچینی مجدد شد.
۴. آن دسته از آیات شریفه قرآن که ترجمه و ارجاع آنها ذکر نشده بود، در پاورقی ذکر گردید.
۵. روایات و عبارات مهم عربی که قبلاً ترجمه نشده بود، به همراه مأخذ آنها و مأخذ برخی اشعار و نیز معانی کلمات مشکل متن که لازم می‌نمود، در پاورقی ذکر گردید.
۶. کلیه پاورقی‌هایی که در این چاپ اضافه شده با عدد مشخص شده است. مطالب ستاره‌دار که در پاورقی رساله خواب مغناطیسی می‌باشد، از آن مؤلف محترم است. ضمناً کلماتی که به ندرت بنا به اقتضای مطلب در متن کتاب افزوده شده، در داخل قلاب قرار گرفته است.
۷. در انتهای کتاب، فهرست‌های چندگانه‌ای تهیه شده که راهنمای مطالب آن می‌باشد.

## مقدمه چاپ چهارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان در زندگی خود با مسائل مهم و شگفت‌انگیزی برخورد کرده و می‌کند که از جمله مؤثرین آنها مسأله خواب و رویاست. زیست‌شناسان و پژوهشگران سایر رشته‌های علوم طبیعی در بررسی خواب و خوابیدن چندان مشکلی ندارند؛ زیرا در نظر آنان مسائلی که در آنها امکان تجربه و بررسی آزمایشگاهی فراهم باشد، می‌تواند با کوشش محققان و مشاهدات آزمایشگاهی به پاسخ بالتسبه روشنی برسد؛ اما مسائل و پرسش‌های دیگری در مورد خواب از سوی دسته‌ای دیگر از محققان مطرح شده است که قابل تجربه و بررسی در آزمایشگاه‌ها نمی‌باشد از جمله اینکه اگر خواب تعطیل موقت فعالیت اعصاب و بالتیجه حیات است، پس فرق آن با مرگ چیست؟ شاید به همین نظر است که بنابر بعضی روایات مثل: **إِنَّ النَّوْمَ أَخُ الْمَوْتِ**<sup>۱</sup>، خواب را برادر مرگ

---

۱. مستدرک الوسائل، محقق نوری طبرسی، ج ۵، چ ۲، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ ه. ق.

دانسته‌اند.<sup>۱</sup> و اگر خواب را تعطیل قسمتی از فعالیت اعصاب بدانیم، چه قسمتی از فعالیت‌ها تعطیل می‌شود؟ ظاهراً در هنگام خواب، حواس انسان از قبیل باصره، سامعه و... تعطیل می‌شود ولی در رویا همه آنها را مشغول می‌بینیم و حتی انفعالات و عواطف مربوط به آنها هم دیده می‌شود و به‌طور خلاصه، انسان در رویا، عین بیداری مشغول فعالیت می‌باشد درحالی که همزاد دیگر او در خواب آرمیده است. در پاسخ به سؤال فوق گروهی از روان‌شناسان و روان‌کاوان احیاناً با کمک جامعه‌شناسان و علمای روان‌شناسی اجتماعی سعی کرده و می‌کنند که در این خصوص پاسخی قانع‌کننده بیابند و در بعضی جهات موفق هم شده‌اند. اما سؤال دیگری که مطرح می‌شود و تا حدی هم مشکل جلوه می‌کند این است که باید پرسید انسانی که در حالت بیداری از علم غیب و پیشگویی، عاری است چگونه گاهی در رویا داروی بیماری را می‌یابد و یا بیماری را تشخیص می‌دهد و گاهی وقایع آینده را پیش‌بینی می‌کند؟ در اینجا گروهی از روان‌کاوان سعی در یافتن پاسخ دارند و پژوهشگران قلمرو دین و مابعدالطبیعه نیز پاسخی می‌دهند.

روان‌کاوان که با دید علم روان‌کاوی پژوهش می‌کنند، در پاسخ به این سؤال، برخی از آنان یا پاسخ ندارند یا پاسخ آنها قانع‌کننده نیست؛ آن دسته که پاسخ داده‌اند، می‌گویند همان‌طور که ما در بیداری حواس و امکاناتی داریم که اگر مثلاً بی‌خبر، سوزنی به پای ما

فرو شود خبر می‌شویم و حتی غیر ارادی آن را دفع می‌کنیم، این حس در خواب قوی‌تر شده و توسعه می‌یابد که مسائل درونی و متابولیسم بدن را هم تاحدی در برمی‌گیرد و لذا در خواب این امر یا به صورت از خواب پریدن یا به صورت کابوس و یا رویای صحیح درمی‌آید. اما این استدلال روان‌کاوان در مورد وقایعی مانند آنچه داراشکوه در کتاب سکینه‌الاولیا در مورد بیماری مرشد خود گفته است<sup>۱</sup> قابل انطباق نیست و همین دلیلی بر نقص نظریه آنهاست.

دانشمندان علوم طبیعی معمولاً جز به آنچه خودشان در لابراتوار مشاهده و آزمایش کرده‌اند، استناد و اعتماد نمی‌کنند و کار آنان بدین‌گونه است که برحسب روش خویش به نظریه‌ای دست می‌یابند که آن را مسلم و مقبول تلقی نموده و سپس بر مبنای آن، نظریه‌های دیگر را استنتاج می‌نمایند؛ در صورتی که ممکن است آن نظریه که نزد آنان مسلم می‌نماید، اشتباه باشد. به‌عنوان مثال قرن‌ها مبنای علم هیئت این بود که زمین ساکن است و خورشید به مانند افراد دیگر سیارات به دور زمین می‌چرخد و بر همین اساس

۱. در کتاب مذکور آمده است که میانجیو - یکی از عرفای هند - گفته بود که جوشی بزرگ در پلک چشم من ایجاد شده و جراح گفته بود باید به آن بیشتر زد و وقتی مرید او، میان تنها، از موضوع باخبر شده بود به مراقبه نشست و سپس گفته بود که علاج این درد، مالیدن تخم خیار بر جوش است و به‌مجرد انجام این کار، اثری از جوش باقی نمانده بود. و چون شخصی از میانجیو پرسید که میان تنها که از طبابت اطلاعی ندارد، چگونه این دارو را پیدا کرده است؟ میانجیو گفته بود: «میان تنها» در عالم ملکوت دید و یا از یکی پرسید و این علاج نمود - و آنچه ارباب قلوب از عالم ملکوت بینند و شنوند، راست بود. (سکینه‌الاولیا، تألیف محمد داراشکوه، به کوشش دکتر تاراچند و سید محمدرضا جلالی نایینی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ص ۱۳۸).

بسیاری مسائل و مشکلات را حل می‌کردند و محاسبه‌ها هم درست بود. بعداً در دوران رنسانس مبنا را عوض کردند و خورشید را مرکز و ساکن فرض کردند و همان مشکلات را به اضافه بعضی مشکلات دیگر که لاینحل معرفی شده بود حل کردند ولی اکنون می‌گویند در جهان ساکنی وجود ندارد. اما باید توجه داشت که تغییر احتمالی مبنا نباید بهانه‌ای باشد که همه دستاوردهای علوم را نادیده بگیریم.

ایرادی که اصولاً بر روش روان‌شناسان و روان‌کاوان وارد است این است که چرا آنان به نظریات کسانی که نه از طریق لابراتوار بلکه به طریق مستقیم و بلاواسطه با حقایق عالم و روح انسان‌ها ارتباط نزدیک دارند، توجه نمی‌کنند و یا اقلأً آن نظریات را در بعضی موارد مبنا نمی‌گیرند. به عنوان مثال در داستان‌ها و حکایات ادبی موجود، به خصوص در مشرق زمین، بسیار دیده شده که یک معلم یا استاد یا پیر یا به هر عنوان که آن را بنامیم از یک رویا تعبیری نموده و به دنبال آن، نصیحت‌هایی به بیننده رویا می‌کند که موجب تکامل او در مسیر اخلاقی می‌شود و یا گاهی اوقات هم پیش‌بینی خطرانی را برای او می‌کند که بیشتر البتّه خطرات روانی است. مثلاً از یک خوابی می‌فهمد که غرور و تکبر یا حسادت در بیننده رویا زیاد است و ممکن است خطرانی برایش ایجاد کند یا خواب‌های بسیاری که در تواریخ هم آمده است مانند حکایت حضرت یوسف (ع) و خواب فرعون مصر. پس باید از این مسائل نتیجه گرفت که گروه اخیر نیز مبنا و قاعده‌ای دارند که براساس آن، تصمیم می‌گیرند و در عمل هم صحت آن مبنا، استنباط و اثبات

می‌شود؛ لذا این مبنا اقلّاً باید مورد توجه دانشمندان علوم طبیعی قرار گیرد و اگر هم صددرصد قبول نمی‌کنند باید آن را هم احتمال بدهند. مبنای آنان این است که می‌گویند انسان در ضمن اینکه بنا بر تعریف حکما حیوان ناطق است ولی خداوند از روح خودش در او دمیده است بنابراین انسان وقتی که حالت انسان بودن را پیدا کرد، از آن لحظه ارتباطی با مجموعه عالم و خالق آن دارد و حتی در روایات هم ذکر شده که انسان پس از آنکه خوابید، خداوند روح یا جانی را که به او داده است از او می‌گیرد و در عوالم مختلفی سیر می‌دهد و به هنگام بیدار شدن از خواب، این روح را به جسم او عودت می‌دهد. در این فاصله روح در عوالم مختلفی سیر می‌کند که بر آنها به عنوان سمبلیک "آسمان‌ها" اطلاق شده است: آسمان اول، دوم، سوم تا آسمان هفتم. انسان در سیر خویش در هر یک از این آسمان‌ها چیزهایی را می‌بیند به این معنی که چون روحش دارای درجات مختلفی است و از آنجا که مانند جسم در حصر زمان و مکان نیست لذا محدودیتی در سیر روح وجود ندارد و با توجه به مطالب مذکور چون او در این عالم جسمانی، تنها توان درک مسائلی را دارد که در محدوده زمان و مکان می‌باشند و عوالم پس از این عالم، فارغ از زمان و مکان است لذا انسان می‌تواند بسیاری از مسائلی را که در این عالم مادی قابل درک نبوده، در آن عوالم معنوی درک کند. این را خودمان هم در عالم بیداری می‌توانیم تا قدری درک کنیم، به این ترتیب که بسیاری اوقات چنان در فکری غرق می‌شویم که حتی درد خویش را هم فراموش می‌کنیم. مکان و زمان را فراموش می‌کنیم و

یادمان نیست چه ساعتی است. در این حالت که فارغ از زمان و مکان هستیم برخی مسائل را که در عالم جسمانی نمی توانستیم بدون زمان و مکان احساس کنیم و حتی تصوّر کنیم می توانیم درک کنیم. داستانی که داراشکوه در کتاب سکینه‌الاولیا گفته و ذکر کردیم نمونه‌ای از همین وضعیّت است؛ البتّه آن حالت برای شخصی که او ذکر کرده بود، در حال به اصطلاح گسست از علایق دنیوی و شدت علاقه به پیر ایجاد شده بود ولی ممکن است همین حالت در خواب هم ایجاد شود.

مسأله دیگر در مورد خواب این است که وقایع پیش آمده در رویاهای صادقه یا عیناً همان وقایعی است؛ که در بیداری ظاهر می شود و یا به صورت سمبلیک است؛ مثلاً در همان خواب فرعون مصر در زمان حضرت یوسف، چون زندگی مردم در آن ایام از راه زراعت و دامداری می گذشت بنابراین خوردن هفت گاو لاغر، هفت گاو چاق را و دیدن هفت خوشه سبز گندم و هفت خوشه خشک نشانه قحطی بود که به صورت خوشه گندم و گاو جلوه کرده بود. در مورد خواب حضرت یوسف (ع) هم که یازده ستاره و ماه و خورشید بر او سجده کرده بودند، تعبیرش یازده برادر و پدر و مادر یوسف بود ولی سجده کردن، عیناً ظاهر شد و تأویل نداشت؛ مگر اینکه سجده کردن را چنانکه در عرف مردم مشهور است به انقیاد یا پیروی تأویل کرد. در تشخیص اینکه آنچه دیده شده سمبل یا نماد چه چیزی است باید معبّر - به قول قدما - یا تحلیل کننده - به قول امروزی ها - به بسیاری از مسائل و پدیده های اجتماعی آشنا و از



علائم متداول در جامعه آگاه باشد و نیز دارای حدت ذهن بوده تا در یک لحظه بر تمامی آگاهی‌های خود اشراف پیدا کند که بتواند معنای نشانه‌ها و نمادها را بفهمد. چنین اوصافی را یعقوب (ع) در فرزندش می‌دید و او را به شکرگزاری از آن موهبت الهی اندرز می‌داد.

در اینجا بعضی نکات را که باید مورد توجه قرار بگیرد، مختصراً ذکر می‌کنم. اولاً: در تعبیر و تأویل سمبل‌ها و به اصطلاح نمادها و نشانه‌هایی که در خواب نشان داده می‌شود باید به عادات و رسوم هر جامعه توجه کرد و چه بسا در دو فرهنگ، یک سمبل نشانه دو چیز متفاوت باشد. مثال عامیانه آن این است که آنچه ما در عرف خودمان با انگشت شصت دست، به طرف مقابل نشان می‌دهیم در ایران به معنای توهین و سرکوفت است و حال آنکه در کشورهای غربی این علامت را، نشانه پیروزی می‌دانند مثل دو انگشت که به نشانه V نشان می‌دهند که حرف اول Victory به معنای پیروزی است. ثانیاً: تعبیر و تفسیر رویای واحد در افراد مختلف فرق می‌کند همان‌طور که در مثالی که ذکر شده اگر بیننده مقیم ایران باشد به معنای بد آن و اگر مقیم خارج باشد به معنای خوب آن تعبیر می‌کند ولی اگر اصلیتش از ایران باشد، و در اروپا مقیم باشد با توجه به موقعیت و وضعیت، آن نشانه را معنی می‌کند. مسأله مهم‌تر از همه، مسأله سمبل‌های جنسی است که در تمام کشورها و تمام ادیان وجود دارد. نکته دیگر اینکه بعضی مسائل است که به طبیعت انسان بستگی دارد و در همه جا یکسان است مثلاً چون آب مایع حیات است، در هر جا می‌تواند سمبل حیات باشد و هرگاه شخص خواب

ببیند که به هنگام شنا یا عبور دچار ناراحتی‌هایی شده است، نشانگر آن است که از جنبه مکانیزم بدنی دارای اختلال است که باتوجه به شرایط مختلف فرق می‌کند. در این مورد خواب بیننده بسته به اینکه از چه کشوری باشد مثلاً اگر از کشورهایی باشد که در کنار دریا و رودخانه هستند و بیشتر زندگی‌شان و رفت و آمدشان به آب بستگی دارد، خوابش یک‌گونه تعبیر دارد و هرگاه از کشورهایی با آب و هوای خشک باشد یا حتی در مناطق خشک مرکز ایران ساکن باشد معنای دیگری خواهد داشت.

یکی از انواع رویاها، رویای صادقه است. رویای صادقه با رویای صالحه تفاوت دارد. رویای صالحه مخصوص مؤمنان است ولی رویای صادقه ممکن است مربوط به شخص مؤمنی باشد و چون مطابق فکر خودش به او نشان داده شده این رویای صادقه بیشتر اثر دارد ولی گاهی اوقات رویای صادقه برای کسانی که هیچ ایمانی ندارند نیز رخ می‌دهد، چنانکه فرعون در خواب دید.

در مورد رویای صادقه و مکانیزم آن به‌طور خلاصه می‌توان مثال زد که همان‌طوری که در جهان، غالب وقایع جدید از راه ترکیب وقایع گذشته رخ می‌دهد یعنی یک سلسله علی، میان موجودات وجود دارد، و چون همین علّت‌ها در ذهن انسان هم وجود دارد، در خواب ممکن است که به‌طور طبیعی و به‌همان شکل عالم مادی، این وقایع و رشته علّت‌ها با هم ترکیب شوند و آن معلولی را که بعداً ممکن است در عالم خارج بروز کند نشان بدهند. اما در مورد مؤمنین بیشتر از آن نظر است که به هنگام خواب، روح

از بدن جدا می‌شود و به سیر روحانی می‌پردازد و بسیاری از حقایق امور جهان را می‌بیند. و ما چون در عالم ماده هستیم و تمام وقایع و جلوه‌های وجود را در ظرف زمان و مکان می‌بینیم و گذشته و آینده‌مان را مستقل می‌دانیم، لذا از آینده اطلاع نداریم اما اگر عالمی را فرض کنیم که فارغ از زمان و مکان باشد همه این مراحل یکنواخت می‌شود.

نوع دیگری از رویا، به اصطلاح علمی آن رویای orientation است یعنی خوابی است که جهت انسان را تعیین می‌کند. انسان برای تعیین برنامه زندگی‌اش از تمام تجربیات گذشته و تمام امیال و اطلاعات خودش ترکیبی درست می‌کند و تصمیم می‌گیرد که به چه روشی ادامه بدهد ولی در برخی موارد، به علل مختلفی از جمله بیماری نمی‌تواند مسائل مختلف را با هم ترکیب و نتیجه‌گیری کند و برای زندگی آینده خود تصمیم بگیرد لذا با توجه به مطالبی که در مورد رویای صادقانه گفتیم، در خواب بدون اراده انسان آن مقدماتی که در بیداری او وجود داشته با هم ترکیب می‌شوند و راه آینده‌اش را به او نشان می‌دهند. این نظر بر خود اینجانب نیز اثبات گردیده است؛ زیرا در دوران دبیرستان به ریاضیات، خصوصاً جبر و مثلثات علاقه فراوان داشتم و مسائلی را که دبیر ریاضیات طرح می‌کرد حل می‌کردم، ولی چند بار نیز اتفاق افتاد که هرچه کوشیدم نتوانستم مسائل را حل کنم و در حال تفکر به آن، شب خوابیدم و در خواب حلّ مسأله بر من آشکار شد. من کودک بودم و در عوالم خودم می‌اندیشیدم که عرفای بزرگی که مسائل مهمی را حل کرده‌اند، شاید

چنین بوده است.

روان‌کاوان در تحلیل خواب‌ها انواعی را برشمرده‌اند که عبارت است از: خواب اخبار از گذشته، خواب جهت‌یاب، خواب درک وضعیتی جسمانی، خواب درک وضعیتی روانی، خواب بیماری، خواب درمان، خواب امیال سرکوفته... که بررسی آنها درحیطه قلمرو روان‌کاوی علمی جای دارد. اما عارف مکمل یا پیر و استاد معنوی می‌خواهد سالک را هدایت کند تا از دریچه رویا، خود را ببیند و به شناخت خود موفق‌تر شود. کامل مکمل می‌خواهد همه جلوه‌های وجود و حقیقت را در وجود سالک به او بشناساند.

چنین است که شادروان حضرت حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی که نزد علما و ادبا و توده مردم به لقب طریقتی خود، سلطان‌علیشاه مشهور بودند، در مورد خواب و رویا تألیفی کلیدی به نام تنبيه التأمین (بیدارکردن خوابیده‌ها) نوشتند که اینک راهنمای ماست. و چون ایشان از علوم طبیعی نیز بهره داشتند - و حتی بیماران را طبابت می‌کردند - هم به خواب و هم به رویا پرداخته‌اند و توجه داده‌اند که این هر دو از آیات الهی و دلیل بر صحت وجود عالمی دیگر، فارغ از زمان و مکان است. این کتاب با اینکه به اختصار است و بنابر خواهش یکی از ارادتمندان ایشان در مدت زمان بسیار کوتاهی به رشته تحریر درآمده است، ولی در نوع خود کم‌نظیر و مشتمل بر امتهات مسائل مربوطه است.

تنبيه التأمین تاکنون سه بار چاپ شده است و اینک به چاپ چهارم می‌رسد. رساله محققانه‌ای که شادروان آقای حاج سلطان‌حسین

تابنده تنظیم کرده و در چاپ دوم ضمیمه شده بود نیز در این چاپ هست. این ضمیمه چنانکه خود در مقدمه آن می‌فرمایند در سنین جوانی و برحسب امر و اشاره والد بزرگوار، جناب صالح‌علیشاه، و طبعاً مطابق با تحقیقات علمی آن زمان درباره خواب مغناطیسی است. متأسفانه ایشان مجال نیافتند که تحقیقات مذکور در آن ضمیمه را ادامه داده و احتمالاً تجدیدنظری در آن کرده و به صورت تألیف مستقلی درآورند.

در خاتمه از کارکنان انتشارات حقیقت و هم‌چنین از آقای خواجه و کارکنان مؤسسه چاپ خواجه بابت ویرایش و چاپ این کتاب تشکر دارم.

دکتر حاج نورعلی تابنده

(مجدوب‌علیشاه)



## مقدمه چاپ سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از ستایش ذات یکتا و درود بر روان پاک خاتم انبیا، محمد مصطفی (ص)، و جانشینان نیک نهاد آن حضرت، عرضه می دارد: کتاب مستطاب تنبیه الأئمة تألیف جدّ امجد اعلی، جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علی شاه - طاب ثراه - در نهایت جزالت و سلاست و مشحون از معانی و حقایق می باشد و آن جناب در این کتاب از طریق بیان خواب که از ضروریات سته است، تجرّد و بقاء روح و وجود عوالم مافوق الطبیعه را اثبات فرموده اند.

هنگامی که فقیر مشغول تحصیل بودم، جمعی از برادران دینی از حضور پدر بزرگوارم، جناب آقای شیخ محمد حسن صالح علی شاه - قدس سره العزیز - درخواست تجدید چاپ آن را نمودند و ایشان هم موافقت فرمودند و چون خواب مغناطیسی هم که بعداً پیدا شده، ادله زیادی بر این امر دارد، آن بزرگوار به فقیر فرمودند که مختصری به قدر اطلاع و وسع علمی خود در آن باره بنویسم و

ضمیمه نمایم؛ لذا حسب الامر با عجله تمام، نوشته و به ضمیمه این کتاب شریف، در چاپ دوم به طبع رسید.

اکنون که سالها از چاپ آن می‌گذرد و نسخه‌های آن نایاب گردیده، برادر مکرم آقای حاج سید فخرالدین برقی قمی - وفقه الله - مدیر مؤسسه مطبوعاتی حکمت، برای تجدید چاپ آن خواهش نمودند؛ فقیر هم با درخواست ایشان موافقت نمودم و مختصری هم در جزء متمم از حیث عبارات تجدیدنظر کردم. امیدوارم این متمم نیز برای خوانندگان مفید واقع گردد. از خداوند متان اجر و مزید توفیق برای ایشان خواستارم.

فقیر سلطانحسین تابنده

۱۳ رجب المرجب ۱۳۹۸

عید تولد حضرت مولی علیه السلام

۲۹ خرداد ۱۳۵۷



رساله

# تنبيه النّائمين

تأليف

حاج ملاسلطان محمد بيدختي گنابادي

(سلطان عيشاه)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَهُوَ الْمُلِيمُ لِلصَّوَابِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ حَقِّ حَمْدِهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرَ خَلْقِهِ خُصُوصاً  
عَلَى ابْنِ عَمَّةٍ وَصَهْرِهِ وَخَلِيفَتِهِ بِإِفْصَالِ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) غَالِبٍ كُلِّ غَالِبٍ وَ  
مَطْلُوبٍ كُلِّ طَالِبٍ.

و بعد، چنین گوید این فقیر ریزه خوار خوانِ نعمتِ الهی  
الرّضویّ المرتضویّ المصطفویّ، سلطانمحمّد بن حیدر محمّد بن  
سلطانمحمّد بن دوست محمّد بن نورمحمّد بن حاج محمّد بن حاج  
قاسمعلی - روح الله ارواحهم - که خداوند متّان به فضل رحمت و  
زیادتی رأفت که به بندگان خود دارد، در هر ممکنی، دلایل وحدت  
و حکمت و علم و قدرت خود را ودیعه گذاشته است تا بندگان او،  
بعد از تنبّه، ملتفت شده، از خواب بیدار شوند و رو به او آورند و از  
هر چیز و در هر کار روی دل به جانب او دارند و به این سبب در  
دنیا، راحت و در آخرت، رستگار شوند. کَمَا قَالَ - تَعَالَى شَأْنُهُ: سَنُرِيهِمْ

آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.<sup>۱</sup>

و چون از برای بندگان خاص خود، در همه چیز جلوه گر شده، فرمود: أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؟ و جامع ترین آیات، میانه نظر و برهان و اثر و وجدان و شهود و عیان، خواب حیوان است که از جمله آیات آفاق است و رویای انسان است که از جمله آیات انفس است؛ زیرا که شامل است جمیع افراد انسان را و دلالت دارد بر کمال علم و قدرت و حکمت و رأفت حق تعالی و شاهد کیفیت موت و حشر و رجعت است و دلیل نبوت و رسالت و خلافت است و برهان وجدانی و شهودی است بر بقاء نفوس بعد از فوت، و بر بودن عالم دیگر سوای این عالم، که محیط به این عالم است و مظهر صحت ثواب و عقاب بعد از خلاصی تن است و بالجمله دلالت وجدانی و شهودی دارد بر بسیاری از عقاید دینی که ملاحظه انکار دارند و بعضی از ملّیین — که خود را از حکما شمارند — نتوانند اقرار آورند.

از این جهت مدّتی بود که خیال می نمود که تفصیل دلالات این آیه بزرگ را به قید تحریر آورد که تذکره خود و مؤمنین و تنبیه نائمین و غافلین باشد و هو حقیقٌ بأن یُسَمَّى بِتَنْبِيهِ التَّائِمِينَ؛ زیرا که بیداران این عالم، همه در خوابند؛ کما قال مولینا و مقتدانا: النَّاسُ نِيَامٌ

۱ و ۲. سورة فصلت، آیه ۵۳: زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا بر ایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟

فَإِذَا مَا تَوَاتَرَتْهُوَ<sup>١</sup> و مرتب ساختم این مختصر را بر مقدمه با دو متمم  
آن و چهارده باب.

---

١. تفسير الصافي، ملاً محسن فيض كاشاني، تصحيح شيخ حسين اعلمى، ج ١، ج ٢،  
مؤسسة الهادي، قم، ص ٣٢: مردم خوابند و چون بميرند، بيدار شوند.



## مقدمه

### در بیان حقیقت خواب و بیان کیفیت رویا چه صادق و چه کاذب

بدان که خواب از جمله مشاهدات است که از بدیهیات سته است که حاجت به تعریف ندارد؛ چرا که مشهود است که آن تعطیل آلات حس و حرکت است از ادراک و حرکت، مگر از آن قدری که در بقاء انسانی ناچار است که قادر حکیم روح نفسانی را به قدر کفایت بقاء، در آنها باقی می‌گذارد؛ مثل آلات تنفس که اگر به کلی، روح نفسانی از آنها منصرف شود، بر یکدیگر منطبق شوند و مورث هلاکت شود. و سبب اولی از برای تعطیل آلات ادراک و حرکت، انخناس<sup>۱</sup> روح نفسانی دماغی است در باطن، و انصراف آن از ظاهر و از آلات ادراک و حرکت. و این انخناس را اسباب بسیار است که در فن طب مفصلاً بیان شده است. و چون انسان را خداوند متان به حکمت

---

۱. جدا شدن، جمع شدن، منقبض شدن.

بالغة خود مرکب ساخته است از ظاهر بنیان که مادی محض است و از مرتبه اعلای جان که مجرد صرف است؛ ناچار میانه این دو مرتبه، مراتب بسیار قرار داده که بعضی مادی است و بعضی مجرد؛ زیرا که آن حکیم علی الاطلاق که خواست مجرد محض را با مادی محض ترکیب کند و الفت دهد، باید از طرفین جهت تناسب موجود شود که تواند مجرد با مادی انس گیرد. از این جهت، حضرت حق - تعالی شأنه - بدن انسان را بر چندین مرتبه، محتوی ساخت که هیولای اولی باشد، بنابر قول قائلین به هیولای اولی، و امتداد جسمانی و صورت عنصری و صورت معدنی و نفس نباتی و نفس حیوانی و بشریت انسانی. و اراضی سبعة در عالم صغیر، به وجهی این هفت مرتبه است که تن از آنها مرکب است و همچنین در عالم کبیر، به وجهی همینها است اراضی سبعة. و جان انسانی را منظوی ساخت بر مراتب عدیده که مرتبه اعلای جان انسان باشد که از آن تعبیر کنند به "انسان لاهوتی" که مقام اعلای ممکنات بلکه فوق الامکان و تحت الوجوب است و پس از آن، مقام جان انسان در مقام عقول طولیه و عقول عرضیه است که از آن تعبیر کنند به "انسان جبروتی". و بعد از آن، مقام انسان در مقام نفوس کلیه و نفوس جزئیة و عالم تقدّر غیرمادی است که از آنها به "انسان ملکوتی" تعبیر کنند. و بعد از آن، مقام بشریت است که از آن و از مقام تن به "انسان مُلکی" تعبیر کنند و سماوات سبع در عالم صغیر به وجهی اینهاست؛ چنانکه در عالم کبیر نیز این مقامات است. و چون حکیم مطلق خواست که جان لاهوتی را با تن ناسوتی



الفت و اتحاد دهد، از طرف تن، اول عناصر اربعه را با یکدیگر امتزاج داد تا نحو اتحاد و یگانگی - با کمال اختلاف و بیگانگی که داشتند - میانه آنها حاصل شده و مزاج گرفته، صورت نوعیه معدنیه در آنها قرار داد و یک درجه دیگر آنها را تکمیل فرمود و تصفیه بیشتر داد تا قابل نفس نباتی گردیده؛ نفس نباتی را که مبدأ افعال مختلفه متخالفه متکثره است، فایض گردانید و بعد از آن، تصفیه دیگر نمود و قابل نفس حیوانی که علاوه افعال نفس نباتی، مبدأ اراده و حرکت است، گردانید و تصفیه دیگر نموده، قابل نفس انسانی که مبدأ تدبیر و عاقبت سنجی است، گردانید و نفس انسانی را بر او فایض نمود.

و کیفیت تصفیه و تخلیط تن و جان این است که تن انسان را بعد از آنکه خداوند متان تسویه نمود و محلّ اخلاط و دارای جگر و دل و دماغ کرد و غذای غلیظ را به واسطه قوای نباتیه در معده طبخ نمود و صافی آن را به کبد، به واسطه جاذبه فرستاد و در کبد طبخ دیگر نموده، تصفیه خون را از ناملایمات اعضا که سودا و صفرا باشد، نموده و به واسطه قوه دافعه و جاذبه از طریق آورده<sup>۱</sup> در همه بدن منتشر نمود و بلغم را هم امتیاز از آن دو خلط داده، در همه بدن منتشر نمود تا وقت حاجت تواند بدل خون شود و غذای تن گردد و صافی آن خون را از وریدی که به قلب اتصال دارد به تجویف<sup>۲</sup> قلب رسانید که در آن تجویف، به واسطه حرارت قلب، آتش داده شود و

۱. جمع ورید: رگ.

۲. فضای داخل عضو.

صفا یافته، بخار لطیف آن به تجویف دیگر آمده، به واسطه بادزنه<sup>۱</sup> شُشِ نَفَذِ<sup>۲</sup> دخانیت<sup>۳</sup> خود نموده، تصفیة دیگر یابد و صافی آن از طریق شریان دماغ، با قدری از خون صافی، به دماغ متصاعد شود و بقیة آن با قدری از خون صفا یافته، به واسطه سایر شرابین در همه بدن منتشر گردد تا حیات همه بدن و اخلاط او به آن باشد و این روح قلبی را روح حیوانی نامند و باز آن روحی که به دماغ متصاعد شده، به واسطه برودت دماغ، تعدیل دیگر یافته، مشابهت با اجرام علویة به هم رساند و چنانکه اجرام علویة محلّ تعلق و مظهر اقدار<sup>۴</sup> ملکوتیة هستند، محلّ تعلق و اقدار ملکوتیة گردد و محلّ حلول جنود سفلی نفس که قوای مدارک ظاهره و باطنه حیوانیة است، شود. و چون جان لاهوتی که مجرد از امکان و از تعلق به ماده و تقدّر بود، به هیچ وجه مناسبت با مادّی محض نداشت، خداوند مجید تفضّل فرموده و از مقام فوق الامکان، این جان را تنزّل داده و بر عقول طولیة و عرضیة گذرانیده تا به قید امکان مقید شود و در امکان، با تن انسان مناسبت یابد و چون این مناسبت، کفایت برای الفت و اتحاد با تن نمی‌کرد، تنزّل دیگر داد او را و با نفوس کلیه که علاوه امکان، تعلق به ماده در فعل دارند و به این تعلق مناسبت بیشتر با تن طبیعی دارند، او را هم آغوش نمود؛ لکن هنوز در ذات بینونت تام داشت با تن مادّی؛ تنزّل دیگر داد او را تا مقام نفوس جزئیة که نحو

۱. بادبزَن.

۲. رها شدن.

۳. دخان: بخار.

۴. جمع قَدَر: فرمان و حکم.

اتحادی دارند با متقدّرات ملکوتیه تا به این واسطه با مادی که خالی از تقدّر نیست، مناسبت یابد؛ تنزّل دیگر داد او را و با متقدّرات مثالیّه، متحد نمود تا به این اتحاد، مناسبت تامّه با روح دماغی نفسانی یافته، آن روح نفسانی را محلّ نزول و مُعَسِّکَر<sup>۱</sup> خویش قرار دهد و به واسطه مرکب و محلّ نزول خود از طریق اعصاب در همه بدن با جنود خود منتشر گردد. چنانکه قوه درّاکه باصره را با محرّکه حَدَقَه و اجفان<sup>۲</sup> چشم از طریق عَصَبَتین مُجَوِّفَتین<sup>۳</sup> به چشم فرستاد و قوه درّاکه سامعه را با محرّکه آن به عَصَبَتین مفروشتین<sup>۴</sup> صُمَاخ<sup>۵</sup> روانه نمود و قوه شامّه و ذائقه و لامسه را با محرّکه در محلّ خود قرار داد.

و از آنجا که حضرت حق بر همه بندگان رحیم است، به حکمت بالغه خود، روح دماغی را به حیثیتی قرار داده که گاهی از ظاهر منصرف شود و در باطن جمع شود یا از بابت رقت یافتن و کفایت ظاهر و باطن نکردن یا از جهت تفتیح سُددی که در باطن به هم رسیده باشد یا از بابت نُضِجِ غِذَا و استیلای حرارت در باطن بر معده و کبد و عروق و سایر اعضا، یا از اسباب دیگر که چون از ظاهر و قوای درّاکه ظاهره و محرّکه که شاغل جانند منصرف شود، فرصت

۱. موضع تجمّع.

۲. جمع جفن: پلک‌های چشم.

۳. عصب مجوّف: عصب میان تهی.

۴. عصب مفروش: عصب گسترده و پهن شده.

۵. سوراخ گوش.

۶. بختگی.

یابد و به عالم اصلی خود متوجه شود تا به کلی فراموش نکند عالم خود را و این انصراف جان از مدارک ظاهره و قوای محرکه، خواب است و مدارک باطنه، هنگام خواب، گاهی به کلی از ادراک می ماند و گاهی به ادراک خود مشغولند، چنانکه مشهود است. پس آنچه را که هنگام ادراک آنها در وقت خواب ببینند یا بشنوند یا ببینند یا بچشند یا به لمس ادراک کنند، این ادراک مدارک باطنه را وقت تعطل حواس ظاهره و تعطل قوای محرکه، رویا نامند - چه صادق و چه کاذب.

و سبب این رویا این است که چون جان انسان در وقت اجتماع روح دماغی در باطن و انصراف جان از اشتغال به حواس ظاهره و از انتشار در اطراف بدن فارغ می شود و متوجه به مرکز اصلی خود می گردد، گاهی حواس باطنه از اول امر، همراهی می کنند با جان و متوجه به عالم ملکوت علیا یا سفلی می شوند و نفخه اماته مثل حواس ظاهره شامل آنها نمی شود. در این وقت اگر پیش از اتصال به یکی از این دو عالم متخیله در صور مخزونه و معانی مخزونه در خزانه خیال و حافظه تصرف کند و صور و معانی را با یکدیگر ضم کرده بر مدارک باطنه اظهار دارد، این رویا از جمله أضغاث احلام<sup>۱</sup> است و کاذب است که هیچ تعبیر ندارد. و اگر بعد از اتصال به یکی از این دو عالم، صورتی یا معنی ای ادراک کنند، در آن عالمی که به آن متصل شده اند، این رویا صادق است؛ چه محتاج به تعبیر نباشد که خود آن مشهود بعینه واقع شده یا واقع شود، و چه محتاج باشد به تعبیر.

۱. خواب های پریشان.

و همچنین بعد از انصراف جان از عالم ملکوت و پیش از رسیدن به بدن و بیداری، گاهی متخیله در صور مخزونه تصرف کند و صور و معانی عدیده از متخیلات خود، عرضه دارد؛ این رویا هم، کاذب خواهد بود و از اضغاث احلام و در اخبار اشاره به اینها شده است.



## تتمه

### در بیان کیفیت استدلال به مقدمات و آیات بر نتایج و معلومات

بدان که استدلال یا به مقدمات خیالیّه است، چه یقینیّه باشد مقدمات و چه ظنیّه و چه وهمیّه. و استدلالی که مقدمات آن، همه یقینیات باشد، مسمی به برهان است و این را اگرچه حکیم، علم الیقین نامد لکن چون معلوم در این علم غیر از علم و جائز الانفکاک از علم است و جائز الانفکاک از عمل کردن به لوازم این علم است، این علم را در عرف اهل الله "مظنه" نامیده‌اند و اسم علم را از آن برمی‌دارند؛ مگر اینکه این علم حال شود و نمونه‌ای از آن در نفس انسان حاصل شود که در این وقت این علم جائز الانفکاک از عمل نخواهد بود و متحد با معلوم نفسی که نمونه این علم باشد، خواهد بود و اسم علم بر آن خواهند گذاشت و اسم مظنه را از آن برخواهند داشت.

و اگر مقدمات استدلال یقینیّه نباشد، پس اگر ظنیّه باشد، زیاده از مظنه نتیجه نخواهد بخشید و این را در اصطلاح "خطابه" نامند که تمام مقدمات یا بعض آنها استحسانات ظنیّه باشد.

و اگر مقدمات، مُسَلَّم عموم مردم باشد یا مُسَلَّم خصم باشد، مورث علم و مظنّه هیچ یک نخواهد بود، بلکه فایده اش سکوت خصم یا قبول عامّه خواهد بود و این را "جدل" نامند. فقیهان طریق جدل تاختند لم ولا نُسَلَّم در انداختند<sup>۱</sup> اشاره به این استدلال است.

و اگر مقدمات استدلال علمی و ظنی نباشد و مسَلَّم عموم ناس و مسَلَّم خصم هم نباشد، بلکه فی الجمله تأثیری در نفس بیخشد، پس این مقدمات اگر محض تمویه<sup>۲</sup> و ابراز نیک به صورت بد و بد به صورت نیک باشد، این را "قیاسات شعریّه" نامند؛ مثل اینکه عَسَلٌ مُرَّ شَبَعٌ<sup>۳</sup>

و اگر مغلطه باشد و قیاس غیر معلوم بر معلوم باشد، این را "مشاغبه" و "سفسطه" نامند؛ یعنی اگر نسبت به حکیم استعمال کنند، آن را سفسطه نامند و اگر نسبت به غیر حکیم استعمال کنند، آن را مشاغبه نامند؛ مثل اینکه بگویند آنچه را می بینیم، متحیّز است. پس هر موجودی متحیّز است، پس خدا متحیّز است.

و استدلالات ظنی و خطاییّه و وهمیّه و سفسطیّه، حال آنها معلوم است و استدلالات علمیّه که حکما و فلاسفه علمش نامند، اگر مقدمات و علم به آنها، حال انسان شده باشد، به این معنی که نمونه آن علم را در وجود خود و نفس خود بیابد، این مقدمات را آیه و

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، بوستان، باب چهارم، بیت ۲۱۰۰.

۲. امری را خلاف حقیقت جلوه دادن.

۳. عسل تلخ سیرکننده.



برهان و این نتیجه را علم خوانند و این علم از عمل منفک نخواهد شد و با معلوم به وجهی متحد خواهد بود؛ مثل اینکه استدلال بر احاطه علم خدا و عظمت حضرت حق تعالی نماید به احاطه علم جان به تن و عظمت جان نسبت به تن که بگویند خداوند جان است نسبت به همه عالم و چون جان ما، نمونه و آیه اعظم الهی است، پس چنانکه جان انسان، آنی غافل از تن نیست، حضرت باری - جلّت آلائه - آنی از موجودات عالم غافل نیست و در همه حال حاضر و ناظر است بر بندگان. پس اگر این عظمت و احاطه علمیّه حق را - تعالی شأنه - در خود بیابد، این مقدمات آیه و این استدلال و نتیجه، علم خواهد بود و منفک از عمل نخواهد شد و متحد با معلوم در وجود او خواهد بود و اگر محض گفتن باشد و حال او نباشد و به ذوق و وجدان نمونه این علم را در خود نیابد، این علم اگر یقینی باشد آن را "مظنه" نامند و علم خیالی و جهل مرکب و منفک از عمل تواند باشد؛ و اگر عمل هم داشته باشد، چون عمل ثانی خواهد بود که خالی از ذوق و چاشنی معلوم باشد و فایده اخرویه بر آن مترتب نشود. و شاهد این، این است که خشیت که لازم علم است، از آن تواند منفک شود بلکه خشیت و خشوع را ببرد و انانیت و خودبینی آورد؛ چنانکه مشهود است از بسیاری که به نقوش حکمت یا فقه و اصول یا سایر فنون، سینه خود را منقوش ساخته اند. بلکه این چنین علمی که حال انسان نشده باشد، محمول انسان است نه حامل که شأن علم است و می تواند مصداق آیه مبارکه: *كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا*<sup>۱</sup> باشد؛

۱. سوره جمعه، آیه ۵: مثل آن خر است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند.

به خصوص که به علم خود عمل نکند که البتّه آیه مبارکه درباره او جاری خواهد بود. "علم‌های اهل دل حمالشان"<sup>۱</sup> برای صاحب ذوق و حال است؛ "علم‌های اهل تن آحمالشان"<sup>۲</sup> برای عالمی است که علمش خیالی است نه حالی و عقلی.

علم رسمی سربه‌سر قیل است و قال

نه از آن کیفیتِ حاصل نه حال<sup>۳</sup>

برای علوم خیالیه و فنون رسمیه است.

علم نَبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی<sup>۴</sup>

برای دو قسم علم است.

---

۱ و ۲. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر اول، بیت ۳۴۴۶.  
 ۳. کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، مقدمه سعید نفیسی، مثنوی نان و حلوا، چ ۳، نشر چکامه، تهران، ص ۱۵۴.  
 ۴. همانجا.

## تتمیم دیگر

در بیان فواید خواب تا اینکه هنگام استدلال جستن از خواب بر علم و حکمت و رأفت حق - تعالی شأنه - و سایر مدلولات خواب، شخص ناظر بر بصیرت باشد و حاجت به استدلال زیاد نباشد

بدان که خواب چنانکه گذشت، انصراف جان است از ظاهر تن و از قوای درآکه و محرکه، به سوی عالم اصلی خود. و در وقت انصراف جان از ظاهر تن، روح دماغی که به واسطه مراتب دانیه جان در ظاهر تن منتشر بود، با روح حیوانی متوجه شوند به باطن و هنگام توجه جان به ظاهر و قوا به واسطه حرکات بدنیه و نفسانیه، تمام بدن و اعصاب و رباطات در تحلیل و روح دماغی نیز به واسطه انتشار در ظاهر و باطن به تحلیل می رود و رقت می پذیرد و این تحلیل مورث لاغری تن و جفاف<sup>۱</sup> اعصاب و رباطات است و این هزال<sup>۲</sup> و جفاف

---

۱. خشک شدن.

۲. نزاری، لاغری.

مورث کلال<sup>۱</sup> و مُندَکی<sup>۲</sup> می شود و بعد از توجه جان به باطن، به تبع جان روح حیوانی و روح دماغی نیز در باطن جمع می شوند و حرارت غریزی را هم بالتبع، متوجه به سوی باطن می کنند و به توجه حرارت غریزی به سوی باطن، هضم غذا در موارد اربعه هضم، نیک می شود و در نیکی هضم غذا، بدن قسط خود را از غذا به نیکی اخذ می کند و در نیکی هضم غذا، آبخره<sup>۳</sup> جَیْدَه<sup>۴</sup> رطبه به همه بدن می رسد و ترطیب اعصاب می کند و قوت تنمیه<sup>۵</sup> و تسمین<sup>۶</sup> و تولید نطفه بیشتر می شود.

و فایده دیگر آنکه در توجه حرارت به سوی باطن، بخار رطب جَیْد از قلب به جانب دماغ متصاعد می شود و مدد روح دماغی می شود که جبران رقت آن کند و به قوام آورد او را، تا تواند حین بیداری، وفا به ظاهر و باطن کند؛ زیرا که قبل از خواب به واسطه انتشار در ظاهر و باطن، رقت می یابد و از توجه به سوی ظاهر و قوا و مدارک، عاجز می شود.

و فایده دیگر اینکه در هنگام توجه حرارت غریزی به سوی باطن، اگر سده ای در مجاری غذا واقع شده باشد، تفتیح می کند. و فایده دیگر اینکه اگر رطوبت غلیظه در باطن جمع شده باشد،

۱. رنجوری و ناتوانی.

۲. خستگی و کوفتگی.

۳. جمع بخار.

۴. نیکو.

۵. بالیدگی.

۶. فربه کردن.

إِذَا بَه<sup>۱</sup> می‌کند تا قوّه دافعه بهتر تواند در او تصرّف کند و از مجرای بول و از مجرای ابخره دفع آنها کند که در باطن نماند و متعفن شود و مورت مرض‌های عدیده شود.

و فایده<sup>۲</sup> دیگر اینکه بلغم چون مهیاست که اگر خون کمیاب شود، بدل خون شده غذای بدن شود و در هنگام توجّه حرارت به سوی باطن، رطوبات و بلغم را نضح می‌دهد که صلاحیت بدل شدن از خون بهم رساند.

و دیگر اینکه در هنگام خواب و توجّه حرارت به سوی باطن، اگر آوعیّه<sup>۲</sup> منی مُمتلی<sup>۳</sup> باشد و دغدغه می‌نموده باشد، به واسطه توجّه حرارت، حدّت نطفه بیشتر و دغدغه زیادتر می‌شود که اگر اعصاب سست باشد، بدون خبر دادن به جان و بدون توجّه خیال مندفع شود. و اگر اعصاب قوی باشد چون دغدغه زیادتر شود، قوّه لامسه، خیال را خبردار کند و خیال جان را مطلع سازد و جان به واسطه خیال صورتی تصوّر کند و احتلام حاصل شود که از دغدغه نطفه و اذیت خیال آسوده شود.

و فایده<sup>۲</sup> دیگر اینکه خواب از آنجا که نمونه موت است، به طریق ذوق و وجدان که اثر صحیح است، موافق نصّ صریح، متنبّه می‌شود انسان از خواب و بیداری، به اینکه مردن و بعث و رجعت صحیح است - کما سیأتی انشاء الله تعالی.

و فایده<sup>۲</sup> دیگر آنکه رویای صادق مبشّر و منذر آن، باعث

۱. گدازانیدن.

۲. ظروف.

۳. پر.

رغبت به سوی آخرت و خوف از عذاب می تواند باشد. و دیگر آنکه مضارّ و منافع اشیا را می توان به رویا معلوم نمود. و فایده دیگر اینکه خواب و رویای صادقانه به ذوق و وجدان دلالت تامّه دارد بر وجود عالمی محیط به این عالم و مجرد از ماده و لوازم آن که آن عالم مثال باشد و دلالت دارد بر اینکه آن عالم ثابت و غیر زایل است و جمیع موجودات این عالم از ماضی و آتی در آن عالم جمعند.

و فایده دیگر اینکه رویای صادقانه دلالت بر تجرّد خیال دارد. و دیگر اینکه خواب و رویای صادقانه دلالت دارد بر جواز اجتماع ماضیات و آتیات، در صعید<sup>۱</sup> واحد و عالم واحد. و فایده دیگر اینکه به ذوق و وجدان توان معلوم کرد به واسطه رویای صادقانه صحّت نبوّات و رسالات و خلافت نبوّات و رسالات را و صدق فرموده حضرت رسول (ص) که فرمود: **إِنَّ فِي أُمَّتِي مُكَلَّمِينَ مُحَدَّثِينَ**.<sup>۲</sup>

و فایده دیگر اینکه توان یافت به ذوق و وجدان که چنانکه در خواب اتّصال به آن عالم محیط که مجمع همه موجودات است، ممکن است در بیداری هم اتّصال به آن عالم پیدا کرد، اگر قوای حیوانیه ضعیف شوند؛ چنانکه در خواب به واسطه انصراف جان از آنها، ضعف پیدا می کنند تا اینکه در طلب این اتّصال برآید و در طلب توّسل جستن به اسباب این اتّصال برآید.

۱. خاک، سرزمین.

۲. در میان امت من کسانی هستند که با آنها سخن می گویند و سخن می شنوند.

و دیگر اینکه به واسطه رویای صادقانه تواند تصدیق کند طریقه اهل طریق را و صحت ریاضات و مجاهدات آنها را. و فایده دیگر اینکه می توان به واسطه رویای صادقانه، تصدیق نمود به تجرد لطیفه انسانی و مغایرت او با تن و قوای تن. و فایده دیگر آنکه دلالت دارد رویای صادقانه بر بدن مثالی برای هرکس و مغایرت آن با بدن طبیعی در عین اتحاد با آن. و فایده دیگر اینکه می توان تصدیق نمود به بقای لطیفه انسانی و بقای جنود خیالیته او بعد از خرابی تن. و فایده دیگر اینکه می توان تصدیق کرد به مضمون اخباری که فرمودند: *رُؤْيَا الْأَنْبِيَاءِ (ع) وَحْيٌ وَرَأْيُ الْمُؤْمِنِ وَرُؤْيَاهُ وَحْيٌ*.<sup>۱</sup> و آنکه فرمودند که وحی بعضی انبیا در خواب بود. فایده دیگر اینکه توان تصدیق کرد به آنچه وارد شده است از مسائلات قبر و عذاب قبر برای بعضی و تنعم بعضی دیگر با اینکه تن بی خبر است از همه چیز. و فایده دیگر اینکه تصدیق توان کرد که برای بسیاری از انبیا و اتباع آنها می شود طریقه عبادت و معاشرت با خلق القا شود.<sup>۲</sup>

۱. رویای انبیا وحی است و نظر مؤمن و رویای او وحی است.  
 ۲. در نسخه خطی مؤلف معظم چندین جمله در حاشیه آمده که ظاهراً روی آنها خط کشیده شده است و در نسخه استنساخ شده از روی آن نیز این قسمت ها نیامده است که معلوم می شود خود مؤلف محترم این جملات را حذف کرده اند. پاراگراف اخیر نیز در نسخه استنساخ شده نیامده بود؛ هم چنین لازم به ذکر است که عبارت: «فایده دیگر آنکه توان تصدیق نمود به استخاره کردن به خواب چنانکه در اخبار رسیده و طریقه اخبار بوده است.» در نسخه خطی مرحوم مؤلف و نسخه استنساخ شده نیامده است ولی در چاپ اول سنگی کتاب و چاپ دوم و سوم آن، آمده است.





## باب اوّل

### در بیان دلالت خواب

بر وجود صانعی حکیم و علیم و قدیر و مرید

اگرچه چنانکه گذشت در این استدلال و برهان چون علوم صاحبان نظر و بیان علم از معلوم منفک و مغایر است با معلوم و از اینگونه علوم در سابق گذشت که تعبیر به مظنه شده است در آیات و اخبار و تا این علم حال انسان نشده و به وجدان اثری از او نیافته علمش ننامند، نهایت این است که اگر این علم روی او به آخرت باشد، بالاخره به وجدان کشاند و اسم مظنه از او برداشته شود و اسم علم بر او گذارند.

پس می‌گوییم که در مقام نظر و برهان — نه شهود و وجدان — هر ذی‌شعوری که اندک تأمل کند و تسلط و تصرف خواب را در خود ملاحظه کند که بدون اختیار یا به اختیار چنان خواب مسلط شود که بکلی هوش و اختیار، مقام خیال را از انسان بگیرد و جمیع اعضا و آلات را از تصرفاتی که در بیداری داشت، بازدارد و آن فوایدی که

بر این خواب مترتب می‌شود ملاحظه نماید، البته حکم کند که این خواب از محض طبیعت غیرشاعر و غیرمختار نخواهد بود بلکه مبدأ این خواب، حکیم علیم قادر مرید مختار خواهد بود.

و ایضاً زوال شعور و اراده و اختیار از جان انسان دلالت دارد بر اینکه این شعور و اراده و اختیار از جان نیست بلکه از مبدأ دیگر بر جان وارد می‌شود و البته مبدأ شعور و اختیار و اراده، خالی از اینها نخواهد بود لکن اینها چنانکه گفتم، برهان و نظر است، نه وجدان و اثر. و این اگرچه علم است لکن علم را که به وجدان و اثر صحیح نکشد، مظنه خوانند؛ اگرچه به برهان قطعی و به تقلید صحیح حاصل شود.

بدان که طریق علم یا برهان و نظر است - چنانکه طریقه اصحاب بحث و فکر است که فلاسفه باشند - یا تقلید صحیح است - چنانکه پیروان ملل الهیه برآیند - یا ذوق و وجدان و شهود و عیان است که از آن به اثر صحیح تعبیر کنند که طریقه تابعان طریقت علیّه علویّه مرتضویه است و خبر مأثور که فرمودند: جایز نیست تفسیر قرآن مگر به نص صریح یا اثر صحیح؛ نص صریح اشاره به تقلید صحیح دارد و اثر صحیح اشاره به ادراک وجدانی یا شهود و عیان است و آیه مبارکه: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ**<sup>۱</sup> اشاره به همین دو مرتبه است.

و اینکه حضرت امیرالمؤمنین (ع) در حدیث "معرفت

۱. سوره ق، آیه ۳۷: در این سخن برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور، گوش فرا می‌دارند، اندرزی است.

بالتورانیة<sup>۱</sup> فرمود که هرکس که شناسد من را به نورانیت او شاک<sup>۲</sup> است و مُرتاب<sup>۳</sup>، اشاره دارد به اینکه دانایی من چه به نص صریح و تقلید صحیح باشد و چه به برهان متقن و نظر صحیح که مقام علم باشد – چه تقلیدی و چه برهانی – از مظنه نگذرد بلکه پست تر از مظنه باشد که در مقام شک و اِرتیاب<sup>۴</sup> شک باشد. و مقصود حضرت این است که اگرچه تقلید صحیح موجب یقین است و همچنین برهان متقن، لکن چون از مقام علم تجاوز ندارد و به مقام حال و وجدان و شهود و عیان نرسیده، زوال او ممکن و مغایرت او با معلوم معلوم است. حضرت فرمود که او شاک و مرتاب است و الا بسیارند از صاحبان تقلید و صاحبان نظر و برهان که هیچ شک و اِرتیاب در علم آنها راه نمی یابد بلکه در اعتقاد خود ثابت ترند از صاحبان وجدان.

۱. معرفتی بالتورانیة معرفة الله عزّ وجلّ و معرفة الله عزّ وجلّ معرفتی بالتورانیة (بحار الانوار، محمّد باقر مجلسی، ج ۲۶، ج ۲، مؤسسه الوفا، بیروت، ۱۴۰۳ هـ. ق، ص ۱.) و من قصر عن ذلك فهو شاك مُرتاب.

۲. گمان کننده، شک کننده.

۳. آنکه به شک باشد.

۴. شک کردن، به شک افتادن.



## باب دوم

در بیان بودن خواب، نمونه موت و رویای صادق، نمونه  
حشر و حساب و ثواب و عقاب و نعيم و جحيم و رجعت

كما قال الله تبارك و تعالى: وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ. <sup>۱</sup> و چنانکه فرمود حضرت رسول (ص): يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ الرَّائِدَ لَا يُكَذِّبُ أَهْلَهُ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ [نَبِيًّا] لَتَمُوتُنَّ كَمَا تَنَامُونَ وَ لَتُبْعَثُنَّ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ دَارٌ إِلَّا جَنَّةٌ أَوْ نَارٌ. <sup>۲</sup> وَ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ إِنَّمَا النَّوْمُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا الْيَقَظَةُ بَعْدَ النَّوْمِ بِمَنْزِلَةِ الْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ <sup>۳</sup> وَ إِلَيَّ هَذَا الْمَعْنَى أَشِيرُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ

---

۱. سورة واقعه، آیه ۶۲: شما از آفرینش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نیاورید؟  
۲. اعتقادات، شیخ صدوق، تصحیح عصام عبدالسید، ص ۶۴: ای فرزندان عبدالمطلب، هیچگاه یک پیشرو به خانواده‌اش دروغ نمی‌گوید و قسم به کسی که من را به حق مبعوث کرد شما خواهید مرد آن‌طور که می‌خوابید و مبعوث خواهید شد چنانکه بیدار می‌شوید و بعد از مرگ جایی جز بهشت یا آتش (جهنم) نخواهد بود.  
۳. بحارالانوار، ج ۷، ص ۴۲: لقمان به فرزندش گفت که خواب به منزله مرگ است و بیداری بعد از خواب، به منزله بپاخاستن بعد از مرگ است.

فِيهَا.<sup>۱</sup>

و فی مصباح الشریعه عن الصادق - علیه السلام: وَكُنْ ذَا مَعْرِفَةٍ بِأَنَّكَ عَاجِزٌ ضَعِيفٌ لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَسُكُونِكَ إِلَّا بِحُكْمِ اللَّهِ وَتَقْدِيرِهِ وَ أَنَّ النَّوْمَ أَخُو الْمَوْتِ وَ اسْتَدِلَّ بِهَا عَلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا تَجِدُ السَّبِيلَ إِلَى الْإِنْتِبَاهِ فِيهِ وَالرُّجُوعَ إِلَى إِصْلَاحِ مَا فَاتَ عَنْكَ.<sup>۲</sup>

بدان که خواب چنانکه گذشت، توجه جان است به عالم اصلی خود به سبب توجه روح نفسانی دماغی به باطن و توجه روح حیوانی قلبی و توجه خون که مرکب روح قلبی است و توجه حرارت غریزی به متابعت توجه روح دماغی به سوی باطن که در این وقت جان به واسطه عدم اشتغال به ظاهر تن و عدم اشتغال به قوا و مدارک ظاهره فرصت می یابد و متوجه به عالم اصلی خود می شود؛ لکن از آنجا که قادر حکیم، تکمیل جان را به واسطه زندان تن خواسته است، بکلی قطع علاقه جان را از تن نخواسته است و قدری از علاقه جان باقی می گذارد که همان بقیه علاقه باعث شود که جان را از عالم بالا جذب نموده به بدن عود دهد. و مردن هم، همین توجه جان است به عالم بالا، لکن با قطع علاقه بالکلیه از تن و چنانکه در اغلب، در

۱. سوره کهف، آیه ۲۱: بدین سان مردم را به حالشان آگاه کردیم تا بدانند که وعده خدا راست است و در قیامت تردیدی نیست.

۲. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، حضرت امام جعفر صادق (ع)، ترجمه و شرح حسن مصطفوی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۰، صص ۱۸۱-۱۸۲: بدان که تو ناتوان و ضعیف هستی به حدی که بر هیچ یک از حرکات و سکون خود قدرتی نداری مگر به حکم خداوند و تقدیر وی و بدان که خواب برادر مرگ است. خواب را دلیلی بر مرگ بدان، مرگی که بیداری ندارد و راه بازگشتی از آن نیست تا خیر و صلاحی که از تو فوت شده به انجام رسانی.

اول خواب همه قوا و مدارک از کار ادراک و حرکت باز می‌مانند؛ همچنین در اول انتقال جان از این عالم، تمامی مشاعر از ادراک باز می‌ماند و چنانکه بعد از اندک زمانی در اغلب جان رجوع می‌کند به مدارک و ادراک می‌کند به رویای صادقانه یا رویای کاذبه؛ همچنین جان انسان بعد از صحو از غشی موت رجوع می‌کند به مدارک و مشاهده می‌کند آنچه را که شایسته حال و مدارک او است از خیر و شر. و همین حال بی‌خبری در اول خواب و باخبر شدن از مدارک و ادراک بعد از مدتی، آیه و دلیل صحت نفخه اimate و احیا است. و چنانکه در بیداری رجوع می‌کند جان به تن طبیعی و مدارک بشری ظاهر، هیچ استبعاد نیست در رجوع کردن جان بعد از بیداری از خواب مرگ به مدارک طبیعی ظاهری؛ نه چنان رجوعی که فلسفی تصور می‌کند و انکار می‌کند که لازمه تصور او این است که جان بعد از آنکه بالفعل شده برگردد و بالقوه شود و این محال است بلکه رجوع جان به سوی تن ملکی از روی کمال و قدرت است که تواند به هر لباس درآید و خود را به صورت طبیعی نمایش دهد که صاحبان مدارک طبیعی توانند ادراک کنند او را. و از این جهت وارد شده که رجوع به دنیا از برای مؤمن کامل یا از برای کافر کامل [است]. و کافر کامل نه از بابت قدرت خود او است بلکه از باب قدرت مؤمن کامل است که او را تواند به آن صورت نمایش دهد.





## باب سوم

در بیان دلالت خواب و رویای صادق بر عالمی دیگر سوای این عالم طبع که آن عالم مجرد از ماده و علایق ماده است و ثابت و غیرزایل است و محیط است به این عالم به حیثیتی که صور موجودات این عالم در آن عالم ثبت است، چه گذشته و چه آینده

بدان که خواب دیدن برای همه کس هست؛ مؤمن و کافر، ضعیف و شریف، صغیر و کبیر. و رویای کاذبه که از اضغاث احلام است، دلالت بر هیچ چیز نتواند داشته باشد. اما رویای صادق بر بسیاری از عقاید دینیه که در شریعت مطهره وارد شده است دلالت دارد؛ که من جمله آنها عالم مثال که عالم ملائکه مُتَقَدِّرَة ذوی الاجنحه باشد که در میانه اقدمین به "جابلقا" و "جابلسا" تعبیر شده است و در اخبار ما به همین اسمها نیز تقریر شده است که فرموده‌اند: اینها دو شهرند؛ یکی در طرف مشرق و یکی در طرف مغرب<sup>۱</sup> که هر یک را

---

۱. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۶، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۵ ه. ق، ص ۲۷: هما مدینتان، واحدة بالشرق و واحدة بالمغرب.

چندین هزار دروازه است.

و ایضاً دلالت دارد رویای صادقه بر عالم برزخ که از آن اقدمین به "هورقولیا" تعبیر کرده‌اند و در شریعت مطهره به همین اسم تقریر شده است و عقبات و برازخ و جنت دنیا و نار دنیا و عبور از روی دوزخ و غیر این اسما که وارد شده است، کنایه از همین برزخ است. باید دانسته شود که کم کس است که خواب نبیند بلکه اغلب الناس در اغلب اوقات خود، خالی از خواب دیدن نیستند و اغلب خواب آنها بعد واقع می‌شود یا معلوم می‌شود که واقع شده بوده که خواب دیده و این امر اغلبی را نمی‌توان حمل کرد بر صورت بافی‌های متخیله که موافق شدن با واقع، محض اتفاق باشد؛ بلکه نیست مگر از اینکه عالمی باید باشد که صور جمیع موجودات این عالم - آینده و گذشته و حالیه - در آن عالم موجود و منقوش باشد که جان بعد از رجعت به خیال در آن عالم با خیال و چشم خیالی و گوش خیالی و سایر مدارک خیالیه گردش می‌کرده باشد و بعضی از وقایع این عالم را در آن عالم مشاهده کند یا بعینه؛ چنانکه بعض خواب‌ها بعینه واقع می‌شود؛ یا به امثال و مناسبات که بیشتر خواب‌ها چنان است که محتاج به تعبیر است. و چون به مناسبت، جهتی از جهات مرئی آن واقع دیده می‌شود و وجوه مناسبت در هر چیز بسیار است، بعضی قریب به اذهان و بعضی بعید از اذهان این است که علم تعبیر را نمی‌توان ضبط نمود و به قانون درآورد، بلکه این علم تعبیر را حدس صائب و انتقال صحیح می‌خواهد که بعد از شنیدن

خواب، با ملاحظه وقت و شخص و مکان و معاشرین و اشغال<sup>۱</sup>، منتقل شود از صورت خواب به آنچه مناسب آن است در خارج؛ و از این جهت است که هیچ یک از معتبرین میزان درستی برای تعبیر ننوشته، بلکه هر چیزی را به اندازه مناسبات او به چندین وجه، تعبیر نوشته‌اند و بعض مناسبات خفیه را یا به نظر نیاورده‌اند یا اگر به نظر آورده‌اند چون کمتر به آن مناسبات در خواب دیده می‌شود، ذکر آن از آن مناسبات در تعبیرنامه‌ها نکرده‌اند.

مجملاً اینکه رویای صادقه، مفسورند خلق بر تصدیق آن و از این جهت است که هرکس خوابی ببیند، در پی تعبیر آن برمی‌آید و از معتبرین تعبیر می‌جوید و مسلم بنی نوع انسان است رویای صادقه؛ مگر معاند مکابر<sup>۲</sup> مسفسط یا بلغمی مزاجی که هیچ خواب نبیند یا اگر ببیند، در خاطرش نماند و این دو نادر و نادر حکم ندارد و سخن ما با کسی است که رویای صادقه می‌بیند و رویای صادقه برهان آن کس است. پس کسی که خواب می‌بیند و صورت خواب یا تعبیرش بعد واقع می‌شود، باید به وجدان خود رجوع کند که این ادراک مرئی یا مسموع یا مسموم<sup>۳</sup> یا مذوق یا ملموس به مدارک تن نباید باشد؛ زیرا که تن و مدارک تن در محلی است که دور از مدرکات است به حسب زمان و مکان و مدرکات مدارک تن را با تن، اتحاد زمانی و قرب مکانی لازم است و حال اینکه این مدرکات ده روز بعد یا ده

۱. جمع شغل: کارها.

۲. ستیزه کننده.

۳. بوییدنی.

سال بعد واقع خواهد شد و ده فرسخ دور یا صد فرسخ دور خواهد بود و حال اینکه تن و مدارک تن چنان بی خبر است که آنچه در پیش او حاضر باشد، ادراک نتواند کرد؛ پس از اینجا منتقل باید شود که این عالم باید خارج از عالم ماده باشد و خارج از زمان و مکان باشد که اگر گرفتار زمان و مکان و ماده باشد، آتی و ماضی با هم جمع نتواند شود و بعید و قریب با هم ادراک نشود و از اینجا باید منتقل شود که مدارکی که ادراک مدرکات مجرد از زمان و مکان و مجرد از ماده نماید، نمی تواند مادی باشد که اگر مادی باشد، باید به توسط ماده ادراک کند؛ پس باید مجرد از ماده باشد؛ پس باید خیال و چشم و گوش و ذوق و شَمّ<sup>۱</sup> و لمس، خیالی مجرد باشد از ماده و زمان و مکان که در باب بعد بیان می شود.

---

۱. حَسّ بینی که درک بوی ها بدان است.

## باب چهارم

### در بیان دلالت رویای صادق بر تجرّد خیال و قوای باطنیّه خیال

بدان که معظم مشائین و فلاسفه بر اینند که خیال و قوای خیالیّه حلول دارند در بطون دماغ و تجرّد ندارند، مثل طبیعتین و دهرتین؛ و از این جهت است که می‌گویند که هر کس ملکه علمیه نداشت - که عقل مجرّد از برای او نبود - به مردن به کلی معدوم می‌شود، چون گیاه صحرا؛ چنانکه طبیعتین از برای همه کس این را می‌گویند، و از این جهت که مدارک جزئیّه را منطبع می‌دانند، به عالم مثال که عالم ملائکه متقدّره باشد - که صاحب مدارک جزئیّه باشند و جزئیات را ادراک توانند کنند - قائل نیستند و همچنین انکار دارند عالم جن و شیاطین را و از این جهت علم خدا را به جزئیات به نحو جزئیّت انکار دارند و می‌گویند خداوند - تعالی شأنه - عالم است به همه جزئیات نه به نحو جزئیّت بلکه به صور کلیّه منحصره در فرد و این از این است که علم خدا را مثل علم خیالی ما پندارند و پندارند که علم خیالی به جزئیات، به صور جزئیّه است که منطبع در محل است و غافلند از

اینکه خداوند متان نفس انسان را آیه بزرگ خود قرار داده و به دست انسان سپرده که از این آیه، ذوالآیه را ادراک کنند و علم این آیه را مرآت علم الهی قرار دهند؛ زیرا که جان انسان علم دارد به جزئیات مملکت خود، نه به نحو علم خیالی که به صورت حاصله در خیال باشد، بلکه وجود هر جزئی از جزئیات مملکت او علم او است به آنها به نحو علم حضوری و آیه مبارکه: *وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ*<sup>۱</sup> درباره اینها است که خود را اهل علم و از خواص پندارند. پس، از این آیه سرپانمای حق – تعالی شأنه – باید جمله صفات حق را تصور نمود که من جمله علم و قدرت و اراده حق – تعالی شأنه – باشد که علم حق تعالی به جمله موجودات عالم، مثل علم نفس باشد به جمله موجودات مملکت خود، بلکه مثل علم نفس باشد به صور ذهنیه خود و همچنین قدرت حق تعالی باید مثل قدرت نفس انسان باشد بر اعضا و جوارح، بلکه بر قوا و مدارک، بلکه بر صور ذهنیه خود و همچنین اراده حق – تعالی شأنه – چون اراده نفس که: *إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ*<sup>۲</sup> نسبت به اعضا و جوارح و قوا و مدارک، بلکه نسبت به صور ذهنیه خود؛ و همچنین سایر صفات ربوبیه را باید از صفات ربوبیه نفس نسبت به تن ادراک نمود و توحید را که عمده صفات ربوبیت است، از توحید نفس با کثرت جنود و سعه او باید تصور نمود.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۵: چه بسیار نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین است که بر آن می‌گذرند و از آن رخ برمی‌تابند.

۲. سوره یس، آیه ۸۲: چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید موجود شو؛ پس موجود می‌شود.

تو یک چیزی ولی چندین هزاری

دلیل از خویش روشن تر نداری<sup>۱</sup>

پس می‌گوییم که فطری و مسلّم نفوس است رویای صادق؛ و معلوم شد از باب سابق که رویای صادق نیست مگر به مشاهده و ادراک خیال و قوای خیالیّه صور مکنونات آتیه را در عالم دیگر. و این هم معلوم شد که آن عالم باید مجرد و محیط باشد بر عالم طبع تا تواند گذشته و آینده در آن جمع باشد که اگر آن عالم مادی باشد، عالم مادی را آن سعه نتواند باشد که تواند آینده و گذشته در آن با هم جمع شوند. علاوه بر اینکه مشهود است که مکنونات عالم طبع و ماده، متجدّد الوجود است که دو جزو از آن با هم جمع نشوند و چون مدرک باید با مدرک سنخ باشد تا مدرک ادراک مدرک نماید، پس باید خیال که مدرک صور عالم مثال است، مجرد از ماده باشد. و وجه دیگر اینکه اگر خیال مادی باشد فعل او باید به توسط ماده باشد و این مشهود است که تن که محل مدارک خیالیّه است بی‌خبر در مکانی افتاده و در زمانی واقع است که مرئی و مسموع مسافت‌های بعیده از آن، دور است و زمان‌های بعد واقع می‌شود. پس باید خیال مجرد باشد که تواند چیزی را که زمان و مکان او دور است، ادراک نماید.

وجه دیگر اینکه مدارک ظاهره که تعلق آنها به ماده است تا با مدرک خود اتحاد زمانی و قرب مکانی نداشته باشند و سایر شروط

۱. خسرونامه، عطار نیشابوری، به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، زوار، تهران، ۱۳۳۹، بیت ۹۷ (با اختلاف).

آنها به عمل نیاید، ادراک نتوانند؛ اگر خیال هم مادی بودی، باید چنین می بود با مدرکات خود.



## باب پنجم

### در بیان دلالت رویای صادق بر جواز اجتماع ماضیات و آیات در صعيد واحد

بدان که حکما را - چون بعض طبعیین و بعض ملّیین - اعتقاد این است که نفوس بشریّه، غیرمتناهیّه می باشند و این روی زمین را هرچه وسعت دهند، گنجایش غیرمتناهی را ندارد و بر فرض اینکه نفوس بشریّه متناهی باشند - چنانکه اعتقاد بیشتری از ملّیین است - عدد آنها آن قدر خواهد بود که روی زمین را هرچه وسعت دهند، گنجایش اجتماع این همه نفوس را نخواهد داشت؛ علاوه بر اینکه نفوس بشریّه به مردن تلطیف داده می شوند که روی زمین عنصری را نتوانند مقام و مکان کنند؛ و چون معلوم شد که عالمی دیگر هست سوای این عالم که مجرد از ماده و لطیف تر از مادیات و وسیع تر از این عالم است به حیثیتی که ماضی و آتی در آن مجتمع هستند، آسان می شود تصدیق این مطلب؛ علاوه بر اینکه زمان، متجدّد بالذات است و زمانیات به تبع زمان متجدّدند، اگرچه جمعی را اعتقاد این

است که تجدد زمانیات، چون زمان ذاتی است و متجدد بالذات چون زمان سابق و لاحق با هم جمع نشوند. و به رویای صادقه معلوم می شود بلکه مشهود می شود که آنچه ده سال بعد خواهد شد، در آن عالم توان ادراک نمود.

## باب ششم

### در بیان دلالت رویای صادق بر صحت نبوت و رسالات و صدق مقال انبیا(ع) و اولیا(ع)

بدان که اخبار به اختلاف وارد شده است در باب بودن رویای صادق جزئی از اجزاء نبوت؛ زیرا که در بعض اخبار از جناب صادق(ع) است که فرمود: فکر کن ای مفضل در احلام که چگونه خداوند تدبیر کرده است در خوابها؛ پس ممزوج کرده است صادق آنها را به کاذب آنها؛ که اگر همه صادق می بود، مردم همه انبیا می بودند و اگر همه کاذب می بود، هیچ منفعت بر خواب مترتب نمی شد بلکه بی فایده می بود. و در اخبار بسیار است که رویای صادق از مؤمن، جزئی است از هفتاد جزء از نبوت. و در اخبار دیگر وارد است که رویای صادق، یک جزو است از شصت جزء نبوت. و در اخبار دیگر یک جزو است از پنجاه جزء از نبوت. و در اخبار دیگر یک جزو است از چهل و شش جزء از نبوت. و در خبری است که: رَأَى الْمُؤْمِنِ وَرُؤْيَاهُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءً مِنَ اجْزَاءِ النَّبُوَّةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ

يُعْطَى عَلَى الثَّلَاثِ<sup>۱</sup> یعنی عطا می‌شود بر سه جزء از اجزاء نبوت یا عطا می‌شود بر سه یک نبوت. و در خبر دیگر: رَأَى الْمُؤْمِنِ وَرُؤْيَاهُ عَلَى سَبْعِينَ جُزْءً مِنْ أَجْزَاءِ النَّبُوءَةِ<sup>۲</sup>. و وجه این همه اختلاف اخبار از این است که مراتب نبوت چنانکه در اخبار بسیار ذکر شده است، صد و بیست و چهار هزار یا صد و بیست هزار یا صد هزار است و اینها اشاره به امتهات لطایف نبوت است و گاهی امتهات را به هفتاد جزو و گاهی به شصت جزو و گاهی به پنجاه و گاهی به چهل و شش جزو تعبیر کنند و اینها همه اشاره است به امتهات مراتب نبوت و تمام اینها از مراتب ملکوت است؛ چون که تا نبی وقت مدارک خیالیته او، درگرفته به نور ملکوت نشود، مرتبه نبوت برای او حاصل نشود و چون روح نبوت هر نبی مرتبه‌ای از ولایت است که لایق مرتبه نبوت آن نبی است، وارد شده است که انبیا(ع) صد و بیست و چهار هزار یا صد و بیست هزار یا صد هزار بوده و همچنین اولیا(ع) به همین عدد وارد شده که در بعض اخبار، صد و بیست و چهار هزار نبی و صد و بیست و چهار هزار ولی ذکر شده است به جهت اشاره به امتهات ولایت به عدد امتهات نبوت.

و چون لطیفه پیوند ولایت که از شجره ملکوتیه الهیه است، به وجود هرکس برسد، آن کس در سرحد ملکوت واقع می‌شود و به اندازه قوت آن پیوند، فی الجمله مدارک خیالیته او ملکوتیت، به هم

۱. بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۶۶: رأى مؤمن و رویای وی یک جزء از هفتاد جزء نبوت است و بعضی از آنها بر سه جزء.

۲. رأى مؤمن و رویای وی هفتاد جزء از اجزاء نبوت است.

می‌رساند و به اندازه ملکوتیت مدارک خیالیته، رأی او، به قذف<sup>۱</sup> و الهام ملک می‌شود. و همچنین مؤمن به واسطه ملکوتیت مدارک خیالیته او، اتصال به ملکوت در خواب زودتر و بهتر به هم می‌رساند و به اندازه قوت و ضعف پیوند ولایت، نسبت او به اجزاء نبوت قوت و ضعف پیدا می‌کند.

پس صحیح است که از یکی، رأی او و خواب صادق او، یک جزو از هفتاد جزو نبوت می‌شود و از کسی دیگر، یک جزو از شصت جزو و از دیگری، یک جزو از پنجاه جزو و از کسی دیگر، یک جزو از چهل و شش جزو و از دیگری هفتاد جزو از اجزاء نبوت، رأی و رویای او می‌شود و از دیگری، سه جزو از اجزاء نبوت یا سه یک اجزاء نبوت می‌شود. و البته آنها که به تکلم ملائکه و تحدیث متنعم‌اند، رأی آنها و رویای آنها، ثلث اجزاء نبوت خواهد بود؛ چنانکه از بعضی مشایخ مأثور است که گفت: *قَصَمَ ظَهْرِي لِأَنْبِيَّ بَعْدِي وَ جَبْرُهُ<sup>۲</sup> إِنَّ فِي أُمَّتِي مُكَلِّمِينَ مُحَدِّثِينَ<sup>۳</sup>*؛ یعنی اگرچه نبوت بعد از خاتم نبوت، منقطع لکن تکلیم و تحدیث ملک که تالی رسالت است، باقی است و از جهت اینکه تکلیم و تحدیث ملک، تالی رسالت است که بالاتر از نبوت است، فرمود حضرت رسالت (ص) که: *عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ<sup>۴</sup>*؛ یعنی آنها که به تحدیث

۱. انداختن.

۲. هیچ پیامبری و قدرتش کمر من را نشکست.

۳. در میان امت من کسانی هستند که با آنها سخن و حدیث گفته می‌شود.

۴. المزار، شیخ مفید، تصحیح ابطحی، مهر، قم، بی تا، ص ۶: علماء امت من از انبیای بنی اسرائیل برترند.

ملک سرافرازند، افضلند از انبیاء بنی اسرائیل که آنها مرتبه تالی رسالت دارند؛ یعنی جامع میانه ظاهر و باطن اند و اینها مرتبه نبوت دارند که ظاهر را به نیکی حفظ نتوانند.

و چون نبوت نیست مگر اتصال به ملکوت در خواب یا بیداری؛ پس کسی که از برای او رویای صادقه بوده باشد، باید اندک تأمل کند که این رویای من نیست مگر به اتصال به عالمی که محیط به این عالم است و صور موجودات این عالم، باید در آن عالم جمع شود که ده روز یا ده سال بعد را توان در آن عالم مشاهده کرد، یا از اهل آن عالم توان شنید. پس اگر کسی مدارک خیالیه او صفا گرفته باشد - چه به حسب اصل فطرت یا به مجاهده و ریاضت - باید در خواب یا بیداری که مدارک ظاهره، اندک ضعفی پیدا کند، تواند اتصال به آن عالم پیدا کند و آینده و گذشته را مشاهده کند و آواز را بشنود و چنین کن یا مکن و چنین بگو یا مگو از اهل آن عالم بشنود و نبوت نیست مگر این دیدن و این شنیدن و گفتن که بکن یا مکن و بگو یا مگو.

پس صاحب رویای صادقه چون نمونه رسالت و نبوت در وجود خود می یابد، تصدیق صحت نبوت و رسالت به ذوق و وجدان تواند نماید و این تصدیق، حکم مظنه ندارد بلکه این تصدیق حکم شهود را دارد و شک در آن راه نیابد؛ چون معرفت علی (ع) بالنورائیه که شک در آن راه نیابد، به خلاف نظر و برهان، که چون شناسایی علی (ع) است به نظر و برهان نه به نورائیت، که اگر هزار برهان داشته باشد، در حکم شک و مرتاب است. و از رویای صادقه

به ذوق و وجدان می توان ادراک نمود که غیرانبیاء (ع) ممکن است که اتصال به آن عالم پیدا کنند و از اهل آن عالم بشنوند و مشاهده اهل آن عالم نمایند تا تصدیق حدیث شریف: **إِنَّ فِي أُمَّتِي مُكَلَّمِينَ مُحَدَّثِينَ** به ذوق و وجدان نماید.





## باب هفتم

در بیان دلالت رویای صادق بر صحّت و فایده عبادات و ریاضات و مجاهدات که علماء اعلام و عرفای والامقام از زمان آدم(ع) تا این زمان تحریر و ترغیب می نموده اند و برخلاف آن تخویف و توعید داشته اند و مِنْ بَعْدِهِمْ، مشایخ ائمه(ع) این شیوه را منظور و مردم را بر عبادات و مجاهدات، ترغیب و تشویق می خواهند نمود

بدان که فایده همه عبادات و ریاضات این است که قوای حیوانیه ضعیف شود و مدارک باطنه قوت گیرد و به واسطه قوتی که آنها را حاصل شود، اتصال به ملکوت یافته و متصف به اوصاف روحانیین گشته و از ملکوت که دار آخرت است، دیدنی ها بیند و شنیدنی ها شنود و از متاع دنیا که تمام آنها صدمات خیال است، آسوده و راحت گردد؛ چنانکه در حدیث قدسی فرمود: *إِنِّي وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْأُخْرَةِ وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَمَتَى يَجِدُونَهَا*.<sup>۱</sup> و از رویای صادق معلوم

---

۱. من آسایش و راحتی را در آخرت نهاده ام، ولی مردم در دنیا آن را می جویند؛ پس کی می توانند آن را بیابند؟

می‌شود که هرگاه مدارک ظاهره ضعیف شود، مدارک باطنه قوت گیرند و به قوت گرفتن مدارک باطنه، اتصال توانند گیرند به ملکوت که عالم اصلی نفس انسانی و جنود اوست. و این هم معلوم است که عبادات قالبیه که تقلیل غذا به روزه گرفتن یا بدون روزه گرفتن باشد و شب‌ها را بیدار بودن - اقللاً ثلث آخر شب - و تطهیر ظاهری و باطنی از خبث و حدّث نمودن و از اموال صوری، قدر واجب و مستحب را بیرون کردن و جهاد کردن و به حج رفتن، تمام اینها مورث ضعف مدارک ظاهره و قوای تن و خواهش‌های نفسانی است؛ لکن به شرط اینکه مداخله نفس در اینها نباشد که اگر نفس غرض خود را در اینها به کار برد، البته بهره‌ای از اینها نخواهد برد؛ زیرا که اگر امر الهی و غرض نفس هر دو سبب شود یا غرض نفس تنها سبب شود اینها را، از آنجا که خداوند غیور است و نخواهد که عملی را که برای او کنند، غیر شریک باشد، این عمل را به صاحبش رد کنند بلکه صاحبش را رهین آن عمل نمایند.

و این هم باید دانسته شود که اعمال قالبیه که بدون وصله و ولایت بجا آورده شود، چون تمام آنها محسوسات‌اند و حواس و قوای ظاهره و حیوانیه را در آنها مدخلیت می‌باشد، کم می‌شود که از اغراض نفسانی خالی باشد؛ چنانکه جناب رضا(ع) در باب نماز و اغراض نفسانی در آن، وجوه عدیده، در حدیث مبسوطی بیان فرموده‌اند؛ زیرا که اول غرض که نفس به کار می‌برد، این است که این عمل را بجا آورم که قرب خدا برای من حاصل شود یا مرضی خدا باشم. و این قرب و رضا اگرچه در اخبار ذکر شده است، لکن آن

قربی که در اخبار ذکر کرده‌اند برای نیت، آن قربی است که حاصل باشد و باعث خدمت محبوب و پادشاه حاضر گردد، نه آن قربی که نفس، او را غرض خود قرار دهد، یا آنکه اشتیاق محبوب سبب شود تقرب جستن انسان را به سوی محبوب، بدون التفات نفس به این تقرب جستن؛ و این اشتیاق سبب خدمت و عبادت شود، نه اینکه نفس، این قرب را غرض خود قرار دهد؛ زیرا که در عبادت، مطلقاً خلع از نفس شرط است نه انتفاع نفس؛ که اگر انتفاع نفس در آن منظور باشد، آن عبادت باطل است اگرچه آن انتفاع، به قرب خدا باشد یا مرضی بودن در پیش خدا؛ چرا که طلب رضای حق چون طلب قرب حق است که اگر نفس، او را غرض قرار دهد، انتفاع نفس در آن، منظور باشد و از عنوان عبادت بیرون خواهد شد. نظر کن که فقهاء کرام - رضوان الله علیهم - در باب وقف ذکر کرده‌اند که در وقف باید انتفاع نفس واقف در آن، منظور نباشد که اگر انتفاع نفس در آن، منظور باشد، وقف باطل خواهد بود و عنوان وقف بر نفس خواهد شد؛ زیرا که وقف از جمله عبادات است و در عبادت، نیت قربت شرط است و چون انتفاع نفس منظور شود، از عنوان عبادت و قربت بیرون خواهد بود.

و مرتبه ثانی از اغراض که اغراض عامیانه است، این است که دخول بهشت یا نجات از جهنم و حور و قصور و انهار و اثمار و اشجار و سایر نعیم اخروی را منظور سازد و این چنین نماز و چنین عمل، اگرچه به ظاهر مُسقط مافی الذمه خواهد بود، لکن این عمل فایده‌ای بر آن مترتب نخواهد شد - نه دنیوی و نه اخروی؛ زیرا که

این شخص قصد قربت برای او نیست، چنان قصد قربتی که پیش گذشت. و بعضی از فقها - رضوان الله علیهم - در صحّت چنین عملی اشکال کرده اند و در اخبار هم این عمل و صاحب این عمل را مذمت نموده و تنقیص کرده اند که عمل که از خوف آتش باشد، عمل عبید است و برای بهشت، عمل اُجْرَاء<sup>۱</sup> است و عمل احرار آن است که به جهت رضای مولا باشد و گفته شده است:

الهی زاهد از تو حور می خواهد، قصورش بین

به جنت می گریزد از درت یارب، شعورش بین  
مرتبه<sup>۳</sup> ثالثه از اغراض، این است که جهتی از جهات دنیا در نظر عبادت کننده باشد؛ مثل غنا و ثروت و امنیت و صحّت و حفظ مال و نعمت و جاه و منصب و رفعت و غیر اینها از جهات دنیا که از حصر بیرون است و این عبادت البتّه غیر مقبول است.

مرتبه<sup>۴</sup> رابعه این است که خود را بخواهد بر خلق جلوه دهد و عمل خود را در نظرها نیک وانمود نماید که این را مُرَائَاة<sup>۲</sup> گویند و فقهاء کرام - رضوان الله علیهم - تصریح نموده اند به بطلان این عمل. طَالِبُ الدُّنْيَا مُؤْتَتْ وَ طَالِبُ الْعُقْبَىٰ مُخَنَّتٌ وَ طَالِبُ الْمَوْلَىٰ مُذَكَّرٌ<sup>۳</sup>، برای این است که طالب جهات دنیا، تمام فکرش این است که چون زن‌ها عمل خود را زینت و آرایش دهد برای جلوه خود در نظرها؛ مرتبه<sup>۵</sup> بلند این است که حیثیات آخرت منظور عابد باشد، چه طلب رضای

۱. جمع اجیر.

۲. ریا.

۳. خواهان دنیا، مؤتّت است و خواهان آخرت، مخنّث است و خواهان مولی، مذکر است.

الهی - نه مرضی بودن خود عابد - و چه قرب خداوند؛ نه قربی که به قصد زاید، قصد کند بلکه آن قربی که اشتداد محبت مقتضی شود؛ یا قرب حاصل، داعی شود بر عبادت. یا امثال امر الهی به این معنی که محبت الهی اشتداد داشته باشد که پیوسته منتظر امر محبوب باشد که تا امر محبوب برسد، در صدد امثال امر باشد و از امثال امر الهی لذت بیند؛ یا اشتداد محبت باعث شود که نظر عابد، پیوسته بر خدمت محبوب باشد؛ چه امر باشد و چه نباشد و چه ملتفت امر باشد و چه نباشد. یا خشیت و هیبت و سطوت سبب شود که پیوسته منتظر امر و خدمت باشد، نه خوفی که از صفات نفس است و مذموم است که گذشت؛ که این عبادت که از خوف باشد عبادت عبید است، بلکه مقصود این است که چون شخص محبت که لطیفه حب الهی در آن ظاهر شده است، این منفک از لذت وصال و ادراک نمونه محبوب نمی شود و تا محبت با محبوب متحد نشود، این لذت وصال منفک از الم فراق نمی شود و خشیت و هیبت و سطوت که از مراتب ظهور جلال الهی است، حالت حاصله از لذت وصال است با الم فراق و به عبارت اخری، اینها حالت حاصله از ادراک جمال و محبت و ادراک جلال و عظمت است و به عبارت اخری، حالت حاصله از جذب محبت و جمال و ردع<sup>۱</sup> هیبت و جلال است؛ پس هیبت و سطوت که در زبان این طایفه استعمال می شود به معنیئی که در عرف و لغت استعمال می شود، نیست؛ بلکه به همین معنی که ذکر شد، استعمال می شود و گاهی بر سالک، جذب محبت و جمال غالب شود و گاهی

۱. منع، بازداشتن.

ردع هیبت و جلال و گاهی هر دو مساوی در حال سالک دیده می‌شود و این حال متوسط باید در همه حال، حال سالک باشد. و اینکه در اخبار ذکر شده است که مؤمن خوف و رجا در دل او متساوی است، اشاره به این دو حالت است که ذکر شد؛ یعنی باید مؤمن بکوشد تا علم تقلیدی او که از آن تعبیر به مظنه شده است در آیات و اخبار، حال او شود؛ یعنی از مقام تقلید بیرون آید و به مقام تحقیق برسد که اول درجه تحقیق که از آن به "اثر صحیح" تعبیر کنند، این است که نمونه معلومات خود را در وجود خود ببیند و از لذت وصال و محبت جمال برخوردار گردد و الم و سوز فراق را نیز در خود ببیند که از آن به ردع جلال و هیبت جلال تعبیر کنند و از این حالت به خشیت تعبیر کنند؛ *إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ*<sup>۱</sup> اشاره به صاحب این حالت است و اگر ادراک نمونه معلوم، به شهود معلوم منتهی شود، همین دو حالت جذب جمال و ردع جلال شدیدتر گردد و اگر شهود به عیان کشاند، این دو حالت شدیدتر از سابق گردد و از جذب و ردع شهود به هیبت تعبیر کنند و از عیان به سطوت و انسان تا مادام که در درون خانه نفس، منزل و مقام دارد، خوف او خوف نفس است که مذموم است و رجای او رجای نفس که غرور است و مذموم؛ و اگر قدم از خانه نفس بیرون گذارد، خوف او، خوف خشیت یا خوف هیبت یا خوف سطوت گردد و همچنین رجای او؛ و این دو حال با هم متساوی خواهد بود و اگر گاهی یکی از این دو حال رجحان پیدا کند بر دیگری، باید انسان خود را به تکلف به مقام

۱. سوره فاطر، آیه ۲۸: هر آینه از میان بندگان خدا، تنها علما از او خشیت دارند.

تساوی کشاند؛ اگرچه کم اتفاق افتد که یکی بر دیگری رجحان یابد مگر وقتی که حالت علم مختفی شود و تنزل کند به خانه نفس. و مرتبه سادسه که بالاتر از مرتبه سابق است، این است که برای شخص عابد حالت حضور حاصل شده و از خودیت خود و قصد خود به کلی بیرون آمده باشد، و كَالْمِيَّتِ بَيْنَ يَدَيِ الْعَسَالِ<sup>۱</sup> باشد که از او هیچ قصد و عزم و نیت نباشد، بلکه عبادت کننده، خود او باشد نه عابد. «خود عابد و معبودی و خود ساجد و مسجودی» زبان حال این عابد است که نسبت فعل و صفت و ذات به خود نتواند بدهد و این شخص که برای او حالت حضور حاصل شده است، هرگاه فناء فعل برای او نباشد، بلکه افعال خود را از خود ببیند، این کس را هم، امر آمرالهی داعی عمل خواهد بود یا رضاجویی آمرالهی یا خدمتگزاری آمرالهی یا جذب محبت او یا ردع جلال او. حاصل این است که عبادت عبادت کننده، اگر به غرض نفس باشد و به قصد زاید نفس عبادت کند، البته انانیت آورد و از حضرت الهی دورگرداند و اگر به غرض زاید باشد، لکن غرض زاید این باشد که از اغراض خود بیرون آید و از انانیت خود بکاهاند، این غرض هم راجع به بی غرضی است؛ زیرا که این از جهت تبری است از نفس، چنانکه بی غرضی از تولی حاصل می شود.

پس قصد نمازگزار باید در وقت وضو گرفتن این باشد که

۱. التحفة السنية، فیض کاشانی، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس، ص ۸۱: مانند مرده ای در بین دو دست مرده شوی.

چنانکه مقادیم<sup>۱</sup> بدن را از آرایش پاک می‌گردانم، ان شاء الله مقادیم جان را نیز از آرایش اغراض نفسانی، شست‌وشو دهم که چنانکه قرآن مشتمل است بر عبارات و اشارات و لطایف و حقایق که فرمودند: عبارات از برای عوام است و اشارات از برای خواص است و لطایف از برای اولیا و حقایق از برای انبیا(ع)؛ همچنین تمام نسک و عبادات، همین چهار مرتبه از برای آنها هست. پس صورت و وضو که عبارت از غسلات و مسحات مخصوصه باشد، به منزله عبارات، و از برای عوام است و مقصود از عوام که در خبر ذکر شده است، نه مردمان ناخوان و مدرسه نرفته‌اند، بلکه مقصود کسانی هستند که بر صورت اعمال و اقوال چسبیده و در تصحیح صورت می‌کوشند؛ بلکه بعضی برای تصحیح صورت، به وسوسه شیطان گرفتار شوند و از اشارات و لطایف بی‌بهره‌اند؛ گو بوحنیفه و بوعلی سینا باشند و این غسلات و مسحات اشاره دارد به اینکه مقادیم جان را که خیال و قوای خیالیته باشد، باید از آرایش کثرات شست‌وشوی داد؛ یعنی در وقت وضوگرفتن باید خیال و قوای خیالیته که شبکه کثرت‌اند و خمیرمایه معصیت، متوجه شوند به جانب آخرت و دار وحدت؛ و ادعیه وارده در حین شستن و مسح کردن و مضمضه و استنشاق، اشاره به همین مطلب دارد و همچنین است غسل و غسلات و ادعیه جات او. و اگر شخص عابد، ملتفت اشارات اینها باشد البته از انانیت بکاهاند؛ یعنی قوای حیوانیه را ضعیف کند و قوای انسانیه را قوی گرداند؛ و معلوم شد که در ضعف قوای حیوانیه و قوت قوای

۱. جمع مُقَدِّم: آنچه پیش و بیرون آمده باشد از روی.



انسانیت، اتصال به ملکوت ممکن است؛ چنانکه در خواب به واسطه ضعف قوای حیوانیه و قوت قوای انسانیه، این اتصال حاصل می‌شود و غایت خلقت انسان و غایت ارسال رسل و انزال کتب و زحمت انبیا و اولیا این است که چهار نفر پیدا شوند که اتصال به ملکوت علوی در همین دنیا و بیداری یا در آخر عمر و حالت احتضار پیدا کنند، نه به ملکوت سفلی.

و باید شخص نمازگزار از اول که قیام به نماز نماید، ملتفت اذکار و احوال نماز باشد و از اشارات اذکار و افعال نماز، متوجه به لطایف شود و در طلب لطایف برآید؛ پس در وقت شنیدن اذان اعلامی یا اذان نماز یا گفتن خود شخص اذان اعلامی را یا اذان نماز را، هنگام تکبیرات، چنان عظمت الهی را در نظر آورد که غیر حق در عالم او، هیچ نماند؛ زیرا که قبل از نماز به تکبیر مشغول شدن، اشاره دارد به اینکه باید مصلی قبل از نماز به حالی باشد که عظمت الهی در نظر او، هیچ نگذارد و از این کلمه تکبیر منتقل شود به این اشاره، و از این اشاره ترقی کرده به لطیفه این، خود را رساند که وجدان کبریایی حق - تعالی شأنه - وسعه و احاطه او باشد، به حیثیتی که به کلی مدارک خیالیته را از کار باز دارد و مدارک انسانیه را به عالم خود رساند و البته اگر چنین تکبیری بگوید، قوای حیوانیه را ضعیف گرداند و قوای انسانیه را در بیداری به آنچه دیگران در خواب می‌بینند برساند. و تکرار تکبیر به جهت تمکین نفس است در این انصراف از کثرات و توجه به جانب عظمت و کبریایی حق - تعالی شأنه - و به ملاحظه امهات اربعه و موالید اربعه که کثرات منحصر است به حسب ماده به

عناصر اربعه و به حسب موالید، به جماد و نبات و حیوان و انسان. و چون عظمت و کبریایی خدایی در نظر عابد هیچ چیز نگذارد از کثرات، مناسب آن است که عابد، چون در نظرش از کثرات هیچ نماند، شهادت دهد به توحید و از روی سرور و ابتهاج بگوید که شهادت می‌دهم که هیچ ثانی در مقابل خدای من نیست. پس شهادت توحید بعد از تکبیر، اشاره به این معنی دارد. و تکرار به جهت تمکین این معنی است در نفس عابد و به جهت اعلام اهل مملکت صغیر و کبیر و به جهت انتقال از توحید إله در مملکت صغیر - که نسخهٔ مختصر عالم کبیر است - به توحید إله عالم کبیر، باید تکرار را به نظر آورد. و بعد از شهادت توحید و استغراق و احاطهٔ حق - تعالی شأنه - به حیثیتی که هیچ ثانی برای حق - تعالی شأنه - نماند، ثانیاً به نظر ملکوتی، تمام کثرات را نظر نماید و همه را متعلق به حق بیند و حضرت رسول (ص) را و رسالت آن بزرگوار را به نظر آورد و شهادت به رسالت آن بزرگوار بدهد. و تکرار به جهت تمکین و ملاحظهٔ عالم صغیر و کبیر و اعلام اهل مملکت صغیر و کبیر است. و بعد از شهادت دادن به رسالت، مناسب این است که اهل مملکت صغیر و کبیر را بر سنت رسول (ص) ترغیب نماید و اشرف سنن آن بزرگوار نماز است و ملتفت شود که این صلوات، باعث فلاح و بهترین اعمال است و بعد از ترغیب بر نماز، ترغیب نماید بر همان نماز به اسم فلاح و بهترین اعمال، تا بهتر و بیشتر ترغیب شوند اهل هر دو مملکت. و حَیَّعَلَات<sup>۱</sup> اشاره دارد به اینکه مؤذّن و نمازگزار

۱. جمع حَیَّعَلَّة، نشانهٔ اختصاری حی علی الضلوة، حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل.

باید بعد از شهادتین، چنان از خودتیت خود بیرون آید که زبان او، زبان خدا یا زبان وسایط باشد، نه زبان خود او و به زبان خدا کثرات را ترغیب نماید. و بعد از آنکه قدری ملتفت کثرات شود، باز رجوع کند به عظمت الهی و ثانیاً به کبریایی یاد نماید و تکبیر گوید و اظهار توحید نماید. و سقوط شهادت در توحید اخیر اشاره دارد به اینکه باید تا اذان به آخر رسد، خودتیت از برای مؤذن نماند که ملتفت خود شود بلکه بدون التفات به خود و شهادت، توحید بر زبان او جاری شود و همچنین است اقامه. نهایت این است که اقامه نماز چون اعلام قیام به نماز است باید سریع تر ادا شود که اشاره دارد به اینکه خود و اهل مملکت خود را به تعجیل، برای نماز مهیا سازد و چون سالک راه حق، اذان و اقامه به این دستور و این اشارات بجا آورد، البته قوای حیوانی و خیالی ضعیف شود و قوای انسانی قوت گرفته از دارالشُرکِ نفس بیرون رود و به سرحدّ ملکوت قدم گذارد و همچنین است تمام اقوال و افعال نماز که تمام آنها اگر ملتفت اشاراتش باشد، نمازگزار تضعیف قوای حیوانی نماید و تقویت قوای انسانی، که هرگاه ملتفت باشد، لامحاله از دارالشُرکِ نفس قدم بیرون گذارد و به سرحدّ قلب قدم گذارد و از این جهت است که وارد شده که: نماز، معراج مؤمن است؛<sup>۱</sup> یعنی نمازگزار اگر به آدابی که برای نماز و اذکار و افعال رسیده رفتار کند، از دارالشُرکِ نفس عروج کند و به دارالتّوحید رجوع کند و از همین جهت است که فرمودند:

۱. اجود التقریرات، آیت الله خوئی، ج ۱، چ ۲، مؤسسه مطبوعاتی دینی، قم، ۱۴۱۰ هـ. ق، ص ۴۴: الصَّلوةُ معراجُ المؤمن.

نمازگزار با خدا مناجات می‌کند؛ و آن همه ثوابی که برای نمازگزار در اخبار ائمه اطهار وارد شده است، برای این نمازگزار است نه برای آن کسی که عادت کرده و از روی عادت به نماز مشغول شود یا گرفتار صورت نماز شده و در صورت نماز، نهایت مداقه دارد لکن از حال نماز غافل است، یا در نیت، اغراض نفسانی را منظور دارد. این نماز نه معراج مُصَلّی است و نه مصلّی با خدا متکلم است و نه اجری بر این نماز است بلکه درباره این کس وارد است: رَبِّ مُصَلِّ وَالصَّلَاةُ تَلْعَنُهُ<sup>۱</sup> و درباره امثال اینها است آیه مبارکه: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيَابًا<sup>۲</sup>. او همچنین است رکوع و سجود و تشهد و سلام که اگر کسی ملتفت اشارات اینها باشد، البته از انانیت و خودیت شخص بکاهاند و به اندازه‌ای که از خودیت بکاهد، مناسبت و مشابعت به ملکوت پیدا کند و راه او به ملکوت نزدیک تر گردد. و رکوع و سجود اشاره دارد به اینکه چنانکه در ظاهر فروتنی و تواضع می‌کنی، در باطن هم باید از انانیت و خودیت بکاهانی و به همان میزان که از خودیت می‌کاهانی، قرب به ملکوت برای تو پیدا شود و چون در کاهندن انانیت، قرب به ملکوت پیدا می‌شود و به این قرب، عظمت و کبریایی حق - تعالی شأنه - هویدا می‌گردد و تنزه حق - تعالی شأنه - از آلائش قیود و کثرت، نمایان می‌شود، امر کردند که در رکوع و سجود به ذکر تسبیح مشغول شوند که اشاره

۱. چه بسا نمازگزاری که نماز، وی را لعن می‌کند.

۲. سوره مریم، آیه ۵۹: سپس کسانی جانشین اینان شدند که نماز را ضایع گذاشتند و پیرو شهوات گردیدند و به زودی به زیان و ذلت خواهند افتاد.

داشته باشد به اینکه در این حال باید تنزه حق تعالی بر شخص مصلی نمایان شود و امر شده است که در تسبیح کبری، حق را - تعالی شأنه - به عظمت یاد کنی در رکوع؛ و به علو مرتبه، بلکه اعلا بودن از هر عالی، حق را - تعالی شأنه - یاد کنی در سجود که غایت خضوع و کسر انانیت است؛ و چنین است زکات که فضول مال را به میزان مقرر در شرع، به مستحق رسانیدن است که اشاره دارد به اینکه باید انسان از قوای حیوانیه و جهات بشریه و مقتضیات بدنیه می‌کاهانیده باشد؛ زیرا که تمام اینها فضول مال حقیقی‌جانند و تا اینها قوت دارد، جان از عالم اصلی خود مشغول به اینها شود و از رفتن به ملکوت بازماند؛ و همچنین اشاره دارد به سوی اینکه از نسبت افعال و صفات به سوی خود، باید بکاهاند انسان، و افعال و صفات را از خداوند داند و بیند؛ بلکه اشاره دارد به سوی اینکه باید از انانیت و نسبت وجود به خود بکاهاند که فضول حقیقی انسان اینها است و الا مال صوری را هیچ نسبت به انسان نیست مگر به اعتبار معتبر که هیچ منشأ انتزاع در خارج ندارد؛ و حج و جهاد و روزه نمایان است که تمام اینها اشاره دارد به گذشتن از مال و جان و کاهندن مال و جان و نمایان شدن عظمت الهی و کبریاء حق؛ و از این جهت است که در عید فطر و اضحی مستحب است تکبیرات مأثوره در عقیب نمازگفتن که اشاره دارد به اینکه باید در تمام شدن روزه و مناسک حج، شخص صائم و حج گزار چنان از سر وجود خود که حجاب جمال ذی الجلال است، برخیزد که جلال و عظمت الهی - که به غیر دیده ملکوتی مشاهده نمی شود - مشهود شخص گردد.



## باب هشتم

### در بیان دلالت رویای صادق بر تجرد لطیفه انسانی

اگرچه از بیان تجرد خیال که گذشت، تجرد لطیفه انسانی را توان ادراک نمود؛ لکن به جهت تأکید می‌گوییم که خطاب و کتاب با کسی است که خواب بیند؛ نه با کسی که هیچ خواب نبیند و همچنین با کسی که خواب بیند و خواب او صادق آید و اعتقاد داشته باشد که وقوع، محض اتفاق نیست؛ چنانکه بعضی را اعتقاد این است، بلکه اعتقادش این باشد که رویای صادق از این است که آن واقعه را نفس مشاهده می‌کند در عالم دیگر، سوای این عالم، و اعتقادش این باشد که نفس انسانی که آنچه را که مشاهده کرده است در عالم دیگر، باید خود او واقع شود یا تعبیر او؛ هرچند عامی باشد که این زبان‌ها را نداند و نتواند به این زبان‌ها ادای مطلب کند بلکه همین قدر اعتقاد داشته باشد که این خواب واقع می‌شود، چنانکه اغلب الناس مفسورند بر اینکه در پی تعبیر برآیند و از منذرات رویا، به تشویش و از مبشرات آنها مسرور شوند؛ پس آن کس که اعتقاد به رویای صادق

داشته باشد و رویا را صورت بافی خیال نداند، باید رجوع کند به وجدان خود که این قضیه‌ای که ده روز یا ده سال بعد واقع خواهد شد یا ده فرسخ دور یا صد فرسخ دور واقع شده یا خواهد شد، این در عالم طبع نبوده یا اگر بوده، در عالم طبع دیده نشده است؛ زیرا که مدارکی که ادراک آنها از عالم طبع تجاوز ندارد، حد ادراک آنها معلوم، که هر یک از مدرک مخصوص تجاوز ندارند و ادراک آنها هم با شرایط چند است که از آن جمله: حضور مُدرک در نزد مدرک است به حسب زمان و مکان؛ چه باید قرب مکانی و اتصال داشته باشد؛ مثل ادراک مسموعات و مذوقات و مشمومات و ملموسات. و چه باید قرب مکانی یا بعد مکانی داشته باشد بدون اتصال، لکن بعد آن هم، از اندازه بیرون نباشد؛ مثل ادراک مبصرات. پس ادراک آنچه نیامده است یا آنچه چندین فرسخ دور است به توسط ماده و طبع و آلات ماده و طبع نخواهد بود و مُدرک هم در ماده و طبع ادراک نخواهد شد؛ زیرا که یکی نیامده است و دیگری چندین مسافت دور است. پس باید مُدرک مجرد از ماده، ادراک شود و مُدرک نیز مجرد از ماده، ادراک کند و چون مدرک از قوا و جنود نفس انسان است، پس باید نفس انسان نیز مجرد از ماده باشد.

و وجه دیگر آنکه در خواب، تن و مدارک متعلقه به تن از همه چیز بی‌خبرند و قوای خیالیه که قوای نفس و جنود لطیفه انسانی‌اند، سیر می‌کنند و چیزی را که در این عالم تن و قوای تن، امکان دیدن و شنیدن ندارد، می‌بینند و می‌شنوند؛ معلوم می‌شود که قوای خیالیه و لطیفه انسانی، غیر تن و قوای تن می‌باشد.



## باب نهم

در بیان دلالت رویای صادق بر وجود بدن مثالی و  
مغایرت آن با تن طبیعی و تجرد آن از ماده

هرگاه شخصی که خواب دیده، رجوع کند به وجدان خود و ملاحظه کند که زید را دیده است در بلده بعیده یا در واقعه‌ای که بعد از زمانی واقع شده که فلان واقعه بر او یا برای او واقع شد و شک هم ندارد که زید همان زیدی است که در بدن طبیعی مشاهده کرده، بلکه زید را در خواب، همان بدن مرئی می‌پندارد، چنانکه در بیداری، بدن طبیعی می‌پندارد و ایضاً خود را هم با بدنی می‌بیند در آن بلده بعیده که شک ندارد که بدن، بدن او است بلکه خود را همان پندارد و شک نیست که این بدن، غیر بدن طبیعی است؛ زیرا که بدن طبیعی در محلّ دیگر بی‌خبر از همه چیز افتاده است و این شخص، خود را در یک ساعت از خواب از محلّ خود در محلّ دیگر که صد فرسخ دور است می‌بیند؛ باید ملتفت شود که این بدن، مجرد از ماده است که سیر او در یک ساعت، مسافت بعیده را طی کرده و غیر بدن طبیعی

است؛ پس باید بدن دیگر باشد متحد با این بدن و مجرد از ماده این بدن؛ زیرا که در حال بیداری که خود را عین بدن طبیعی پندارد، این بدن منفک از بدن طبیعی نیست و چون در خواب منفک می شود، معلوم می شود که در بیداری با او بوده و غیر او بوده و مماثل با او. و از بدن مثالی نمی خواهیم مگر چنین بدنی که تقدّر<sup>۱</sup> داشته باشد و متحد با این بدن و مجرد از ماده این بدن باشد. و براهین نظریه چنانکه در حکمت مسطور است، غیر این بسیار است، لکن مقصود این است که به وجدان اثبات آن کنیم.

## باب دهم

در بیان دلالت رویای صادق بر بقای لطیفه انسانیته

با جنود خیالیته خود، بعد از خرابی تن ملکی

اگرچه از ابواب سابقه و از تجرد خیال و تجرد لطیفه انسانیته این مطلب استنباط می‌شود، لکن به جهت تأکید می‌گوییم که صورت واقعه مرثیه در خواب، باید در عالمی باشد مجرد و محیط به این عالم که آنچه در زمان‌های بعد و در مکان‌های دور واقع می‌شود، در آن عالم نقش بندد و نفس انسان با خیال خود بعد از آنکه تن، در خواب مثل مرداری در کناری افتاده، او در آن عالم سیران و طیران داشته باشد و چیزهایی را مشاهده می‌کند که در بیداری محال است تواند مشاهده کند. از اینجا به وجدان می‌توان درک کرد که بعد از خرابی تن به مرگ، همین حالت باید برای نفس باشد و به خرابی تن به مرگ، چون خرابی تن به خواب، خرابی به نفس راه نخواهد یافت و باقی خواهد بود و سیر و طیران خواهد داشت.



## باب یازدهم

در بیان اینکه وحی انبیا(ع) می تواند در خواب باشد، چنانکه  
در اخبار بسیار به این اشعار شده است

بعد از آنکه رویای صادق معلوم شد و این هم معلوم شد که در خواب می شود، انسان چیزی ببیند یا بشنود که آن واقع شود و راست باشد؛ پس انبیا(ع) که پاک از دغدغه شیطان و از تصرف خیال شده اند، چنانکه در بیداری می شود که بشنوند چیزی را، در خواب هم ممکن است که بشنوند و همان مسموع خود را به واسطه پاکی خیال و تجربه صدق، وحی دانند و یقین کنند که از جانب خدا است و به واسطه ملک است. و چون مؤمن کامل مثل انبیا(ع) از تصرف خیال و تصرف شیطان پاک شده، رأیی که برای او حاصل شود البته به الهام حق - تعالی شأنه - خواهد بود و همچنین رویای او، بدون تصرف خیال و شیطان خواهد بود و به واسطه اتصال به عالم مثال و استماع از ملک خواهد بود و همچنین است مؤمن غیرکامل، لکن از حیثیت ایمان؛ یعنی وقتی که منسلخ شود از تصرف خیال و شیطان و

مستغرق شود در حیث ایمان، اگر رأیی برای او حاصل شود، البتّه به الهام حق خواهد بود و اگر خوابی بیند یا در خواب چیزی بشنود به اتّصال به عالم مثال و استماع از ملک خواهد بود و صحیح است اینکه فرمودند که وحی بعضی انبیا(ع) در خواب و گاهی برای انبیا کُمل(ع) در خواب وحی می‌شد؛ چون رویای حضرت ابراهیم(ع) که وحی بود درباره ذبح اسماعیل(ع).

## باب دوازدهم

### در بیان جواز مسائلات قبر و عذاب قبر و برزخ

چون رویای صادقۀ معلوم شد و این هم معلوم شد که می شود که شخص در خواب متنعم شود یا متألم و حال اینکه تن بی خبر باشد؛ پس می توان تصدیق نمود به اینکه بعد از مردن، در قبر و در برزخ می شود که شخص انسان، معذب باشد یا متنعم شود و بر تن اثر آن ظاهر نشود و بر دیگران هم از آن اثری ظاهر نشود؛ چنانکه شخص خوابیده، می شود که در نهایت تلذذ یا در نهایت تألم باشد و بر تن و بر مجاورین تن او هیچ اثر از آن ظاهر نشود و اگر گاهی اثری و اینکه اثر بشاشت یا اثر تألم در خواب از بعضی ظاهر می شود که لبها گاهی از شدت خوف دانه و جوشش پیدا می کند، از باب این است که جان بکلی از تن منصرف نیست در خواب، و نحو اتحادی میانۀ جان و بدن مثالی با تن هست و اما در موت چون جان بکلی منصرف می شود از بدن و همچنین بدن مثالی منصرف می شود، هیچ اثر بر تن ظاهر نمی شود و بر دیگران هم نیز ظاهر نمی شود.





## باب سیزدهم

در بیان اینکه ممکن است که برای بعض انبیا(ع) و برای بعض  
اتباع آنها خواص مُلکی و ملکوتی اشیا معلوم شود

چون معلوم شد که رویای صادق هست، و نیست مگر به اتّصال  
به عالم مثال و شنیدن از ملک، پس ممکن است که در خواب اتّصال  
به عالم مثال پیدا شود و به او بگویند که فلان دوا را خاصیت این و  
کیفیت چنین و فلان چیز با میمنت است یا با مشئمت.



## باب چهاردهم

در بیان وجود بهشت صوری و دوزخ صوری و تصدیق نمودن  
به وجود این دو، در عالم آخرت، خارج از وجود انسان

چون معلوم شد از تصدیق رویای صادق که عالمی دیگر هست  
سوی این عالم که آنچه در این عالم است، صورت او و عکس او، در  
آن عالم نمایان است و آنچه در این عالم نیامده است، صورت آن در  
آن عالم هست و آن عالم، یا دار نعیم و دار رُوح و راحت است یا دار  
جحیم و دار عذاب و نِقْمَت است که اوّل، عالم مثال عالی باشد و  
ثانی، عالم مثال دانی که دار سُعدا و ملائکة متقدّره است یا دار اشقیاء و  
دار جنّ و شیاطین است.

هذا آخِرُ ما أَرَدْتُ تَسْوِیْدَهُ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ خُصُوصاً عَلَى  
ابْنِ عَمِّهِ وَ صَهْرِهِ وَ خَلِيفَتِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. وَ قَدْ فَرَّغْتُ مِنْهُ فِي  
الرَّابِعِ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةِ عَشْرِينَ بَعْدَ الْآلِافِ مِنَ الْهَجْرَةِ  
عَلَى هَاجِرِهَا آلاَفِ صَلَوَاتٍ وَ تَحِيَّاتٍ.



رساله  
خواب مغناطیسی

تألیف

حاج سلطان حسین تابنده گنابادی (رضاعلیشاه)



## مقدمه

هو

۱۲۱

به نام خداوند یکتا

و درود بر روان پاک محمد مصطفی و جانشینان بزرگوار او

کتاب تنبیه الأئمة تألیف مرحوم جدّ امجد اعلی، حاج ملا سلطان محمد سلطان علی شاه گنابادی - طاب ثراه - که برحسب درخواست یکی از پیروان مرقوم داشته اند، می توان گفت یگانه کتابی است که تاکنون برای اثبات عوالم غیرمادی و تجرّد و بقاء روح از راه خواب نوشته شده است و الحق با اختصار زیادی که دارد، دارای بسی رموز و نکات است.

علّت اختصار این کتاب، تعجیل درخواست کننده در حرکت از گناباد بوده که میل داشته این رساله را نیز به همراه خود ببرد. از این رو مرحوم مؤلف بزرگوار هم، به اختصار پرداخته اند. این کتاب

از راه خواب طبیعی، تجرد و بقاء ارواح را اثبات نموده و چون در آن اوقات، نامی از خواب مغناطیسی که به عبارتی مصنوعی گفته می‌شود، نبوده، بدان اشاره‌ای نشده است.

اکنون که نسخه این کتاب کمیاب شده و مجدداً قصد طبع آن را دارند، این بنده، سلطان‌حسین تابنده گنابادی، برحسب امر و اشاره حضرت والد بزرگوار، جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه\* - روحی فداه - مختصری در خواب مصنوعی که دلالت آن بر این موضوع آشکارتر است و آنچه را که وسوسه نفس در خواب طبیعی موجب انکار می‌شود - خواب مصنوعی واضح می‌سازد - می‌نگارم که به ضمیمه آن مانند متمم به طبع برسد. و با گرفتاری تحصیلی به اندازه وسع خود، حسب الامر، با نهایت اختصار نوشته و امید افاضه از منبع فیض دارم.

\* متأسفانه آن بزرگوار در سحر پنجشنبه نهم ربیع‌الثانی ۱۳۸۶، مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ در بیدخت رحلت فرموده و همه فقرارا عزادار نموده، جسد مطهرش در جوار جد بزرگوارش مرحوم آقای سلطان‌علیشاه در بیدخت مدفون گردید.



## مانیتیزم (مغناطیس\*) چیست؟

قبل از آنکه در شرح خواب مصنوعی وارد شویم، به قوه مرموز طبیعت که مغناطیس یا مانیتیزم نامیده می‌شود، به طور اختصار اشاره می‌کنیم.

مغناطیس عبارت است از قوه غیر محسوسی که در بعض معادن پیدا شده و آهن و فولاد و نیکل را به خود جذب می‌کند. این کلمه از ماگنزی\*\* که نام دو شهر است، گرفته شده. این دو شهر، یکی در آسیای صغیر و دیگری در مقدونیه واقع‌اند و به عربی "مقنسیا" گفته می‌شود و چون قدما این خاصیت را در معادن این دو شهر مشاهده نموده‌اند، از این رو به همان نام خوانده‌اند و مغناطیس معرب "ماگنتیزم" است که در لفظ فرانسوی مانیتیزم خوانده می‌شود. این قوه همان طور که در بعضی معادن به طور طبیعی یافت می‌شود، ممکن است به طور مصنوعی نیز آن را ایجاد نمود؛ به این

---

\* Magnétisme

\*\* Magnesie du Hermosa. M. du Meapdre

طریق که آهن یا فولاد را به آهن ربای طبیعی، اصطکاک دهیم یا آنکه در معرض جریان الکتریسیته قرار دهیم که این قسم را آهن ربای مصنوعی می‌گویند. بعض اجسام دیگر هم دارای این قوه می‌باشند که اجسام کوچک و سبک را مانند کاه به خود جذب می‌کند و آنها را "کهربا" نامند و کهربا نیز، هم طبیعی و هم مصنوعی است. موارد مذکوره از مواردی است که این قوه در طبیعت محسوس است ولی حقیقت آن در تمام ذرات عالم وجود دارد و در همه موجودات، اثراتی از خود ظاهر می‌سازد ولی مخفی است؛ چنانکه دورویل گفته است: هر چیز که در زمین هست، از قوانین مغناطیسی پیروی می‌کند.

قانون جاذبه عمومی که نیوتن\*، دانشمند مشهور انگلیسی، آن را بیان نموده، مؤید همین امر است و حتی بور<sup>۱</sup>، دانشمند دانمارکی – که تئوری خود را راجع به اتم\*\* در سال ۱۹۱۳ [م] بیان نمود – اظهار داشت که اتم نیز که قبلاً جزء لایتجزی محسوب می‌شد، مرکب است از هسته مرکزی و الکترون‌ها\*\*\*. هسته مرکزی، الکتریسیته مثبت و هم‌چون آفتاب است و الکترون‌ها، آحاد الکتریسیته منفی و در اطراف این مرکز روی مدارات بیضی شکل دوران می‌نمایند و جاذبه مرکز، موجب دوران آنها شده است و گرد آن در گردشند. و عارف بزرگوار جلال‌الدین مولوی در مثنوی، جلد

\* (فیزیکدان و منجم انگلیسی، ۱۶۴۲-۱۷۲۷ میلادی) Newton

1. Bohr

\*\* Atome

\*\*\* Electron

ششم، در ضمن حکایت جوحي فرموده:

آفتابی در یکی ذره نهمان

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

ذره ذره گردد افلاک و زمین

پیش آن خورشید چون جست از کمین<sup>۱</sup>

که می توان آن را بر کرامت آن بزرگوار حمل کرد و عارف

شاعر بزرگ اصفهانی، هاتف\*، نیز می فرماید:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی<sup>۲</sup>

هر چند نظر هر دو عرفانی و قوه مافوق الطبیعه را اراده کرده اند،

ولی بر عقیده مذکور نیز می توان حمل نمود و از کرامت آن دو

عارف جلیل محسوب است و کلمه ذره نیز با اصطلاح اتم موافقت

دارد.

عرفا راجع به جاذبه عمومی نسبت به اختلاف قوایل، تعبیرات

مختلفی دارند و در جمادات - مانند میل سنگ به مرکز خود - حفظ

و در نباتات که این قوه شدیدتر است، تنمیه و تولید گویند و در

حیوان، میل و شهوت و در انسان، آن را حب نامند و اگر این میل

شدید گردد و آنچه طرف میل است از نظر، غایب باشد، شوق و اگر

غایب نباشد، آن را عشق گویند و بعبارة اُخری، اگر این میل در

انسان از حدود اختیار خارج نشود، حب و اگر از حدود اختیار او،

۱. ابیات ۴۵۸۰-۱.

\* وفاتش در سال ۱۱۹۸ هجری، در قم بوده است.

۲. دیوان هاتف اصفهانی، تصحیح وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، تهران، ص ۲۸.

خارج و به مرحله کمال خود برسد، عشق گفته می شود\*؛ ولی اینها همه یک حقیقت است که از حیث شدت و ضعف به تعبیرات مختلف یاد می شود. وحشی کرمانی در اشعار خود به همین قوه اشاره نموده و گفته است:

یکی میل است با هر ذره رقااص کشاند ذره را تا مقصد خاص  
 رساند گلشنی را تا به گلشن دواند گلخنی را تا به گلخن  
 همین میل آمد و باکاه پیوست که محکم کاه را بر کهر با بست  
 همین میل است اگر خواهی همین میل جنیبت در جنیبت خیل در خیل<sup>۱</sup>  
 مولوی فرماید:

ذره ذره کاندترین ارض و سماست

جنس خود را همچو کاه و کهر باست<sup>۲</sup>  
 و همان طور که این قوه در عالم معنی، مؤثر و موجب کمال است، در عالم ماده نیز تأثیرات زیادی دارد و در همه ذرات عالم طبع، موجود است؛ و سیال مغناطیسی، مخصوص سنگ مغناطیس

\* این تعبیر مطابق است با آنچه در تفسیر بیان السعاده [حاج مآلا سلطان محمد گنابادی (سلطان علی شاه)، ج ۲، انتشارات حقیقت، تهران، ۱۳۸۱، صص ۳۵۳-۴]. سورة یوسف ذکر شده و در صالحیه مرقوم است که در جماد، میل مقابل قسر گفته می شود و در حیوان، شوق و مقابل آن کراهت است و در انسان، حب و مقابل آن بغض است و بالاتر از آن، برای جان انسانی عشق است که مقابل ندارد؛ تا اینجا تعبیر صالحیه [حاج مآلا علی گنابادی (نور علی شاه ثانی)، ج ۲، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۳۲، حقیقه ۳۰۳ (نقل به مضمون)] است. پس در میل حیوان، شعور و اراده جزئی هست و در حب، شعور به شعور با اراده و در عشق، خروج از اراده، که در آن حال خودی را می بازد و جز بر منظور، نظر ندارد تا به کلی فنا پیدا شده و نظر هم برود.

۱. دیوان کامل وحشی بافقی، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۲، ص ۵۰۶.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۰۰ (با کمی اختلاف).

نیست، بلکه در تمام اجسام طبیعی وجود دارد و در حیوان و انسان به طریق کامل تر پیدا است. و نیروی مغناطیس انسانی، بر نیروی مغناطیسی زمینی غالب است و به علاوه ثابت شده که به واسطه عمل اعصاب، از شخصی به شخص دیگر منتقل شود - به دلیل آنکه سیم تلگراف که قطع شود و یک نفر با دو دست، دو طرف سیم را بگیرد، قوه عبور می‌کند و بلکه اگر دو نفر، دست یکدیگر را گرفته و هر کدام یک طرف سیم را بگیرند، قوه جریان پیدا می‌کند - و معالجه بیماران به توسط نگاه یا دست مالیدن یا تکلم که به بعضی مرتاضین هند نسبت می‌دهند، بر اثر ظهور این قوه است. خواب مغناطیسی نیز یکی از موارد بروز تأثیر آن است. شفا دادن حضرت روح‌الله هم از آثار قوت روحانیت و روح قوی و قوه مغناطیسی غیبی او بود که در جسمانیت او هم ظهور نمود و جمع آثار روحی و جسمی کرد. شوق و جذبه و عشق و سحر و افسون نیز از نیروهای مغناطیسی به شمار می‌روند. این قوه مغناطیسی در ذرات عالم جسمانیت به تفاوت استعداد، مکمون است. دورویل گفته است: مغناطیس، نیرو و عاملی است که از امواج ارتعاشی اتم سازنده هر جسم، تراوش می‌کند و طول امواج ارتعاشی هر جسم، بر حسب خصوصیت آن، فرق می‌کند.

این قوه با عالم غیب که منشأ حقیقی آن است، مربوط می‌باشد؛ بلکه به اعتباری می‌توان آن را واسطه و ربط دهنده حادث به قدیم نامید؛ ولی مغناطیس روحی، با بدنی و جسمی فرق دارد؛ از این رو نمی‌توانیم معجزات و کرامات انبیا و اولیا را در ردیف عملیات

مرتاضین و جادوان و امثال آنها قرار دهیم؛ زیرا در انبیا و اولیا قوه مغناطیس روحی، مانند نور لطیف ذره بین که به بالا منعکس می شود، در بدن جسمانی اثر نموده و اراده عقلانی را تقویت کرده، ولی در مرتاضین هندو که از غیر طریق، وارد شده اند، مانند نور غلیظ متکاثف<sup>۱</sup> طرف سفلی ذره بین است که سوزندگی دارد و قوه و اهمه تحت تأثیر آن واقع می گردد. بعبارة اخری، مغناطیس انبیا و اولیا، حکم کسی را دارد که از بمب اتمی برای صلاح جامعه استفاده کند و از مرتاضین و جادوگران، مانند کسی است که بمب اتمی را برای تخریب و هلاک جمع کثیری به کار برد.

ظاهر شدن این قوه مکمونه در جمادات نیز ممکن است؛ چنانکه در آهن ربا و کاه گفتیم و می توان آن را در همان ها نیز تکمیل نمود. و در گیاه، بیش از جماد و در جاندار، بیش از گیاه و در انسان که جامع عالم غیب و شهود است، از سایرین بیشتر؛ بلکه می توان گفت تلگراف و تلفن با سیم و بی سیم ظاهراً هم، از بدن انسان ساخته [شده] است و تکمیل آن در اراده و روح او تأثیر می بخشد و توجه و جمعیت خیال، بر آن قوه می افزاید؛ ولی چون تقویت خیال، تنها نسبت به عالم ماده مؤثر است، موجب کمال حقیقت روح نمی شود، بلکه گاهی آن را تیره می سازد؛ لیکن بروز مغناطیس روحی، مافوق مرتبه خیال، و محبت ایمانی بی آرایش، ظهور آن است و علاقه به غیب هرچه قوی تر شد، در جسم و بدن مؤثرتر و بر مغناطیس جسمی نیز می افزاید و روح را قوی و مجرد

۱. کثیف، مقابل لطیف.

می‌سازد و تصرف در موجودات، به واسطه ارتباط با مبدأ قریب یا مبدأ حقیقی اجسام برای صاحب آن در هر دو قسم پیدا می‌شود و غالب مرتاضین ملل غیرحقیقه، از قسم اول، و اثرات و ظهوراتی که از انبیا و اولیا پیدا می‌شود، از قسم دوم است.

در قسم اول، روح به توسط خیال متوجه می‌شود و در قسم دوم، بدن به توسط خیال به روح اتصال می‌یابد.

خواب مغناطیسی بر اثر تقویت خیال و از قسم اول است که به توجه قوت خیال عامل، بر قوای جسمی و خیال معمول، غلبه می‌نماید و در او تصرف می‌کند. بروز این قوه در انسان غالباً از سر انگشتان دست‌ها و موهای سر و از چشم‌ها و بینی و دهان است و بعضی تصور نموده‌اند که این قوه جاذبه، همان روح است، چون واسطه پیدایش آثار جسمی است و البته تأثیر روح است ولی به اصطلاح عرفانی، نازله مقام عالی روح است که ایجاد این اثر می‌کند. راجع به منبع این قوه، اختلاف است، بعضی گفته‌اند هوای لایتناهی که ما در آن غوطه‌وریم، منبع این قوه است. گروهی هم منبع آن را حالات درونی و عواطف معنوی دانسته‌اند.

مانیتیزم در حیوانات و نباتات مؤثر است، به طوری که در نمو و ترقی آنها کمک محسوسی می‌کند؛ چنانکه یکی از معلمین فنّ باغبانی موسوم به پیکارد\*، شش بوته گل سرخ را به شش درخت نسترن پیوند زد و یکی از آنها را صبح و شب، پنج دقیقه مانیتیزم می‌نمود. بعد از پنج روز بوته مانیتیزم شده، دو جوانه یک

\* Picard، رجوع شود به کتاب اسرار مانیتیزم، تألیف سید عبدالله سیار.

سائتیمتری پیدا نمود؛ در صورتی که بوته‌های دیگر پانزده روز بعد سبز شدند و تا آخرین مرحله و موقع گل دادن، ترقی این بوته به مراتب بیشتر از بوته‌های دیگر بود.

این تجربیات و مشاهدات که تجرد و عظمت روح انسانی را می‌رساند، مدلل می‌دارد که آنچه راجع به بعض بزرگان از این قبیل امور ذکر شده، هر چند مخالف قانون طبیعت است – ولی با آنکه به‌طور خارق‌العاده در خود طبیعت مشاهده می‌کنیم – از روح کامل بعید نیست.



## خواب

خواب، محتاج به تعریف نیست؛ ولی تعریف علمی که برای آن شده، این است: خواب، عبارت است از توجه روح به باطن و انصراف آن از ظاهر که موجب تعطیل حواس و حرکت است، مگر آن اندازه که برای حیات، مورد لزوم است و به همین جهت تشبیه به مرگ شده است که در قرآن مجید فرموده: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا**. \* خواب دو قسم است: طبیعی و مصنوعی \*\*. بیان خواب طبیعی و فواید آن را کتاب مستطاب تنبیه الائمین - که مطالعه آن حقیقتاً موجب بیداری خفتگان نادانی است - مشروحاً بیان فرموده و آنچه را که در آن رساله شریفه توضیح داده نشده، در اینجا به طور اختصار شرح می دهیم و بعض مطالب هم، که از آن

---

\* یعنی خداوند جانها را هنگام مرگ می گیرد و جانهایی را هم که نمرده اند، در موقع خواب می گیرد. در سوره زمر [آیه ۴۲].

\*\* مراد از مصنوعی که در اینجا و سایر موارد استعمال و اصطلاح نمودیم، خواب مغناطیسی است و سبب اطلاق این لفظ، آن است که این خواب بر اثر فعل بشر پیدا می شود نه به واسطه اقتضای طبیعت.

کتاب اخذ شده، تکرار نیست بلکه برای مقدمه‌مطلبی دیگر است. خواب، عملی است طبیعی که نفس انسانی بدان وسیله، قوای خود را که در بیداری به مصرف رسیده یا خسته شده‌اند، مرمت نموده و برای موقع بیداری، مجدداً قوایی ذخیره می‌کند. قوه‌انتباه در موقع خواب، ابتدا ضعیف شده و به تدریج از میان می‌رود. از حواس ظاهره، ابتدا قوه‌بصره و سپس سامعه که دو روزنه بزرگ جان، به سوی عالم ماده می‌باشند، از بین می‌روند و حالت خوشی و راحتی که در آن موقع ادراک می‌شود، وصف‌نشدنی است.

هرچند در موقع خواب بسیاری از اعمال بدنی کندتر است ولی در آن هنگام، مشغول تهیه مواد بدل‌مایتحلل<sup>۱</sup> می‌باشند؛ مثلاً جهاز هاضمه در آن موقع کندتر کار می‌کند، ولی برای موقع بیداری تقویت می‌شود؛ بلکه قوای نفسانی نیز از قبیل فکر، در موقع خواب مرمت می‌شوند و عمل خواب درحقیقت مانند تقویت و پرورش است که در زمستان نسبت به درختان می‌شود که هرچند خود آن موجب سبز شدن و شاخ و برگ نمودن درختان در آن موقع نیست، ولی آنها را برای ترقی در موقع بهار آماده می‌کند و آب و خاک زمستان، ریشه را تقویت و تنه را قوی و نطفه‌های شاخه‌ها را به واسطه‌کندی جریان و زیادی قوه‌ماسکه<sup>۲</sup>، قوی می‌سازد و آب و خاک بهار برگل و برگ و میوه می‌افزاید.

خواب درجاتی دارد: اول درجه آن چرت است (به عربی سینه،

۱. عوض چیزی که از بدن هضم می‌شود.

۲. قوه‌ای که غذا را در مدت طبخ و هضم هاضمه، نگهداری می‌کند.

به کسر سین) و آن رفتن قوه باصره است - کلاً یا بعضاً - که سامعه هنوز توجه دارد ولی باصره توجهی ندارد و زود بیدار می‌شود و به تدریج بر سامعه هم غالب شده، خواب پیدا می‌شود.

درجه دیگر آن، خواب عمیق است که در آن موقع هنوز شعور باطن پس از تعطیل، به کار خود مشغول نشده و علاوه بر حواس ظاهره، حواس باطنه نیز از کار افتاده و نفس از ادراکات دست می‌کشد. این حالت شبیه به اغما و برای خواب‌ها، به اختلاف شدت و ضعف، غالباً موجود است و در خواب‌هایی که پس از خستگی زیاد پیدا شوند، شدیدتر است.

مرتبه دیگر خواب که رویا در آن واقع می‌شود آن است که شخص خوابیده از محیط خود، بی‌خبر و شعور ظاهر از کار افتاده ولی شعور باطن او در کار است، بلکه گاه قوی‌تر از سابق خود می‌شود؛ به طوری که آنچه در بیداری به هیچ وجه تحت شعور نبوده، به صراحت و وضوح در درجه شعور واقع می‌شود و گاه زمان و مکان نیز مانع مشاهدات او نیستند و به همین جهت در این مرتبه، رویا واقع می‌شود.

در باره علت پیدایش خواب، فرض‌های مختلفی شده ولی هیچ‌کدام از آنها به تنهایی بیان حقیقی علت را عهده‌دار نیست، بلکه می‌توان گفت علت حقیقی هنوز برای بشر کشف نشده و آنچه ذکر شده، مقدمات یا آثار است؛ چنانکه در هر علمی، فرضی مناسب همان علم، در تعلیل خواب شده است.

دانشمندان روان‌شناسی\* امروز برآنند که خواب یکی از غرایز بشر و از موقع تولد با او همراه است و همان‌طور که اطبای سابق گفته‌اند یکی از ضروریات شش‌گانه زندگی مادّی انسان محسوب است؛ ولی ممکن است آن را به تدریج تا اندازه‌ای، تحت اراده و اختیار درآورد؛ مانند تنفس که از ضروریات است و تا اندازه‌ای تحت اختیار درمی‌آید و به عادت نیز کم یا زیاد می‌شود.

در علم وظایف الاعضا\*\* هم، چند فرض شده است؛ از جمله آنکه پیدایش خواب بر اثر خستگی نوروها و سلول‌های عصبی و نقصان بعضی مواد عصبی پیدا می‌شود که در این حالت، اعصاب و مغز، خدر شده استراحت می‌کنند و تهیّه مواد، به جای مواد سابقه می‌نمایند.

فرض دیگر آنکه بر اثر فعالیت و کار در موقع بیداری، شریان‌های طرف بیرون و ظاهر بدن وسعت یافته و خون زیاد در آنها مجتمع می‌شود و بر اثر توجه خون به شریان‌ها، مقدار خون دماغ کم می‌گردد و مخصوصاً قسمت وسط دماغ سنگین و خدر شده، خواب تولید می‌شود و به همین جهت، پیدا شدن ورم یا دمل یا سرطان در این قسمت، موجب خواب‌های عمیق می‌گردد؛ زیرا روح برای اصلاح آن بیشتر توجه به باطن دارد.

بعضی اطبای علّت خواب را این‌طور بیان کرده‌اند که در موقع بیداری ذراتی در شعب سلول‌های عصبی دماغ جمع شده و موجب

---

\*Psychologie

\*\*Physiologie

قطع موقتی ارتباطات سلول‌ها می‌گردد و فعالیت دماغ نیز موقتاً قطع و تولید خواب می‌نماید.

فرض دیگر آن است که در موقع بیداری، مواد مخدره از قبیل انیدرید کربونیک<sup>۱</sup> و اسید کربونیک<sup>۲</sup>، بر اثر خستگی در بدن پیدا می‌شود و موجب خواب می‌گردد و مؤید این است آنکه هوای فاسد و مرطوب و موقع تخمه<sup>۳</sup> شدن طعام، چون این مواد در آن زیادتر است، بیشتر خواب می‌آورد.

اطباء سابق گویند که اعمال نفس در موقع بیداری عبارت از حرکات است و حرکت ایجاد حرارت خارجی نموده، از حرارت و رطوبت غریزی بدن می‌کاهد و روح بر اثر حرارت زیاد از فعالیت خود بازمانده متوجه درون می‌گردد تا رطوبت و حرارت لازم را تهیه کند. و سبب غائی خواب به عقیده آنان دو امر است: یکی توجه روح حیوانی به باطن برای استراحت و دیگری کمک کردن به هضم غذا.

بیان عرفانی هم که نظر به علت معنوی خواب دارد این است که روح از عوالم عالیه و موقتاً اسیر ماده و بدن گردیده و موقعی که توجه زیاد به بدن داشت و فعالیت زیاد از او بروز نمود، خسته می‌شود و این خستگی، او را بالطبع از توجه به مادیات روگردان می‌کند و اگر خستگی زیاد نباشد، فقط از ظاهر، منصرف و به داخل

---

1. Anhydride Carbonique

2. Acide Carbonique

۳. بدهضمی طعام که از ابتلای معده پیدا شود.

متوجه می‌شود و در این حال خواب می‌آید و اگر خستگی زیاد باشد — به طوری که به کلی از فعالیت بدنی خسته گردید — انصراف کامل از بدن پیدا شده و مرگ دست می‌دهد. به همین جهت است که بزرگان خواب را به مرگ تشبیه نموده‌اند و چنانکه قبلاً ذکر شد و در قرآن نیز فرموده است: *اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا*.<sup>۱</sup> و نیز فرموده: *وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ*\*؛ یعنی او است که جان شما را در خواب می‌گیرد و آنچه را در روز می‌کنید می‌داند. و برای اینکه حقیقت روح به کلی، عالم بالا را فراموش نکند، خواب در نهاد او گذاشته شده تا موجب یادآوری او از عالم بالا که موطن اصلی او است، بشود.

حدّ متوسط خواب نسبت به مراحل مختلفه سنّ انسان فرق می‌کند؛ اطفال، در حدود ده یا دوازده ساعت در شبانه‌روز و جوانان، قریب هشت ساعت و پیران، تقریباً شش ساعت باید بخوابند و اندازه طبیعی آن همین است و گاهی هم به واسطه عوارض و جهات خارجی، شدت و ضعف یا سبکی و سنگینی پیدا می‌کند؛ مثلاً خشکی و تری هوا و لطافت و کثافت آن و کم و زیاد شدن خون و تشنگی یا جمعیت خیال و خوردن غذا یا دوی محرک یا مسکن (گرم یا سرد) و پیدایش سده در مجاری خون و روشنایی و تاریکی و آواز یک آهنگ و مختلف یا خاموشی و آرامش، در شدت و ضعف خواب تأثیر زیاد دارند. موادشیمیایی و ادویه مخدره هم

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

\* سوره انعام، [آیه ۶۰].

مانند کلر فرم<sup>۱</sup> و اتر<sup>۲</sup> و کلرال هیدراته<sup>۳</sup> و مورفین<sup>۴</sup> و خشخاش و مانند اینها نیز ایجاد خواب سنگین می نماید و بعبارة اُخری، موجب بی حسی قوا و اعضا می شوند. ادویه دیگری نیز از قبیل آدرنالین<sup>۵</sup>، کلرورداتیل، کوکائین<sup>۶</sup> و نئوکائین<sup>۷</sup> و امثال آنها بی حسی موضعی را ایجاد می کنند و بعضی قرص ها هم، در داروسازی تهیه شده که مخدر و خواب آور است.

- 
1. Chloroforme
  2. Ether
  3. Chlorale Hydrate
  4. Morphine
  5. Adrénaline
  6. Cocaïne
  7. Néocaïne





## خواب مصنوعی\*

خواب مصنوعی آن است که به توسط سبب‌های حیاتی و ارادی پیدا می‌شود؛ مانند آنکه شخصی به توسط امر به زبان یا حرکت چشم یا اشارات و حرکات مغناطیسی که بعداً گفته خواهد شد، دیگری را بخواباند و این را خواب مغناطیسی نیز گویند؛ زیرا بر اثر جاذبه نفس عامل پیدا شده است.

بعضی خواب مصنوعی را تعمیم داده و آن را بر خوابی که به وسیله اسباب طبیعی یا شیمیایی پیدا شود، اطلاق نموده‌اند. اسباب طبیعی مانند نور یا آوازی که دارای یک آهنگ باشد و اسباب شیمیایی مانند مواد مخدره که قبلاً مذکور شد؛ ولی اینها درحقیقت وسایلی هستند که موجب شدت یا ضعف خواب طبیعی می‌شوند، نه آنکه ایجاد خواب مصنوعی نمایند.

---

\* خواب مصنوعی را به فرانسه هیپنوز (Hypnose) گویند و هیپنوتیزم، اموری را گویند که خواب مصنوعی را تولید نماید.

خوابی که بر اثر ادویه مخدره پیدا شود به فرانسه نارکز\* نامیده می‌شود. کاشف این فن دکتر جیمس براید\*\*، جراح شهر منچستر، بود که تجربیات مهمی در آن باب نمود. قبلاً نیز کنجکاوای‌های زیادی در روحيات اشخاص و موادشیمیایی و بدنی نمود تا به کشف آن موفق گردید و محتمل است که از روحيات و آثار مرتاضین هند و غیره نیز اطلاع داشته و کتب عرفای اسلام و حالات و تاریخ آنها را مطالعه نموده و از علوم غریبه روحی نیز دارای اطلاعاتی بوده و اینها هم، از مؤیدات کشف این امر گردیده باشد.

مخصوصاً آثاری که از مرتاضین هند ظاهر شده و می‌شود، این امر را خیلی تقویت و تأیید می‌کند؛ لیکن آنان به توسط ریاضت و تقویت روح، دارای این حالات و آثار می‌شوند؛ ولی خواب مصنوعی امروز از راه علم و قوانین علمی پیدا می‌شود. این تأثیر مخصوص انسان نیست، بلکه در سایر حیوانات نیز ممکن است تولید خواب مغناطیسی نمود؛ چنانکه دانیلوسکی\*\*\* که از بزرگان این علم است، در مجله هیپنوتیسم سال ۱۸۸۹ مسیحی می‌نویسد: من خواب مغناطیسی را در حیوانات مختلفه از قبیل مرغ، موش، مار، خرچنگ، قورباغه و غیر اینها تولید نموده‌ام.

خواب مغناطیسی در اشخاص ضعیف و کم‌بنیه و بیماران بیشتر مؤثر است؛ زیرا نفس آنها ضعیف و بیشتر تحت تأثیر قرار

\*Narcose

\*\* James Braid، دکتر جیمس براید در ۱۷۹۶ میلادی، متولد و در ۱۸۶۰ در شهر منچستر وفات یافت.

\*\*\* Danilevski، رجوع شود به کتاب اسرار مانیتیزم، تألیف سید عبدالله سیار.

می‌گیرد. به وجهه عرفانی هم، روح آنها از دنیا خسته تر و برای توجه به وطن اصلی مهیاتر است. در خواب مصنوعی، شخص خواباننده را "عامل" و خوابیده را "معمول" می‌گویند.

خواب مصنوعی، دارای سه درجه است: درجه اول آن است که معمول بی حس می‌شود، به طوری که اگر گوشت بدن او را ببرند یا او را مجروح نمایند یا در آب جوش فرو برند، هیچ احساس نمی‌کند؛ فقط مطیع اوامر عامل و تسلیم و قبول خود را به اشاره به عامل می‌فهماند. در این حالت احساس خارجی و حرکات اختیاری به کلی مبهم و معوق است. این درجه را به زبان‌های اروپایی کاتالپزی\* گویند.

دوم آنکه علاوه بر اطاعت قوا، فکر او نیز مطیع عامل و شعور باطنی تحت اراده او است؛ به طوری که به خوبی به توسط شعور باطن می‌بیند و حواش او بر حسب امر عامل در کار است و اگر از چیزهای خارجی بپرسد، جواب می‌دهد و اگر عامل به او امر کند که چیزی بنویسد، می‌نویسد و هر امری که از عامل صادر شد اطاعت می‌نماید؛ حتی اگر امر کند زن خود را طلاق دهد، بدون اراده انجام می‌دهد و همچنین دارایی خود را می‌بخشد؛ چنانکه\*\* در یکی از محاکم فرانسه، وصیت‌نامه‌ای مورد بررسی واقع شد که شخصی تمام اموال خود را به خادمه خویش پس از مرگ واگذار کرده بود و این وصیت‌نامه به خط و امضای خود آن شخص بود. پس از تحقیقات

\* Catalepsie

\*\* رجوع شود به کتاب التنبؤ المغناطیسی، تألیف دکتر محمد رشدی، منطبعة مصر.

معلوم شد که خادمه، آقای خود را خوابانیده و در موقع خواب به او امر کرده بود که آن وصیت‌نامه را بنویسد و از این رو محکمه وصیت را باطل کرد. و گاه هست که عامل، او را به جنایتی امر می‌کند یا به فعل قبیحی وادار می‌نماید و او بدون اراده و شعور اطاعت می‌کند. این درجه را لتارژی\* می‌نامند.

درجه سوم آن است که معمول، علاوه بر ظواهر، از مکنونات قلوب هم اطلاع پیدا می‌کند و بیماری‌های اشخاص و معالجات آنها را می‌داند و حتی مکنونات فکر عامل را می‌فهمد و از مغیبات خبر می‌دهد. این درجه را سومنامبولیسم\*\* یا انتقالِ نومی گویند که آخرین درجه قوت خواب است که هر عاملی نمی‌تواند آن را داشته باشد، بلکه باید روح عامل هم، خیلی قوی و تمرین‌ها هم بسیار زیاد باشد. در این درجه، معمول به حدّ جذبه می‌رسد و نسبت به او امر عامل، مطیع صرف و در عین حال قوای روحی او نیز در درجه کمال است و خود و دیگران را خوب می‌شناسد و اعمال و افعال همه را می‌بیند و سخنان اشخاص را از دور می‌شنود و از حوادث آینده خبر می‌دهد و با زبان‌های مختلف که در بیداری به هیچ وجه از آنها اطلاعی نداشته، سخن می‌گوید و روح مردگان را می‌بیند، حتی شکل و هیكل آنها را وصف می‌کند.

از شاردل\*\*\* که یکی از دانشمندان معروف این علم بوده، نقل

---

\* Léthargie

\*\* Somnambulisme

\*\*\* رجوع شود به کتاب اسرار مانتیزم.

کنند که در کتاب خود موسوم به مغناطیس حیوانی، نوشته است که دختری را خواباندم، در حال خواب گفت: «حس می‌کنم که بدنم امتداد پیدا می‌کند و من از بدن دور می‌شوم و بدنم را از خود دور می‌بینم که سرد و مثل جسم مرده افتاده است و خودم را مانند بخاری می‌بینم و چیزهایی که قبلاً قادر بر درک آن نبودم، درک می‌کنم و این حال بیش از ربع ساعت طول نمی‌کشد که دوباره جسم بخاری کم‌کم غلیظ شده، آنگاه بی‌حس می‌شوم».

دوپوته\*، یکی از دانشمندان این فن، گفته است: قوه مغناطیس، به توسط انتقال نومی، دری از عالم مجهول غیرمرئی به روی ما باز می‌کند. صاحبان خاصیت انتقال نومی، محققاً بدون کمک چشم می‌بینند و این حال را می‌توانیم بصیرت مقابل بصر بنامیم که همان اصطلاح معروف بین عرفا می‌باشد. نهایت آنکه بصیرت معنوی، بر اثر ریاضت و تقویت مراحل روحی می‌شود که از راه قلب به تصفیه و تخلیه بکوشد و دل را آئینه صافی برای دریافت معانی ملکوتی و تراوش حقایق غیبیه قرار دهد و آن نیز باید تحت دستور راهنما باشد، ولی در خواب مغناطیسی به واسطه تأثیر اراده قوی عامل است. در این خواب، عامل می‌تواند به معمول، القائاتی کند یا پرسش‌هایی بنماید و پاسخ درست بشنود.

القاء جنبه مذهبی به طوری که محققین این فن گفته‌اند، بهترین حالات را در او تولید می‌نماید و بلکه ممکن است طوری به او تلقین کنند که در بیداری نیز وجدان مذهبی و دینی در او پیدا شود؛ مثلاً پس

\*Depotte

از القائات مذهبی به او امر کند که در بیداری نیز باید از امور مذهبی لذت ببرد و بدانها ابراز علاقه نماید و همچنین نسبت به امور اخلاقی ممکن است القائاتی نمود و از این رو می توان در بعض موارد، آن را در آموزش و پرورش نیز مؤثر دانست و به واسطه القائات، ممکن است حالات خوب مذهبی را در او ایجاد نمود. چنانکه نقل می کنند\* که معمولی، به واسطه القائات مکرره مذهبی به بلندترین مقام جذب رسیده. به آن معمول می گفتند که تو صدای موزیک آسمانی را می شنوی و میان فرشتگان هستی و بر اثر این القائات، آثار خوشی و لذت در چهره او پیدا می گردید. سپس به او گفته می شد که تو اکنون در درگاه پروردگار هستی و جلوه خداوند را می بینی، ناگاه وضع و حالت و صورت او تغییر کرده و در چهره او که خیال می کرد از مادیات دور شده و مجرد گردیده، یک درخشندگی معنوی پیدا می شد.

البته این القائات چون ابتدا در مرتبه خیال است، اثری در معمول باقی نخواهد گذاشت، مگر به واسطه جلوگیری از اعمال سوء بدنی که در مرتبه خیال است و اختیاری هم نیست، ولی به توسط القائات مکرره مذهبی و دستور دادن در تزکیه اخلاق، به تدریج در او مؤثر شده و در بیداری هم آن حالات را پیدا نماید.

القائاتی هم ممکن است بدون تکلم و واسطه لفظ باشد و به توسط انتقال افکار پیدا شود و این نیز از اقسام درجه سوم و موقعی است که عامل، تسلط کامل بر روح معمول پیدا نموده باشد؛ در این

\* رجوع شود به کتاب اسرار مانتیزم.

حالت می‌تواند بدون اینکه با معمول سخن گوید، مطالب را در خیال او خطور دهد و او هم مطابق همان خیال که می‌داند از طرف عامل القا شده، عمل کند.

آخرین مرتبه درجه سوم آن است که معمول، در خواب به حدی قوی شده باشد که آثار مادی در فواصل دور از او به ظهور رسد و این یکی از اقسام تله پاتی\* است؛ زیرا تله پاتی عبارت است از انتقال خیال یا تصویر صاحب خیال که آمدن روح او است به بدن مثالی به فاصله بعیدی. و این امر گاهی در بیداری هم به ظهور می‌رسد و آن موقعی است که روح زنده یا مرده ارتباط کامل داشته یا آنکه در درجات تجرد، کامل شده باشد؛ به طوری که حالات خواب در بیداری به ظهور برسد. در این مرتبه از خواب، اگر عامل به معمول امر کند که

\* *Télépathie*: مسأله تله پاتی از مسائل مهم روحی امروزه است و مورد بحث دانشمندان واقع شده و مثال‌های متعددی برای آن آورده‌اند؛ چنانکه کامیل فلاماریون در ظرف چند ماه، قریب چهارصد مثال برای آن یافته است. دیگران نیز مثال‌هایی ذکر کرده‌اند. از آن جمله نقل می‌کنند مادام کوکس انگلیسی حکایت نموده که: «شب ۲۱ اوت ۱۸۶۹، در ایرلند، بین ساعت هشت و نه، در منزل مادرم در اتاق خواب نشسته بودم؛ برادرزاده کوچکم در اتاق مجاور خوابیده بود؛ ناگاه دوان‌دوان آمده، گفت: عمه جان الان پدرم را دیدم که دور رختخواب من می‌گردد. من تعجب کرده و گفتم: خواب دیده‌ای. ولی او گفت: خیر، خواب نبود. و هرچه اصرار کردم به اتاق سابق نرفت و ناچار در رختخواب خود او را خواباندم. یک ساعت بعد به طرف بخاری نگاه می‌کردم، ناگاه با کمال وضوح صورت برادرم را دیدم که روی صندلی نشسته و رنگ او مانند رنگ مردگان پریده بود. من به وحشت افتاده، سر خود را زیر لحاف پنهان کردم؛ زیرا برادرم در آن موقع در هنگ کنگ بود. پس از چند دقیقه در نهایت صراحت مرا به اسم صدا زد، چون مجدد نگاه کردم مفقود شده بود. فردای آن روز قضیه را برای مادر و خواهر خود نقل کرده و تاریخ آن را یادداشت نمودم. سپس بست چین که رسید، خبر تألم آور مرگ برادرم را آورد و تاریخ آن مطابق با تاریخ مشاهده من بود.» این قضیه اگر هم بین خواب و بیداری بوده، باز کاشف از مقصود است.

در فلان مکان، عمل معینی از او ظاهر شود، معمول می‌تواند آن عمل را انجام دهد و به اصطلاح عرفانی، طی مکان نماید.

خواب مغناطیسی، امروز یکی از وسایل معالجه بیماران است؛ مخصوصاً در مالیخولیا و صرع و بیماری‌های تشنجی و دردهای رماتیسمی و بعضی گنگی‌ها و بیماری‌های خیالی مؤثر است و صاحبان این امراض به توسط آن معالجه می‌شوند.

در جراحی نیز معتقدند که خواب مغناطیسی از استعمال ادویه مخدره مانند کلرفرم بهتر است؛ زیرا اضطراب‌هایی که در استعمال کلرفرم پیدا می‌شود و گاه تولید خطر می‌کند، در این خواب نیست. در موقع وضع حمل و ولادت نیز به عقیده بعضی اطباء مفید است و احساس درد را کمتر می‌کند ولی خطر آن نیز زیاد است. و اگر خواب به درجه سوم برسد، تأثیرات آن بیشتر است و عامل به‌وسیله این امر، بیماری را از معمول، زایل می‌گرداند.

ولی با فوایدی که در خواب مصنوعی موجود است، خطراتی نیز دارد و به‌طور کلی موجب ضعف قوای معمول می‌گردد و گاهی هم سبب اختلال قوای دماغی شده، به مالیخولیا منجر می‌شود. گاه هم به‌صورت محبت و علاقه شدید معمول به عامل درمی‌آید، به‌طوری که اگر این امر زیاد تکرار شود، معمول مایل نیست از عامل مفارقت نماید و درواقع از خواب بیدار نمی‌شود؛ از این‌رو در غیرمواقع ضرورت، باید از آن خودداری نمود.

و چون در خواب مصنوعی، معمول تحت اراده عامل درمی‌آید و از هر حیث مطیع او است، باید همیشه آن را به‌منظورهای عقلانی



و اخلاقی یا طبیّ مورد استعمال قرار داد و از موقعیت خود سوءاستفاده ننمود و باید عامل، دارای اخلاق پسندیده و ملکات حمیده باشد تا بتواند با منظوره‌های غیراخلاقی جنگیده، بر آنها غالب گردد که مفاسدی مترتب نشود.



## راه‌های خواب مغناطیسی

برای خواب مغناطیسی راه‌هایی ذکر شده و برای هر یک از عامل و معمول نیز شرایطی نوشته‌اند که مجملاً ذکر می‌کنیم:

شرط عامل آن است که دارای صحت مزاج و بنیة سالم و هیبت و وقار، با مهر و وداد باشد و شرط وجدانی و اخلاقی او آن است که دارای اخلاق نیک و ملکات حسنه بوده و در عمل، صاحب شرف و نجابت باشد تا بتواند در روح معمول تأثیر کند، بدون اینکه مفسد اخلاقی پیدا شود؛ ولی اگر دارای ضعف بدنی باشد، روح او نیز کسل و ضعیف خواهد بود و البته ضعیف نتواند در دیگری تأثیر کند، مخصوصاً اگر طرف قوی باشد. و اگر متصف به اخلاق حمیده نبوده و منظورهای اخلاقی نداشته باشد به تدریج قوت روحی او نیز کم می‌گردد و به علاوه بر خلاف عقل و وجدان عمل کرده است.

شرط دیگر آنکه باید در موقعی که می‌خواهد کسی را بخواباند فکر دیگری نداشته و حواس او متوجه همان امر بوده باشد؛ زیرا جمعیت فکر و خیال موجب تقویت روح می‌گردد.

دیگر آنکه در این امر تمرین زیاد نموده باشد و بر فرض آنکه در اوایل امر بدان موفق نگردد، دست از تمرین نکشد. دیگر آنکه خودش به صحت خواب مغناطیسی معتقد باشد؛ زیرا اگر فکر مخالف عمل باشد، اثری ظاهر نخواهد شد.

شرط معمول آن است که در سکوت و سکون تام و معتقد به صحت آن بوده باشد و خود را تسلیم اوامر عامل نماید و توجه خود را به سوی او معطوف داشته، حتی حواس را نیز از توجه به خارج باز دارد و فکر و حواس او فقط متوجه عامل باشد و هرچه عامل امر نمود، اطاعت نماید.

از شرایط خواب آن است که در هوای سالم و آزاد و با حرارت متوسط بوده باشد. در موقعی که این عمل واقع می شود، تقویت روح و تلقین به او از طرف عامل به توسط تکلم یا توجه چشم یا اشاره یا مجموع اینها - چنانکه بعداً اشاره می شود - خیلی مؤثر است. همچنین دست کشیدن به پیشانی یا در دست گرفتن انگشت ابهام معمول و مانند اینها که حرارت عامل در بدن معمول نیز تأثیر کند، مفید است؛ چون احساسات لمسی در پیشانی و انگشت ابهام زیادتر از سایر حواس است که اخبار مصافحه مذهبی نیز اشاره بدان است. یکی از راههای خوابانیدن آن است که مقابل معمول، آینه متحرکی بگذارند و به او امر کنند که به دقت و استمرار در آن نظر کند و عقیده او نیز این باشد که به زودی می خوابد. لوئیس\* گفته است: به این طریق کسی را که به طریق دیگر نمی توان خواب کرد،

\*Louis

ممکن است خوابانید.

طریقه دیگر آن است که معمول را روی صندلی نشانده، به او امر کنند که سر خود را به عقب تکیه دهد و عامل از پشت سر به چشمان معمول نگاه کند و سر معمول کج باشد. معمول هم اگر موجب خستگی و زحمت چشم او نباشد، به عامل نگاه کند و گرنه یک نقطه را مورد توجه خود قرار دهد و از آنجا چشم بردارد تا به خواب رود، یا آنکه از ابتدا چشمان را ببندد ولی در همه حال باید خیال و فکر او متوجه همین امر بوده و تفرقه و تشتت نداشته باشد. راه دیگر آن است که عامل، معمول را روی صندلی نشانده و خود عامل نیز در مقابل او روی صندلی بنشیند و هر دو به یکدیگر نگاه کنند تا آنکه چشمان معمول روی هم بیفتد و به خواب رود یا آنکه عامل به توسط القائات، چشمان او را سنگین کند تا به تدریج به خواب رود و بهتر آن است که عامل قبلاً آثاری را که قبل از بروز خواب پیدا می‌شود، برای معمول ذکر کند تا آنکه از مشاهده آن آثار، هم اطمینان خاطر برای معمول پیدا شود و هم اضطراب، دست ندهد. این طریقه به لیوبولت\* و برین‌هیم\*\* که هر دو از دانشمندان این علم محسوبند، منسوب است و طریقه بونیس\*\*\* نیز که از بزرگان این فن است، بدین طریقه شباهت دارد.

طریقه دیگر آن است که دکتر بتس تابلین\*\*\*\* انگلیسی در

\*Liebeault

\*\*Breyenheim

\*\*\*Beaunis

\*\*\*\*Betts Tablin

شهر لیورپول، مجری داشته و آن این است که معمول را تدریجاً به آثار خواب آشنا کنند، به این طریق که روز اول، برای او راه‌های خوابانیدن و کیفیت آن را بیان نموده و در روز دوم، تمرین مختصری بنماید و روز سوم، سعی کند که معمول در موقع گذاشتن دست عامل به روی دست او، احساس حرارت کند و روز بعد تمرین کند که به تدریج سنگینی چشم و حواس را درک نماید تا پس از چند روز که طبع او آشنایی پیدا کند، بر اثر نگاه عامل به خواب رود.

طریقه دیگر منسوب به دوبو\* - که از دانشمندان این فن است - می‌باشد و آن از راه القائات و تلقین به نفس است که عامل، اراده و فکر معمول را به خود جلب نماید و به تدریج طوری قرار دهد که اراده او، مقهور اراده عامل باشد و چون معمول دارای این حالت شد، بر حسب امر و اراده عامل می‌خوابد و در خواب نیز مطیع او است. راه دیگر، راهی است که برامویل\*\* - دانشمند این علم - اختیار کرده و آن به این طریق است که عامل را بنشانند و به او امر کنند که صورتی را در نظر خود خطور داده و فکر خود را متوجه همان صورت نماید و عامل نیز متوجه معمول باشد؛ از این راه به تدریج سنگین شده به خواب می‌رود.

طریقه دیگر، طریقه‌ای است که دکتر محمد رشدی، مؤلف کتاب التئوم المغناطیسی، اتخاذ کرده و آن این است که عامل را بر صندلی راحتی که موجب مشقت و زحمت او نبوده و تمام اعضای او

\*Dubois

\*\*Bramwelle

در راحت باشند، بنشانند؛ عامل نیز در جلوی او روی صندلی نشسته و زانوهای خود را به زانوهای معمول بچسباند و طرف درون انگشت شست (ابهام) خود را به جانب درون همان انگشت معمول، رسانده و پاهای خود را نیز به پاهای او وصل نماید و مرتباً به چشمان معمول نگاه کند و چشمان خود را باز داشته به هم نزنند تا آنکه به تدریج حرارت ابهام هر دو مساوی گردد؛ سپس عامل دست خود را از دست معمول دور نموده، از جلو به اطراف بدن معمول، حرکت دهد و بعد از آن بر روی شانه‌های او گذارده به تدریج پایین آورد تا آنکه به انگشتان برسد و این عمل را پنج یا شش بار تکرار کند. سپس دست خود را بالای سر معمول گذارده و انگشتان خود را در یکدیگر داخل کند؛ بعداً از هم جدا نموده، در مقابل صورت او مرور دهد، ولی با صورت تماس نکند، تا به دوپهلوی او از آنجا به پاها برسد و این عمل را هم تکرار کند و دست خود را مانند حالت رعه، قدری تکان دهد؛ سپس حرکت افقی از سر شروع نموده به تدریج دست را پایین بیاورد تا به پاها برسد. در این موقع چشم معمول، کم‌کم سنگین شده پلک‌ها روی هم می‌افتد و دست‌ها سست و خواب، دست می‌دهد. یا آنکه عامل با دست خود به آهستگی چشمان معمول را ببندد ولی اگر اعمال فوق را تکرار کند تا آنکه چشمان معمول بدون واسطه عامل بسته شود، بهتر است.

در این وقت، عامل باید سر معمول را طوری تکیه دهد که در زحمت نباشد. سپس او را آزمایش نماید و سؤال کند که آیا خوابیده‌ای؟ آیا چیزی ملتفت می‌شوی یا نه؟ و مانند این پرسش‌ها

بنماید و اگر هنوز به طور کامل نخوابیده باشد، ممکن است خود عامل، مجدداً به معمول توجه کند ولی چشمان معمول بسته باشد. این طریقه چون بهتر موجب جمعیت فکر و حواس است، مناسب تر و نگارنده نیز همان را مشاهده نموده‌ام. ولی مناسب آن است در همان موقعی که عامل مشغول این عمل است، القائاتی هم به معمول بنماید؛ مثلاً او را به توجه تام و متفرق نبودن حواس امر کند و همچنین آثاری را که قبل از بروز خواب پیدا می‌شود به او اظهار و او را بر تسلیم، ترغیب نماید.

علائم پیدایش خواب یکی آن است که احساس ظاهر از بین می‌رود، دیگر آنکه پلک‌های چشم، روی هم قرار گرفته و به آسانی باز نمی‌شوند. حس شامه نیز به کلی از بین می‌رود. به هر طرف که شخص خوابیده را بدون دستور و امر عامل حرکت دهند، فوری می‌افتد و نمی‌تواند توازن را در بدن حفظ کند؛ زیرا بدن او مانند جسم مرده است. علامت دیگر خواب، آن است که اعضای او از جراحت متأثر نمی‌شود و یک امر مهم که در کشف این خواب کمک کرد، همین عمل جراحی بود؛ حتی کاشف آن هم – چنانکه قبلاً ذکر کردیم – دکتر جیمس براید، جراح شهر منچستر، بود.

کیفیت بیدار کردن آن است که دفعتهً به او امر کنند: بیدار شو، یا آنکه این عمل را به تدریج انجام دهند؛ به این طریق که دست خود را به دو طرف پیشانی گذارده و دو انگشت ابهام را چند مرتبه روی پلک‌ها مرور داده و به او القائاتی بنماید که او را مهیای بیداری کند. مثلاً به او بگویند: تو کم‌کم باید بیدار شوی، حواس تو باید به کار



مشغول شوند و مانند اینها، تا آنکه به تدریج بیدار شود. البته بیداری تدریجی بهتر است؛ زیرا همان‌طور که در خواب طبیعی بیدار شدن ناگهانی و دفعی برای شخص، مضرّ و گاه موجب بعضی امراض قلبی می‌شود، در خواب مصنوعی نیز همین‌طور است، بلکه خطرات بیشتری دارد؛ پس حتی‌الامکان باید معمول را به تدریج از خواب بیدار نمود.



## مقایسه خواب طبیعی و مصنوعی

خواب - چنانکه قبلاً نیز گفتیم - عبارت است از: انصراف روح از ظاهر بدن به باطن؛ خواه طبیعی باشد خواه مصنوعی. هرچه روح قوی تر باشد، خواب سبک تر و زودتر ممکن است؛ متوجه ظاهر گردد و هرچه ضعیف تر باشد، خواب سنگین تر است؛ زیرا روح ضعیف نمی تواند دو جنبه ظاهر و باطن را حفظ کند و اگر متوجه باطن باشد، از ظاهر منصرف می شود و همچنین عکس آن؛ چنانکه در مراتب سلوک نیز نفوس مجذوبین که تنها متوجه باطن است، از نفوس کسانی که جامع هر دو جنبه می باشند ضعیف تر است، در خواب هم همین طور است. به همین جهت اشخاص مسن غالباً سبک خواب و جوانان مخصوصاً اطفال، خواب آنها سنگین است؛ زیرا روح هنوز تقویت نشده و فعالیت قوای ظاهری، او را زود خسته می کند و مقدار استراحتی که برای رفع آن لازم است بیشتر می باشد.

خواب مصنوعی هم هرچه قوی تر باشد، سبک تر است ولی باید

تحت ارادهٔ عامل باشد. بدین جهت، درجهٔ سوم آن، از دو درجهٔ دیگر قوی‌تر است؛ زیرا قوای روح در آن درجه کامل‌تر است، هرچند تحت ارادهٔ دیگری می‌باشد.

در موقع خواب، خواه طبیعی و خواه مصنوعی، جریان خون کندتر و بر اثر آن، شمارهٔ نبض نیز از موقع بیداری کمتر می‌گردد. چشم‌های شخص خوابیده، به طرف بالا می‌چرخند و در بعض موارد اندکی تکان می‌خورند و حدقه‌ها منقبض می‌شوند؛ حرکات تنفسی ملایم‌تر، ولی عمیق‌تر است؛ عروق جلدی اتساع یافته و مختصر گرمی، ایجاد عرق می‌کند. حرارت ظاهر بدن خیلی کمتر از موقع بیداری است؛ زیرا حرارت غریزی در خواب، توجه تام به درون دارد و چون توجه روح و خون به ظاهر کمتر است، مقاومت بدن در مقابل هوای مجاور، کمتر و تأثر از گرمی و سردی بیشتر است. عضلات دست و پا به استثنای عضلات خم‌کنندهٔ انگشتان، سست می‌شوند. عمل گوارش (هضم) و بعضی ترشحات، نسبتاً کم ولی موجب تکمیل هضم می‌شود.\*

فرق‌هایی نیز بین این دو خواب موجود است؛ از جمله آنکه خواب مصنوعی به واسطهٔ ارادهٔ شخص دیگری ایجاد شده ولی

---

\* اطباء سابق، خواب را موجب تکمیل عمل هضم می‌دانستند و روان‌شناسان امروز گفته‌اند که عمل هضم در موقع خواب کند می‌شود. بعضی گمان برده‌اند که این دو قول مخالف یکدیگر است ولی این‌طور نیست؛ زیرا در اینکه خواب موجب مرمت قوای بدنی است، شکی نیست و هرچند که عمل هضم در موقع خواب، کند است ولی جهاز هاضمه در آن موقع تقویت می‌شود تا بتواند غذا را به خوبی هضم کند. قبلاً نیز در این باب به طور اختصار سخن گفتیم.

خواب طبیعی بر اثر خستگی پیدا می‌شود و تحت اراده دیگری در نمی‌آید.

مقدمات خواب مصنوعی هم فرق دارد؛ زیرا در آن خواب ابتدا افکار معمول، مضطرب می‌شود، سپس افکاری مانند احلام در نظر او می‌آید، آنگاه خواب خفیف و عمیق پیدا می‌شود؛ ولی در خواب طبیعی - به جای دو حالت اول - فقط چرت است که ملازم با بروز افکار نیست.

فرق دیگر آنکه در خواب مصنوعی قوه متفکره که مرکز آن دماغ است، متوجه عامل و تحت اراده او واقع می‌شود و به اختیار خود، متوجه عالم اصلی نیست، بلکه به امر عامل است و به هر نقطه و وجهه که او را متوجه سازد، توجه می‌کند. به این جهت اگر عامل تلقین کند، اعصاب خدر شده و از کار می‌افتد و عضلات نیز از عمل باز می‌مانند و از این رو معمول احساس درد و الم نمی‌کند و به همین جهت است که از بدن معمول بدون اراده عامل، خون بیرون نمی‌آید و جراحی در او تأثیر نمی‌کند؛ چه عروق شریه<sup>۱</sup> به واسطه اعصاب از کار افتاده‌اند، آنها نیز از عمل باز می‌مانند و خون بیرون نمی‌آید و شاید از این جهت باشد که قوه هضم نیز در آن موقع کند و ضعیف شده، بدل مایتحلل نمی‌رسد و بعد از بیداری، شخص معمول احساس خستگی و سستی در خود می‌نماید و این طور اعمال، مسلماً در معمول موجب ضعف تمام قوا شده و خطرناک است و در همان حال اگر عامل امر کند، مجدداً اعصاب، به کار افتاده و جریان اعمال

۱. رگ‌های موین.

طبیعی بدن معمول، تقریباً مانند موقع بیداری می شود. خواب طبیعی این عوارض را ندارد و اعصاب به طور کلی از کار بازنمی ماند و همچنین عضلات بکلی تعطیل نمی کنند، بلکه در کار آنها تخفیف پیدا می شود. البته در خواب مصنوعی نیز بکلی از کار نیفتاده اند، ولی تعطیل حواس در این خواب از خواب طبیعی بیشتر است.

فرق دیگر آنکه در خواب مصنوعی، شعور باطنی و قوه ادراک و فکر، قوی تر می گردد و قوای نفسانی شدید شده، به طوری که موجب ظهور تأثیرات تله پاتی می شود؛ ولی در خواب طبیعی قوای نفسانی، به این شدت نیست. در خواب طبیعی به خود می پردازد ولی در مصنوعی، به امر و اراده عامل متوجه می گردد.

فرق دیگر در رویاست؛ زیرا در خواب مصنوعی، رویا بدون امر یا اراده عامل محقق نشود و روح معمول، بکلی تحت تأثیر و اختیار عامل درآمده و حرکت باطنی او نیز باید به اراده عامل باشد و رشته ای در گردن او افکنده شده [که] سر آن رشته به دست عامل است و به هر قسم بخواهد می تواند آن را داشته باشد؛ ولی رویا، در خواب طبیعی تابع اراده دیگری نیست، حتی اراده خود خوابیده نیز تأثیر ندارد و فقط پندار و گفتار و کردارهای بیداری، گاهی مؤثر واقع می شود.

فرق دیگر در بیدار شدن است؛ چه بیدار شدن از خواب مصنوعی مانند خود آن، خارج از اراده و سلطه روح معمول است و هر وقت عامل به او امر کند، بیدار می شود؛ ولی در خواب طبیعی هر موقع خستگی قوای بدنی رفع شد و آنچه برای بدل مایتحلل در بدن لازم

است تولیدگردید، روح به ظاهر بدن مایل شده کم‌کم بیدار می‌شود. یک فرق عرفانی نیز بین این دو خواب موجود است و آن این است که خواب طبیعی مانند مرگ طبیعی و خواب مصنوعی چون مرگ اختیاری است که مصطلح عرفا می‌باشد؛ زیرا اولی لازمه طبیعت بشری و بر اثر خستگی پیدا می‌شود و مرگ طبیعی نیز در اثر خسته شدن نفس از توجه و تعمیر بدن است؛ ولی خواب مصنوعی به واسطه تسلیم شدن به امر عامل و وثوق به عمل اوست و تا موقعی که حال تسلیم پیدا نشود، این خواب دست نمی‌دهد. همچنین مرگ اختیاری که در خبر: *مُتَوَاتِرًا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا* بدان اشاره شده و یگانه منظور عرفا در سلوک است و در اصطلاح بودا، وصول به نیروانا - که فنای مطلق است - بدون اراده آمرالهی و وثوق به صحت گفتار و کردار او میسر نشود. و همان‌طور که خواب مصنوعی بر اثر قوت جاذبه عامل است و موجب جذب معمول می‌شود، مرگ اختیاری نیز بر اثر جاذبه الهی پیدا شده و در آن حال، انسان از خود اختیاری ندارد و مجذوب اراده حق است. و به‌طور کلی هر فرقی که بین مرگ طبیعی و اختیاری هست، بین خواب طبیعی و مصنوعی نیز موجود است.

۱. اصول کافی، شیخ کلینی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۲، چ ۴، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، ص ۱۴: بمیرید قبل از اینکه بمیرید.





## رویا

خواب دیدن (رویا)، بین خواب مصنوعی و طبیعی، مشترک و در هر دو واقع می‌شود. رویا را می‌توانیم دو قسم کنیم: اول خواب‌هایی که ناشی از انفعالات و خواهش‌های نفسانی است و منشأ اینها غالباً زمینه انفعالی ذهن است؛ یعنی فکر یا عاطفه‌ای که پیش از خوابیدن، ذهن را فراگرفته و مخصوصاً خیالات ناشی از تمایلات نفسانی که موجب ظهور خواب‌های شیرین و لذیذ است و از وقایع و حالاتی که در بیداری بوده، هر یک در روح نفوذ نموده، صورت‌بندی نماید و "احلام" نامیده می‌شود و به اعتباری هم خیالبافی خواب گفته می‌شود. ولی از لحاظ اعتقادی که ممکن است شخص نسبت به آنها پیدا کند با احلام و خیالبافی بیداری چند فرق دارد:

از جمله آنکه در بیداری، عوامل معارض نیز در کار هستند که تأثیر خیال را خنثی می‌کنند؛ مثلاً کسی که خود را به خیال در مقابل حیوان درنده‌ای ببیند که بدو حمله ور شده نمی‌ترسد؛ زیرا چشم او

چون آن حیوان را نمی بیند، این اثر را خنثی می کند. ولی در خواب چون این قوه معارض نیست، موجب وحشت می شود. فرق دیگر آنکه انسان در خواب گاهی دارای دو شخصیت می شود؛ مثلاً در خواب می بیند که مرده است و خودش هم در تشییع جنازه خود حاضر شده و گریه می کند.

فرق دیگر آنکه وقوع حوادث در خواب خیلی سریع و درحقیقت از حدود زمان خارج است و شخص خوابیده در موقع خواب برای آن، مدتی فرض می کند. ولی در خیال بیداری، این حالت وجود ندارد. فرق دیگر آنکه ترتیب آن در خواب، غالباً منظم و در ردیف یکدیگر است، ولی در خیال، بدون جهت و با اندک تغییری در شنیده یا دیده شده و غیره، منحرف می شود.

قسم دوم، خواب هایی است که در حال آرامی فکر و مغشوش نبودن خیال، پیدا شود که روح متوجه عالم اصلی خود شده و از روزنه ملکوت خویش گذشته یا آینده را ببیند و این قسم دارای تعبیر است. این خواب نیز دو قسم است: قسمی که بدون تعبیر یا با تعبیر، حکایت گذشته می نماید؛ قسمی دیگر آنکه آنچه را بناست بعداً واقع شود، می گوید یا می بیند و به اصطلاح عرفا در قسم اول، جان از روزنه خیال متوجه مثال صاعد می شود و در قسم دوم، متوجه مثال نازل می گردد.

در تعلیل این خواب از قدیم بین دانشمندان اختلاف بوده و کتاب ها در این موضوع نوشته شده است. متأخرین نیز در این باب بحث هایی نموده اند و بعضی از این تعلیلات در تمام اقسام خواب،

جاری و برخی هم مخصوص بعض موارد است و می توان گفت بر هر یک از نویسندگان هر قسم خواب که غلبه داشته، در آن بیشتر تأمل و دقت نموده و تعلیلی مطابق سلیقه و رویای خود ذکر کرده است و یک علت اختلاف اقوال همین است؛ مثلاً تعلیلی که فلاسفه و روحیین برای این قسم خواب نموده اند، آن است که نفس از عالم مجرّادات و مفارقات است و با آن عالم، ارتباط و اتصال داشته و در نتیجه این ارتباط، استعداد درک مغیبات را دارد و در موقع خواب چون قدری از حدود ماده رهایی یافته، به عالم اصلی خود نزدیک می شود، از وقایع آتیه نیز که در لوح محفوظ یا محو و اثبات - که عالم ملکوت و مثال است - ضبط می باشد و به تدریج طبق گنجایش زمان در این عالم ظاهر می شود، مستحضر شده، آنها را مشاهده می کند و گاه می شود که بعض حقایق عیناً مشهود نشده بلکه به صورت چیزی مناسب آن ظاهر می گردد و در این موقع به تعبیر احتیاج دارد؛ چنانکه علم را به صورت شیر (لبن) و شادی را به صورت سبزه و دشمنی یا مال دنیا را به صورت مار شهود می نماید و مانند این قبیل خوابها محتاج به تعبیر می باشد و در این باب کتابها نوشته شده است؛ از جمله کتاب تعطیر الانام فی تعبیر المنام، تألیف شیخ عبدالغنی بن اسماعیل\* و کتاب کامل التعبیر، تألیف ابوالفضل حسین بن محمد ابراهیم تفلیسی که در تهران، سنه ۱۲۶۵ به طبع رسیده و دیگر کتاب مفتاح الاحلام والفراسة، تألیف ابن سلام که قسمتی از آن در تعبیر خواب است و در بیروت سال ۱۹۲۴ طبع

\* متوفی در ۱۱۴۳ هجری.

شده و هر سه جلد در کتابخانه مجلس به نظر نگارنده رسیده. و در آخر کتاب بستان السیاحه نیز به طور اختصار اشاره شده است؛ متقدمین هم در این باره نوشته‌اند. اشخاصی هم مانند محمد بن سیرین بصری در تعبیر خواب معروفیت داشته‌اند و حضرت یوسف - علیه السلام - نیز از انبیا در تعبیر کامل خواب در بین مذاهب و ادیان، محقق و معروف می‌باشند. ولی گاه هم عین اموری را که در این عالم واقع می‌شود، در خواب می‌بیند و این قبیل خواب‌ها احتیاج به تعبیر ندارد.

تعلیل دیگری که برای این قبیل خواب‌ها شده آن است که شعور باطن از نفسانیات مغفوله\* خود و تجارب گذشته، استنباط می‌کند. چنانکه شعور ظاهر\*\* نیز از معلومات سابقه خود یک سلسله نتایج اخذ می‌نماید. مؤید این نظریه آنکه بیشتر خواب‌ها مربوط به اشخاص و چیزهایی است که شخص آنها را می‌شناسد یا قبلاً می‌دانسته است. ولی این نظریه ناقص است و نمی‌توان گفت که تمام خواب‌های غیبی محصول مزج و ترکیب محسوسات و متخیلات است؛ زیرا هرچند می‌توانیم نسبت به خواب‌های گذشته این فرض را بنماییم، ولی از امور آینده چیزی در ذهن ما نیست و بسیاری از خواب‌های گذشته نیز دارای سابق ذهنی نیستند و تصورات، ربطی

\* نفسانیات مغفوله، وجدانیاتی هستند که قبلاً در ذهن حفظ شده و فعلاً مورد توجه وجدان نیستند و قسمت تاریک و غیب ذهن را تشکیل می‌دهند ولی وقتی، وجدانی صریح بوده‌اند.

\*\* شعور ظاهر را به فرانسه، کُنسیانس La conscience گویند و شعور ظاهر وجدانیاتی را گویند که فعلاً مورد توجه ذهن می‌باشند.

به واقعات گذشته و آینده ندارند. پس چاره نیست جز اینکه به عالم مثال قائل شویم که روح به واسطه ارتباط با آن عالم به مشاهده این امور نایل می شود.

تعلیل دیگر آن است که بعضی اموری که در خارج مورد توجه است در ذهن او انعکاساتی ایجاد می کند و اثری از خود باقی می گذارد و همان امور در خواب رشد و نمو می کند و نتایجی هم برای آن امور نشان می دهد و درحقیقت یک نوع عمل انعکاسی است و حتی بعضی از این خواب ها در انسان تأثیر کرده و مقدرات آینده را به خودی خود فراهم می سازد، بدون اینکه با عالم دیگری ارتباط داشته باشد؛ مثلاً اگر کسی در خواب ببیند که در فلان کار موفقیت پیدا نموده، همین خواب موجب تشویق شده، او را به جدیت و کوشش وادار می کند و بر اثر کوشش به مقصود می رسد. یا دانش آموزی که خواب ببیند در امتحانات مدرسه موفق شده است، همین خواب او را به کوشش وادار نموده موفقیت را نصیب او می کند؛ و اگر عکس آن را خواب ببیند، افسرده شده دست از جدیت برمی دارد و در نتیجه، سلب موفقیت از او می شود. این قسم در بعضی موارد جزء قسم سابق محسوب است و این تعلیل را می توانیم تعلیل تحریکی بنامیم؛ زیرا موجب تحریک صاحب خود می شود. این نظریه نیز شامل تمام اقسام خواب نیست و فقط در بعضی موارد صدق می کند؛ زیرا بسیاری از خواب ها مربوط به اشخاصی دیگر است، نه آنکه خیال، منعکس از اعمال خودش باشد، و به علاوه گاهی ممکن است برعکس گردد؛ مثلاً دانش آموزی خواب ببیند که

در امتحان مردود شده و بر اثر این خواب گاه در کار خود کوشش می‌نماید و موفق می‌شود یا آنکه مأیوس شده کار نمی‌کند و مردود می‌گردد و در هر یک از شقوق، ممکن است در اثر مخالفت یا موافقت خصوصی یا پیش‌آمد بیماری و غیره تغییر پیدا شود، پس اثر خواب، خود قطعی نیست.

نظریه فروید\*، پزشک و روان‌شناس معروف اتریشی، نیز که خواب را عبارت از مجموعه رموزی می‌داند که هر یک، اشاره به یکی از میل‌ها و آرزوهای سرکوفته است و در موقع خواب به واسطه نبودن سد و مانع، ظاهر می‌شود، در تمام موارد درست نیست؛ زیرا بسیاری از خواب‌های غیبی نتیجه رغبت‌ها و تمایلات سرکوفته سابق نیستند بلکه اصلاً با آنها ارتباطی ندارند.

پس در اینجا می‌توانیم بگوییم که علم امروز به‌طور کلی تاکنون به کشف معمای خواب نایل نشده و تنها فلسفه و علوم مابعدالطبیعه عهده‌دار حل آن است.

---

\* Freud، از دانشمندان معاصر است که در سال ۱۹۰۰ کتابی به‌نام خواب و تعبیر آن تألیف کرده و نظریات او امروز مورد توجه دانشمندان دنیاست و مذهب او به‌نام خودش، فرویدیسم (Freudisme) خوانده می‌شود، و اخیراً در انگلستان وفات یافت؛ خبر مرگ او در روزنامه‌ها منتشر گردید.

## رویا در خواب مصنوعی

در خواب مصنوعی نیز رویا وجود دارد، لیکن به طرز دیگری است؛ یعنی تحت ارادهٔ عامل می‌باشد و تقویت آن نیز به توسط او ممکن و کمال آن در درجهٔ سوم خواب است. همین امر درحقیقت موجب کشف تداوی روحی گردید؛ زیرا امیل کوئه، دانشمند فرانسوی که تداوی روحی را کشف نمود، پزشک یا پروفیسور نبود بلکه دوا فروش بود ولی از خواب مغناطیسی اطلاع کامل داشت و مدت بیست سال تمام مشغول تجربیات و آزمایش‌ها بود. بالاخره به اهمیت خیال انسانی پی برده و چند قاعده برای تقویت و تربیت آن کشف نمود و نظریهٔ او به نام خودش "کوئه‌ئیسیم" موسوم گردید.

مسیوکوئه در ضمن تجربیات، مشاهده کرد که هرچه از هیپنوتیزم استفاده کرده درحقیقت، بر اثر قدرت خیال شخصی معمول بوده و تمام آثار به واسطهٔ قوت خیال او است؛ حتی اگر به او امر شود که در فلان روز یا ماه یا سال معین فلان عمل را بجا بیاورد، بدون تخلف، در آن موقع اجرا خواهد کرد. مسیوکوئه پی برد که در

حال خواب، شعور ظاهر معمول از بین رفته و تنها شعور باطن او – به خصوص قوه فکر که مافوق خیال است – بیدار است و این شعور هم مانند شیشه عکاسی یا صفحه نوار ضبط صوت است که هرچه به او تلقین شود، فوری در آن، جا می‌گیرد و این امر خود دلیل بر شعور باطن است و نیز دلالت می‌کند بر اینکه قدرت شعور باطن کمتر از شعور ظاهر نیست بلکه زیادتر است، هرچند که پیدایش آن پس از شعور ظاهر است.

مطالعه و دقت در این قبیل امور، دانشمند مزبور را به کشف تداوی روحی و قوانین آن موفق نمود. مولفورد<sup>۱</sup> امریکایی نیز از این فن در تداوی روحی استفاده نموده و کتاب تداوی نفس را – که به فارسی به نام طیب خودباش، ترجمه شده – نوشت و حتی علم مغناطیس درمانی را علوم اعجاز مسیحیت نامید و اساس آن را به جایی برد که معجزات مسیح (ع) و شفادادن مریض و زنده کردن مرده را نیز بر اثر این نیرو دانست و معجزه را از آثار این قوه می‌داند. البته معجزه هم، بر اثر قوه جاذبه روح است ولی نه آنکه مغناطیس جسمی در آن مؤثر باشد، بلکه مافوق جسم و جسمانیات و مربوط به مغناطیس کامل روحی است.

شارکو<sup>۲</sup> – دانشمند و روان‌شناس فرانسوی – نیز در تداوی روحی و هیپنوتیزم تحقیقاتی نمود و این همان است که بزرگان اسلام فرموده‌اند:

1. Mulford

2. Charcot



أَتَزَعَمَ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ      وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ  
دَوَاؤُكَ فَيَاكَ وَ مَا تَشْعُرُ      وَ دَاؤُكَ مِنْكَ وَ مَا تُبْصِرُ<sup>۱</sup>

البته منظور بزرگان دین اسلام مراتب معنوی و جامعیت باطنی و ظاهری است که دردهای درون و علاج آنها هم در خود انسان است ولی صورت ظاهر هم به واسطه قوت روح مؤثر است.

جدّ امجد، مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه در کتاب صالحیه که در سال ۱۳۲۸ قمری پایان یافته و قبل از موضوع پیدایش تداوی روحی در اروپا بوده، در حضرت انسان، حقیقه هفتم فرماید: «فقیری می‌گفت که سه امر از من برآید نه غیر من، و به آن تحدی می‌نمایم با جمیع اهل عالم از دول و ملل و اوسط آنها در سهولت و صعوبت که پس از شنیدن کلام من، فرنگیان به سیصد سال انجام دهند؛ آن است که تمام امراض را به بدن خود انسان علاج نمایم به سهولت و جهی، به مدّت قلیل، بدون هیچ دوا و حتی برص و تب دق و کوفت و نحو آنها را به یک روز مثلاً.<sup>۲</sup>» تا آخر.

رویا نیز در خواب مصنوعی بر اثر همین تلقین است و هرچه تأثیر آن زیادتر باشد، اثرات خواب معمول بیشتر و بهتر ظاهر می‌گردد؛ از این رو بر اثر تلقین – چنانکه سابقاً ذکر کردیم – خواب می‌بیند که به آسمان‌ها رفته و با فرشتگان راه می‌رود، بلکه از آنها

۱. شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، تألیف قاضی کمال‌الدین میرحسین بن معین‌الدین میبیدی یزدی، ج ۲، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۵۶: آیا پنداری که تو تنی کوچکی، درحالی که در تو درنوردیده است عالم بزرگتر، دواي تو در توست و نمی‌دانی، و درد تو از توست و نمی‌بینی.

۲. صص ۱۳۰-۱.

بالا تر رفته جلوه‌ای از الوهیت را شهود می‌کند؛ زیرا بنا به فرمایش عرفا که روندگان راه غیب بوده‌اند، هر یک از موجودات عوالم عالیه مانند آینه می‌باشد و صورت تمام در آنها هویداست و ممکن است کسی از عالم مثال ترقی نماید، مع‌ذکب ببیند به آسمان‌ها رفته و آنها را سیر نموده است؛ زیرا نمونه آسمان‌های حقیقی عالم جبروت و ملکوت در عالم مثال نیز موجود است و آنچه او در خواب مصنوعی سیر کرده، همان آسمان‌های عالم مثال است.

تأثیرات رویا در خواب مصنوعی بیشتر از خواب طبیعی است، ولی رویاهای مصنوعی غالباً در بیداری فراموش می‌شود، برخلاف خواب‌های طبیعی که غالباً در خاطر می‌مانند.

## نظر عرفانی به خواب مصنوعی

اگر با نظر دقت در اسرار خواب مصنوعی بنگریم، بسیاری از مشکلات مسائل سلوک و مابعدالطبیعه که حل آن از نظر علم دشوار است، برای ما حل می‌شود. چنانکه در خواب طبیعی نیز همین طور است. لیکن در خواب مصنوعی مطالب بیشتری مکشوف می‌گردد و ما به طور اختصار به بسیاری از این رموز اشاره می‌کنیم و در حقیقت، منظور از این رساله همین فصل است که متمم کتاب تنبیه التائمین می‌باشد.

خواب مصنوعی مانند خواب طبیعی بر تجرد روح و اینکه غیر از بدن است به خوبی دلالت می‌کند؛ زیرا معمول در موقعی که خواب است و حواس ظاهر او از کار افتاده، بر حسب امر عامل در اطراف کره زمین بلکه بالاتر، حرکت و گردش می‌کند و اشخاص و اشیا را دیده و مطالب را ادراک می‌نماید. پس معلوم می‌شود دارای شخصیتی غیر از بدن است که شعور باطن او مرکب آنست و برای عقل نیز که مافوق شعور باطن است، جای معینی در بدن نیست تا

به مادّیت آن قائل شویم و آن را قابل رؤیت یا احساس بدانیم و با آنکه ظهور فکر و شعور در دماغ است و بر اثر صدمهٔ دماغ، فکر نیز مختل می‌شود، خودِ فکر، مادّی و جسمانی نیست؛ چنانکه برگسن\*، فیلسوف معاصر فرانسوی، گفته است که هرگاه تابلویی را از میخی بیاویزیم، اگر آن میخ تکان خورد، تابلو هم تکان می‌خورد و اگر بیفتد، تابلو هم خواهد افتاد، ولی این ملازمه دلیل اتّحاد هر دو نیست. همچنین هرگاه دماغ آسیب ببیند، فکر هم آسیب می‌بیند، ولی این امر دلالت بر این ندارد که فکر خودِ دماغ است\*\* بلکه فکر مجرد از ماده است.

و نیز موضوع خواب دلالت می‌کند بر اینکه نفس انسانی قدرت خلاقیت دارد و می‌تواند بدون آلت و زمان، ایجاد بدنی برای خود بنماید که نزد عرفا بدن مثالی نامیده می‌شود؛ زیرا در موقع خواب با بدنی که غیر بدن مادّی اوست، در حرکت است ولی در خواب گمان می‌کند که عین این بدن است؛ زیرا هیچ فرقی با این بدن ندارد و البته همین‌طور هم هست، چه بدن مثالی حقیقت همین بدن و مرتبهٔ طولی آن است و در عرض آن واقع نشده تا آنکه غیر آن باشد\*\*\*.

\* Bergson، از بزرگان فلاسفه و در فلسفه دارای نظریاتی است که به عقاید صدرالمتألهین شیرازی شباهت زیادی دارد. در سال ۱۸۵۹ متولد شده است.

\*\* برگسن کتابی به نام ماده و حافظه (Matière et Mémoire) نوشته و در آن کتاب تجرّد قوای نفس را اثبات کرده است.

\*\*\* پاپوس که یکی از دانشمندان علوم روحی است، شخصیت دنیوی انسان را به ازابهٔ بسته شده تشبیه می‌کند. ازابه اشاره به تن و اسبِ کشندهٔ آن تصویر بدن مثالی و رانندهٔ آن نمایندهٔ روح است و دهنه، مانع کج‌روی می‌شود. هنگام خواب تقریباً ازابه برای

این خواب بر تجرّد خیال انسانی نیز دلالت می‌کند؛ زیرا رویای غیبی که خبر از آینده می‌دهد، تعلیل صحیح آن همان تعلیل روحانی است که قبلاً گفتیم و هیچ یک از تعلیل‌های دیگر کافی و کامل نیست.

پس در این حالت معلوم است که خیال به عالم وسیع تری اتصال پیدا کرده و اگر مادی می‌بود، ممکن نبود که به عالم غیر مادی متصل گردد. و به علاوه سیرهایی که در موقع خواب با قوّه خیال می‌شود، از قدرت ماده خارج است؛ زیرا ماده به واسطه نقص و ضیق، نمی‌تواند بدون حدود زمانی و مکانی حرکت کند یا بر موجودات زیادی محیط گردد و چون تجرّد خیال - که یکی از قوای نفس است - ثابت شود، تجرّد خودِ نفس به طریق اولی ثابت می‌گردد. در اینجا مناسب است تذکر دهیم که فلاسفه مشائیین، خیال انسان را مجرد نمی‌دانند ولی عرفا و اشراقیین اخیر اسلام، از قبیل صدرالمتألهین شیرازی، همه قوای نفس حتی حواس ظاهره را نیز از وجهه ادراک، مجرد و بدن را

→

استراحت باز می‌شود و ازابه (جسم) از حرکت مانده، عنان اسب، رها شده به اطراف در حرکت است. در این هنگام گاهی تمایل دیگری برای راننده پیدا می‌شود که می‌خواهد تنها بر اسب سوار شده گردش کند و ازابه را بگذارد، در این موقع رویا دست می‌دهد. در نزدیکی مرگ راننده در جایگاه خود کم‌کم از بار گران خسته شده و می‌خواهد به خواب برود، اسب از ازابه باز شده رو به جلو می‌رود. راننده برای گرفتن او از ازابه پایین می‌آید که سوار اسب شده جلو برود. هنگام مرگ، اسب از ازابه جدا شده و جلو می‌رود. راننده ناچار ازابه شکسته را رها کرده بر اسب سوار شده فارغ از بار ازابه، در میدان وسیعی جولان می‌کند. با این تشبیه که پاپوس نموده می‌توان گفت که راننده پس از آنکه اسب نیز از کار افتاد، او را رها نموده خود به تنهایی گردش می‌کند و این اشاره است به اینکه روح از عالم مثال نیز بالاتر رفته و بدن مثالی را که در این مثال به اسب تشبیه شده، می‌گذارد.

آلت و واسطه فعالیت نفس می‌دانند و مسأله خواب - چنانکه گفتیم - مؤید همین قول است.

وجود عوالم فوق زمان و ماده نیز که عالم علم است به توسط خواب اثبات می‌شود؛ زیرا روح در موقع خواب گردش می‌کند و مشاهداتی که در بیداری اصلاً از آنها بی‌خبر است برای او رخ می‌دهد، مخصوصاً در درجات عالی خواب مصنوعی، روح معمول به زبان‌هایی که هیچ با آنها آشنا نبوده سخن می‌گوید و همچنین امراض خود و دیگران و معالجه آنها را می‌شناسد، در صورتی که ممکن است بکلی بی‌سواد و بی‌اطلاع از همه چیز بوده باشد؛ بلکه گاه در موقع خواب به اصطلاحات علمی نیز آشنایی پیدا می‌کند. همچنین اشخاصی را که اصلاً نمی‌شناخته در رویا می‌شناسد؛ مثلاً حضرت رسول (ص) را در خواب طبیعی می‌بیند و بدون اینکه کسی به او بگوید یا بپرسد، آن حضرت را می‌شناسد و در خواب مصنوعی نیز بسیاری از گذشتگان را دیده و می‌شناسد.

پس معلوم می‌شود روح شخص خوابیده در موقع خواب به عالمی که حقیقت علم و یقین است، اتصال پیدا کرده و بدین جهت به حقایق امور پی می‌برد و این مطلب مؤید عقیده افلاطون است که معتقد بود عالم ماده و جسمانیات، عالم ظنّ و گمان است و علم و یقین در آن نبوده، بلکه علم در عالم عقول و مجردات است و تا موقعی که انسان بدان عالم و به فرد کامل عقلانی نوع خویش که در عالم مفارقات است - و فلاسفه اسلام آن را به مناسبت انتساب آن قول به افلاطون، مثال افلاطونی می‌نامند - اتصال پیدا نکنند، علم

برای او دست نمی‌دهد.

و نیز از مسأله خواب ثابت می‌شود که عالم مجردات از حیطة زمان خارج و به اصطلاح فلاسفه در عالم دهر می‌باشد؛ زیرا روح در خواب، مسافت‌های خیلی زیاد را در اندک مدتی می‌پیماید و کارهایی که انجام آنها در بیداری ممکن است چندین ماه بلکه چند سال طول بکشد، در موقع خواب بزودی انجام می‌دهد. و نیز در آن عالم، گذشته و اکنون و آینده با یکدیگر جمعند؛ زیرا روح همان‌طور که بر حال اطلاع دارد، از گذشته و آینده نیز آگاه بوده و کسانی را که مدّت‌ها از دنیا رفته‌اند، در آنجا می‌بیند و همچنین آینده را مشاهده می‌کند که حکما گویند: مفترقات در وعاء زمان، مجتمعات در وعاء دهر می‌باشند.

دقت در این قبیل امور به انسان می‌فهماند که روح او بالذات استعداد رسیدن بدان عالم را دارد؛ پس اگر در صدد تربیت خود برآید - به طوری که همان انصرافی که در خواب رخ می‌دهد در بیداری نیز واقع شود - می‌تواند اموری را که در خواب می‌بیند در بیداری شهود نماید و همچنین اعمالی بدون وقوع در زمان از او صادر شود. و روح بر اثر تقویت و کمال که برای او پیدا شده، بدن را مستخر خود نماید و چون این مطلب را تصدیق کردیم، مسأله معراج جسمانی و محتاج نبودن آن به زمان به خوبی واضح می‌گردد و اشکالاتی که در این باب از بی‌بصیرتان شده است، از قبیل اینکه چگونه ممکن است تمام عالم را در چند ثانیه گردش نمود و مانند اینها، حل می‌شود.

و همچنین مسأله طّی مکان که در باره بعض بزرگان رسیده مانند قضیّه منسوب به حضرت صادق - علیه السلام - که برای معلى بن خنیس طّی مکان فرمود، یا ظاهر شدن در چندین جا برای اشخاص متعدّد، چنانکه در باره علی - علیه السلام - رسیده است که در یک شب در چهل جا ظهور کرد\* و امثال این قبیل امور که از خوارق عادت است، مورد تصدیق واقع می شود؛ و همچنین صحّت فرمایش پیغمبران و جانشینان آنان که مدّعی اتّصال و ارتباط به عالم غیب بوده اند، واضح می گردد.

مسأله دیگر که از خواب استفاده می شود، آنکه جان انسان به خودی خود دارای شعور و اختیار و اراده نبوده بلکه این حالات را دیگری به او داده است، مخصوصاً در خواب مصنوعی؛ زیرا اگر این صفات ذاتی او می بود، هیچ وقت از او منفک نمی شد؛ در صورتی که در خواب از خود اختیاری ندارد، به خصوص در خواب مصنوعی که مطیع امر و اراده عامل است و این انفکاک، دلالت دارد بر اینکه این صفات ذاتی او نیست و هرچه ذاتی نباشد، محتاج به علت است و علت آن، ذات حق است که به او وجود داده و این صفات را نیز به او عطا فرموده است و عقل و اراده داده که از آنها استفاده کند و در تکمیل خود بکوشد، پس مختار است ولی اختیار او به اختیار نیست که در عین اختیار، کار او به حول و قوّه الهی است و این است معنی

\* عرفا فرموده اند: حقیقت علویّه که مظهر تامّه حق دارد، در تمام ذرات موجودات ساری و محیط به همه است و ظهور او در چهل جا اشاره به کمال بیننده است که آن حقیقت را به صورت بشری علی (ع) شهود کرده ولی حقیقت او در همه جا هست.



امْرُؤَيْنِ الْأَمْرَيْنِ.<sup>۱</sup>

مسأله دیگر که در اینجا خیلی مهم است آن است که دقت در آثار خواب مغناطیسی، مسأله فناء فی الله را که مقصد اصلی روندگان راه حقیقت است، آسان می‌سازد؛ زیرا در این خواب، معمول به هیچ وجه از خود اختیاری نداشته، فانی در امر و اراده عامل است و هرچه او دستور دهد بجا می‌آورد و به قول خواجه شیرازی:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

و به مضمون:

رشته‌ای در گردنم افکنده دوست

می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست

و مطابق فرمایش مولوی:

آلت حقیق و فاعل دست حق

می‌نشاید فعل حق را طعن و دق<sup>۲</sup>

معمول هم وسیله و آلت انجام اراده عامل است. موضوع فنا نیز همین طور است؛ زیرا روح سالک به واسطه کشش خدایی، مجذوب واقع شده و اختیار از کف او ربوده می‌شود تا به جایی می‌رسد که فانی صرف شده و به مقام بندگی سرافراز می‌گردد و این بالاترین مقام سلوک است؛ زیرا نهایت بندگی، ظهور وجهه خدایی است؛ چنانکه

۱. الهدایه، شیخ صدوق، مؤسسه امام هادی، قم، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۱۸: قال الصادق (ع) لا جبر ولا

تفویض بل امر بین الامرین (نه جبر است و نه تفویض بلکه امری است بین این دو امر).

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۵۳ (با کمی اختلاف).

در حدیث است: **الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ**<sup>۱</sup> و به همین جهت در تشهد نماز، صفت بندگی، مقدم بر رسالت و در بین سایر صفات، مخصوص به ذکر شده است که: **أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**. در این حالت، سالک مانند شخص معمول در هیچ کاری، صاحب اراده و اختیار نیست، بلکه مجذوب و مطیع امر و اراده حق است و آنچه بجا می آورد، درحقیقت از او صادر نشده بلکه به توسط او از حق صادر گردیده، چنانکه نسبت به معمول نیز همین طور است و معنی آیه شریفه: **وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى**<sup>۲</sup>، از این بیان واضح می شود؛ زیرا حضرت رسول (ص) به کلی بی اراده شده و هرچه می کرد به امر و اراده حق بود و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) یا حضرت صادق (ع) – بنا به اختلاف اقوال – فرمود: **كَرَّرْتُهَا حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنْ قَائِلِهَا**. یعنی **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**<sup>۳</sup> را به قدری تکرار کردم که از گوینده اصلی شنیدم و این حالت همان مرتبه فناست.

دیگر آنکه همان طور که در خواب مصنوعی باید معمول به یک چیز توجه داشته و فکر او نیز متشتت نباشد تا آنکه خواب پیدا شود، در سلوک الی الله و رسیدن به مقام فنا نیز شرط است که سالک همواره متوجه و متذکر حق بوده، از تشتت حواس و اختلاف فکر جلوگیری کند؛ زیرا بدون توجه و تذکر، حالت استغراق پیدا نشود.

۱. مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ص ۴۵۳: بندگی حقیقی جوهره ای است که اساس و ذات آن ربوبیت است.

۲. سوره انفال، آیه ۱۷: و آنگاه که تیر می انداختی، تو تیر نمی انداختی، خدا بود که تیر می انداخت.

۳. سوره حمد، آیه ۵: تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.

در خبر است: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ<sup>۱</sup>؛ زیرا نماز معراج مؤمن است و باید با حال توجه و تذکر تام باشد. مولوی می فرماید:

مراد من ز نماز آن بود که پنهانی

حدیث درد فراق تو با تو بگذارم

وگر نه آن چه نمازی بود که من با تو

مدام روی به محراب و دل به بازارم<sup>۲</sup>

پس تا موقعی که حضور قلب نباشد، حقیقت نماز پیدا نشود؛

چنانکه امیرالمؤمنین علی (ع) در موقع نماز چنان حالت استغراق و

توجه به حضرت حق پیدا می کرد که التفات به بدن نداشت و تیر را

که از پای او کشیدند، هیچ ملتفت نشد.

این امر نیز در خواب مصنوعی برای اینکه در موارد سلوک

مورد انکار واقع نشود شاهد دارد؛ زیرا معمول در موقع خواب اگر

جراحی هم به بدن او برسانند، اصلاً متأثر نمی شود؛ چه مجذوب امر

عامل شده و به بدن خود توجه ندارد، بلکه گاهی خون نیز در موقع

جراحی از بدن او جاری نمی شود. پس نمی توان امثال حکایت تیر

کشیدن را انکار نمود و خلاف عقل دانست؛ زیرا اگر خلاف عقل

می بود، در خواب مصنوعی واقع نمی شد.

امر دیگری که از خواب مصنوعی استفاده می شود، لزوم تسلیم

امر مرتبی است و همان طور که در این خواب باید معمول، تسلیم

۱. نماز بدون حضور قلب، نماز نیست.

۲. جذبات الهیة، منتخبات کلیات شمس الدین تبریزی، گردآورنده شیخ اسدالله ایزدگشسب، انتشارات حقیقت، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۵۹ (با کمی اختلاف).

ارادهٔ عامل شود، در موقع سلوک نیز لازم است که سالک خود را تسلیم امر مرتبی و راهنمای خویش بنماید که فرموده‌اند: الإسلام التَّسْلِيمُ<sup>۱</sup>. از این رو علی بن ابی طالب فرمود: أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ (ص)<sup>۲</sup>؛ زیرا محمد (ص) مرتبی علی و او نسبت به محمد مطیع، بلکه فانی صرف بود و بدین جهت به کمالی که درخور آخرین استعداد بشر است رسید.

دیگر آنکه در خواب مصنوعی اعتقاد به صحت و امکان خواب و همچنین تمرین و عمل کردنِ بدن، شرط است. در مراتب روحی نیز علم و عمل با یکدیگر ملازم؛ و قابل انفکاک نیستند و علم بدون عمل مانند درخت بی برگ و بر، و زنبور بی عسل و مانند علم به خواب مصنوعی است بدون آنکه تمرین شده باشد. سعدی فرموده:

بار درخت علم ندانم بجز عمل

با علم اگر عمل نکنی، شاخ بی بری<sup>۳</sup>

عمل بدون علم هم مانند رفتن شخص کور است از راهی بدون راهنما و مانند عملِ عاملی است که به صحت خواب اعتقاد نداشته باشد. بلکه علاوه بر علم، وجود ایمان قوی که عبارت از همان اعتقاد کامل است، شرط است و در هر امری تا ایمان و ثبات و استقامت و عزم و اراده نسبت بدان نباشد، انجام نگیرد. از این رو در بیشتر علوم

۱. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۳، مؤسسه نشر اسلامی، ص ۲۰۴.

۲. التوحید، شیخ صدوق، تصحیح سید هاشم حسینی تهرانی، جامعهٔ مدرسین، قم، ۱۳۸۷،

ص ۱۷۴: من بنده‌ای از بندگان محمد (ص) هستم.

۳. کلیات سعدی، قصیده‌های فارسی، ص ۶۸۰، بیت ۱۴۳۳.

مخصوصاً علوم عملی، ایمان شرط است؛ مثلاً در علم اخلاق، ایمان بدان لازم و در اصطلاح علمای اخلاق، به وجدان اخلاقی موسوم است و در جنگ و سربازی، ایمان سرباز به کار خود و علاقه قلبی بدان و امید موفقیت، شرط است.

مسأله دیگر که از این خواب استفاده می‌شود، قدرت و عظمت فوق‌العاده و فوق‌الماده روح است؛ زیرا گفتیم که روح معمول در درجات عالی خواب طوری است که آثار تله‌پاتی از او صادر می‌شود و می‌تواند در فواصل دور از خود آثاری به‌ظهور برساند و بر قوای عالم محیط شود؛ همان‌طور که بر مکان احاطه نموده و فوق زمان واقع می‌شود؛ و البته هر چه کامل‌تر گردد، بروز این آثار نیز بیشتر می‌شود و اگر روح را تربیت کند، در بیداری هم این آثار به اختیار از او ظاهر می‌شود و مسأله معجزات و کرامات که به انبیا و اولیا نسبت داده شده، با توجه به این امر، تصدیق می‌شود و می‌فهمیم روح ممکن است طوری عظمت پیدا کند که در بیداری نیز نسبت به ماسوی محیط بوده در آنها تصرف نماید و مسأله خواب، کسانی را که منکر وجود معجزات و کرامات بزرگان می‌شوند، جواب می‌دهد. دیگر آنکه در خواب مصنوعی اراده عامل در نفس معمول، ایجاد قدرت و توانایی می‌کند و اگر امر او نباشد، معمول نمی‌تواند سیری را انجام دهد؛ چنانکه عرفا نیز می‌فرمایند: خود امر و اجازه راهنما ایجاد اثر می‌کند، نه آنکه مشروط به قابلیت تام باشد، بلکه شرط قابلیت داد اوست<sup>۱</sup>. البته تصفیة نفس و تکمیل آن لازم است

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۸:

ولی کمال واقعی و قدرت روحی به توسط امر هادی پیدا می‌شود؛ چنانکه در خواب مصنوعی لوازم و شرایط مقدماتی باید موجود باشد تا معمول به خواب برود و این خواب رفتن شرط پیدایش امر و ارادهٔ عامل است و امر او موجب پیدایش قدرت معمول می‌باشد. در اینجا کلام خود را ختم نموده و از خوانندگان که در آغاز به آنان وعدهٔ اختصار دادم و معذک بیان به طول انجامید، پوزش می‌خواهم.

سلطانحسین تابنده گنابادی

۲۶ محرم الحرام ۱۳۵۸

مطابق ۲۷ اسفندماه ۱۳۱۷

→

بلکه شرط قابلیت داد اوست

داد لُب و قابلیت هست پوست

کتبی که در نوشتن رساله خواب مصنوعی مورد اعتماد بوده‌اند

- ۱- شرح منظومه، تألیف حاجی ملاهادی سبزواری.
- ۲- الارواح، تألیف طنطاوی، طبع دوم، منطبعة سعادة مصر، قاهره، ۱۳۳۸.
- ۳- اسرار مانیتم، تألیف سید عبدالله سیار، از نشریات بنگاه خاور، چاپ تهران، ۱۳۰۷.
- ۴- اصول تداوی روحی، تألیف آقای کاظم‌زاده ایرانشهر، از انتشارات روزنامه‌خگر اصفهان، طبع مطبعة سعادت، اصفهان، ۱۳۰۸.
- ۵- رسائل الارواح از نشریات مجلة المقتطف، طبع مصر، ۱۹۲۸.
- ۶- عالم ارواح، تلخیص و ترجمه حبیب‌الله آموزگار از الارواح طنطاوی، از مطبوعات کتابخانه گنج دانش، تهران، ۱۳۰۷.
- ۷- روان‌شناسی، گفتار آقای دکتر قاسم غنی، از انتشارات بنگاه وعظ و خطابه.
- ۸- روان‌شناسی، تألیف آقای دکتر سیاسی، طبع تهران، ۱۳۱۷.

٩- التّویم المغناطیسی، تألیف دکتر محمد رشدی، منطبعة مصر،

١٩٢٣ / ١٣٤١.

١٠- گرانداروس.



## فهرست‌ها

- آیات شریفه، روایات، عبارات و اشعار عربی
- اشعار فارسی
- اعلام (اشخاص، اماکن، کتاب‌ها)



## آيات شريفه، روايات، عبارات و اشعار عربى

<p>إِنَّ فِي أُمَّتِي مُكَلَّمِينَ مُحَدَّثِينَ                  ٢٢، ٤٥، ٤٧ /                  إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ                  لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ                  شَهِيدٌ / ٢٦</p>	<p>أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ / ١٢٩                  إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ                  فَيَكُونُ / ٣٨                  أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ /                  ١٣٨</p>
<p>إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ                  ٥٤ /                  إِنِّي وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْأَخِرَةِ                  وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا                  فَمَتَى يَجِدُونَهَا / ٤٩                  أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ                  شَيْءٍ شَهِيدٌ / ٤</p>	<p>الإِسْلَامُ التَّسْلِيمُ / ١٤٠                  الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ / ٥٩                  الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ                  ١٣٨ /                  اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا                  وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا /                  ٨٩، ٩٤</p>
<p>إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ /                  ١٣٨</p>	<p>النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا / ٤                  أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ / ١٤٠</p>

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ... / ٦٠	حَى عَلَى الصَّلَاةِ / ٥٨ حَى عَلَى الْفَلَاحِ / ٥٨ حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ / ٥٨
فَصَمَّ ظَهْرِي لِأَنْبِيَّ بَعْدِي وَ جَبْرُهُ / ٤٥	دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَمَا تَشْعُرُ / ١٢٩ رَأَى الْمُؤْمِنِ وَرُؤْيَاهُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَاءِ النَّبُوَّةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُعْطَى... / ٤٣
كَالْمَيْتِ بَيْنَ يَدَيْ الْغَسَّالِ / ٥٥ كَرَّرْتُهَا حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنْ قَائِلِهَا / ١٣٨	رَأَى الْمُؤْمِنِ وَرُؤْيَاهُ عَلَى سَبْعِينَ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَاءِ النَّبُوَّةِ / ٤٤
كَمَثَلِ الْحِنَارِ يَحْمِلُ آسْفَارًا / / ١٧	رُؤْيَا الْأَنْبِيَاءِ (ع) وَحَى وَرَأَى الْمُؤْمِنِ وَرُؤْيَاهُ وَحَى / ٢٣ رُبَّ مُصَلٍّ وَالصَّلَاةُ تَلْعَنُهُ / ٦٠
لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ / ١٣٧	سَنَرِبِهِمْ أَيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ / ٣
لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ / / ١٣٩	طَالِبِ الدُّنْيَا مُؤَنَّثٌ وَ طَالِبِ الْعُقْبَى مُخَنَّثٌ وَ طَالِبِ الْمَوْلَى مُدَكَّرٌ / ٥٢
مَعْرِفَتِي بِالتَّوْرَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالتَّوْرَانِيَّةِ / ٢٧	عَسَلٌ مَرَّ شَعْبٌ / ١٦ عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ / ٤٥
مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا / ١١٩ وَ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ إِنَّمَا التَّوْمُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا الْيَقِظَةُ بَعْدَ التَّوْمِ بِمَنْزِلَةِ... / ٢٩	
وَ كَايِّنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ	

رَمَى / ١٣٨	الْأَرْضِ يَمْزُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ
و من قصر عن ذلك فهو شاك	عَنْهَا مُعْرَضُونَ / ٣٨
مُرْتَاب / ٢٧	وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا
وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفِّيكُمْ بِاللَّيْلِ وَ	أَنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ أَنَّ السَّاعَةَ
يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ / ٩٤	لَا رَيْبَ فِيهَا / ٢٩
هما مدينتان، واحدة بالمشرق	وَ كُنْ ذَا مَعْرِفَةٍ بِأَنَّكَ عَاجِزٌ
و واحدة بالمغرب / ٣٣	ضَعِيفٌ لَا تُقَدِّرُ عَلَى شَيْءٍ
يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ الرَّائِدَ لَا	مِنْ حَرَكَاتِكَ ... / ٣٠
يُكَذِّبُ أَهْلَهُ وَالَّذِي بَعَثَنِي	وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْ
بِالْحَقِّ [نَبِيًّا] ... / ٢٩	لَا تَذَكَّرُونَ / ٢٩
	وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ



## اشعار فارسی

دل هر ذره را که بشکافی / ۸۳	آفتابی در یکی ذره نهان / ۸۳
ذره ذره کاندترین ارض و سماست / ۸۴	آلت حقیق و فاعل دست حق / ۱۳۷
رساند گلشنی را تا به گلشن / ۸۴	الهی زاهد از تو حور می خواهد، قصورش بین / ۵۲
رشته‌ای در گردنم افکنده دوست / ۱۳۷	بار درخت علم ندانم بجز عمل ۱۴۰ /
علم رسمی سر به سر قیل است و قال / ۱۸	بلکه شرط قابلیت داد اوست / ۱۴۱ / ۱۴۲
علم نبود غیر علم عاشقی / ۱۸	تو یک چیزی ولی چندین هزاری / ۳۹
علم‌های اهل تن آحمالشان / ۱۸	در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند / ۱۳۷
علم‌های اهل دل حمالشان / ۱۸	

همین میل آمد و باکاه پیوست	فقیهان طریق جدل تاختند /
۸۴ /	۱۶
همین میل است اگر خواهی	مراد من ز نماز آن بود که
همین میل / ۸۴	پنهانی / ۱۳۹
یکی میل است با هر ذره	وگرنه آن چه نمازی بود که من
رقاص / ۸۴	با تو / ۱۳۹



اعلام  
(اشخاص،اماكن،كتابها)

اصول كافي / ١١٩	آدم(ع)، حضرت / ٤٩
اعتقادات / ٢٩	آسيای صغير / ٨١
اعلمي، حسين / ٥	ابراهيم(ع)، حضرت / ٧٠
افلاطون / ١٣٤	ابطحي / ٤٥
التحفة السنيه / ٥٥	ابليس / ١٨
التويم المغناطيسي / ٩٩، ١١٠	ابن سلام / ١٢٣
التوحيد / ١٤٠	ابن سيرين بصرى، محمد /
الصافي / ٥	١٢٤
المزار / ٤٥	اجودالتقريرات / ٥٩
الميزان / ١٤٠	اروپا / ١٢٩
الهدايه / ١٣٧	اسرار مانيتيزم / ٨٧، ٩٨، ١٠٠،
انگلستان / ١٢٦	١٠٢
ايرلند / ١٠٣	اسماعيل(ع)، حضرت / ٧٠

ایزدگشسب، شیخ اسدالله /	۱۴۲، ۸۰، ۷۷
بحار الانوار / ۲۷، ۲۹، ۴۴	۱۳۹
بهرانی، سیدهاشم / ۳۳	تداوی نفس / ۱۲۸
برامویل / ۱۱۰	تعطیر الانام فی تعبیر المنام / ۱۲۳
براید، دکتر جیمس / ۹۸، ۱۱۲	تفلیسی، ابوالفضل حسین بن
برگسن / ۱۳۲	محمد ابراهیم / ۱۲۳
برین هیم / ۱۰۹	تنبیه التائمین / ۱، ۴، ۷۹، ۸۹،
بستان السیاحه / ۱۲۴	۱۳۱
بوحنیفه / ۵۶	تهران / ۱۸، ۳۰، ۳۹، ۸۳،
بودا / ۱۱۹	۸۴، ۱۲۳، ۱۲۹
بور / ۸۲	جابلسا / ۳۳
بوعلی سینا / ۵۶	جابلقا / ۳۳
بونیس / ۱۰۹	جذبات الهیه (منتخبات کلیات
بیان السعاده / ۸۴	شمس الدین تبریزی) / ۱۳۹
بیدخت / ۸۰	جوحی / ۸۳
بیروت / ۲۷، ۱۲۳	چین / ۱۰۳
پاپوس / ۱۳۲، ۱۳۳	[حافظ] ← خواجه شیرازی /
پیکارد / ۸۷	۱۳۷
تابلین، دکتر بتس / ۱۰۹	حسینی تهرانی، سیدهاشم /
تابنده گنابادی، حاج	۱۴۰
سلطانحسین ← رضاعلیشاه /	حیدر محمد / ۳
	خسرونامه / ۳۹
	خواب مغناطیسی / ۷۷

- خواب و تعبیر آن / ۱۲۶  
 خویی، آیت الله / ۵۹  
 دانیلوسکی / ۹۸  
 دستگردی، وحید / ۸۳  
 دوبو / ۱۱۰  
 دوپوته / ۱۰۱  
 دورویل / ۸۵، ۸۲  
 دوست محمد / ۳  
 دیوان کامل وحشی بافقی / ۸۴  
 دیوان هاتف اصفهانی / ۸۳  
 رشدی، دکتر محمد / ۹۹، ۱۱۰  
 رضا(ع)، حضرت / ۵۰  
 سعدی / ۱۴۰  
 سلطان علیشاه ← حاج ملا  
 سلطانمحمد بیدختی گنابادی  
 / ۱، ۳، ۷۹، ۸۰، ۸۴  
 سلطانمحمد / ۳  
 سهیلی خوانساری، احمد / ۳۹  
 سیار، سید عبدالله / ۸۷، ۹۸  
 شاردل / ۱۰۰  
 شارکو / ۱۲۸  
 شرح دیوان منسوب به  
 امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب  
 / ۱۲۹  
 صادق(ع)، حضرت امام جعفر  
 / ۳۰، ۴۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸  
 صالح علیشاه، حاج شیخ  
 محمدحسن / ۸۰  
 صالحیه / ۸۴، ۱۲۹  
 صدرالمتألهین شیرازی / ۱۳۲،  
 ۱۳۳  
 صدوق، شیخ / ۲۹، ۱۳۷، ۱۴۰  
 طباطبایی، علامه / ۱۴۰  
 طیب خودباش / ۱۲۸  
 عبدالسید، عصام / ۲۹  
 عبدالغنی بن اسماعیل، شیخ /  
 ۱۲۳  
 عبدالمطلب / ۲۹  
 عطار نیشابوری / ۳۹  
 علی(ع)، حضرت ← علی بن  
 ابی طالب ← امیرالمؤمنین  
 ← مولی / ۳، ۲۶، ۴۶، ۷۵،  
 ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰  
 غفاری، علی اکبر / ۱۱۹

ليورپول / ١١٠	فرانسہ / ٩٧، ٩٨، ١٢٤
مادّة و حافظه / ١٣٢	فرويد / ١٢٦
ماگنزی ← مقنسيا / ٨١	فلاماريون، كاميل / ١٠٣
مثنوى معنوى / ١٨، ٨٢، ٨٤،	فيض كاشانى، ملا محسن / ٥،
١٤١، ١٣٧	٥٥
مجلسى، محمد باقر / ٢٧	قاسمعلی / ٣
محمد، حاج / ٣	قرآن مجيد / ٨٩، ٩٤
محمد (ص)، حضرت ←	قم / ٥، ٤٥، ٥٩، ٨٣، ١٣٧،
مصطفى ← حضرت رسول	١٤٠
← حضرت رسالت ← خاتم	كامل التعبير / ١٢٣
انبيا / ٣، ٢٢، ٢٩، ٤٥، ٥٨،	كتابخانه آستان قدس / ٥٥
٧٥، ٧٩، ١٣٤، ١٣٨، ١٤٠	كتابخانه مجلس / ١٢٤
مدينة المعاجز / ٣٣	كليات اشعار و آثار فارسي شيخ
مريم / ٦٠	بهايى / ١٨
مسيح (ع)، حضرت ← روح الله	كليات سعدى / ١٦، ١٤٠
١٢٨، ٨٥ /	كلينى، شيخ / ١١٩
مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة	كوئه، اميل / ١٢٧
١٣٨، ٣٠ /	كوكس / ١٠٣
مصر / ٩٩	گناباد / ٧٩
مصطفوى، حسن / ٣٠	لقمان / ٢٩
مصفا، مظاهر / ١٦	لوييس / ١٠٨
معلی بن خنيس / ١٣٦	ليوبولت / ١٠٩

- مغناطیس حیوانی / ۱۰۱  
 مغناطیس حیوانی / ۱۰۱  
 مفتاح الاحلام والفراسة / ۱۲۳  
 مفتاح الاحلام والفراسة / ۱۲۳  
 مفضل / ۴۳  
 مفضل / ۴۳  
 مفید، شیخ / ۴۵  
 مفید، شیخ / ۴۵  
 مقدونیه / ۸۱  
 مقدونیه / ۸۱  
 منچستر / ۹۸، ۱۱۲  
 منچستر / ۹۸، ۱۱۲  
 مولفورد / ۱۲۸  
 مولفورد / ۱۲۸  
 مولوی، جلال الدین / ۸۲،  
 مولوی، جلال الدین / ۸۲،  
 ۸۴، ۱۳۷، ۱۳۹  
 ۸۴، ۱۳۷، ۱۳۹  
 میبیدی یزدی، قاضی  
 میبیدی یزدی، قاضی  
 کمال الدین میرحسین بن  
 کمال الدین میرحسین بن  
 معین الدین / ۱۲۹  
 معین الدین / ۱۲۹  
 نفیسی، سعید / ۱۸  
 نفیسی، سعید / ۱۸
- نورعلی شاه ثانی ← حاج ملا  
 نورعلی شاه ثانی ← حاج ملا  
 علی گنابادی / ۸۴، ۱۲۹  
 علی گنابادی / ۸۴، ۱۲۹  
 نورمحمد / ۳  
 نورمحمد / ۳  
 نیکلسون / ۱۸  
 نیکلسون / ۱۸  
 نیوتن / ۸۲  
 نیوتن / ۸۲  
 وحشی کرمانی [باقفی] / ۸۴  
 وحشی کرمانی [باقفی] / ۸۴  
 هاتف [اصفهان] / ۸۳  
 هاتف [اصفهان] / ۸۳  
 هند / ۸۵، ۹۸  
 هند / ۸۵، ۹۸  
 هنگ گنگ / ۱۰۳  
 هنگ گنگ / ۱۰۳  
 هینوتیسم [مجله] / ۹۸  
 هینوتیسم [مجله] / ۹۸  
 یوسف (ع)، حضرت، ۳۸،  
 یوسف (ع)، حضرت، ۳۸،  
 ۸۴، ۱۲۴  
 ۸۴، ۱۲۴





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَهُوَ الْمَلِكُ الْمُبْتَلَى

الحمد لله حق حمدك والصلوة والسلام على محمد وآله

خير خلقه خصوصاً على ابن عمه وصهره وخليفته بلا شك

علی بن ابی طالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب

و بی عبد چنین گوید این فقیر بریزه خوار خان نعمت الهی

ایرغزی ایرغزی ایصطفوی (سلطان محمد بن محمد)

بن سلطان محمد بن د و س محمد بن نو محمد بن حاج

محمد بن حاج قاسم علی روح الله ادواجم که خداوند

سنان افضل رحمت و زیاده ای رافت که بهندگان خود دلورده

تصویر صفحه اول نسخه استنساخ شده از روی نسخه خطی مؤلف